

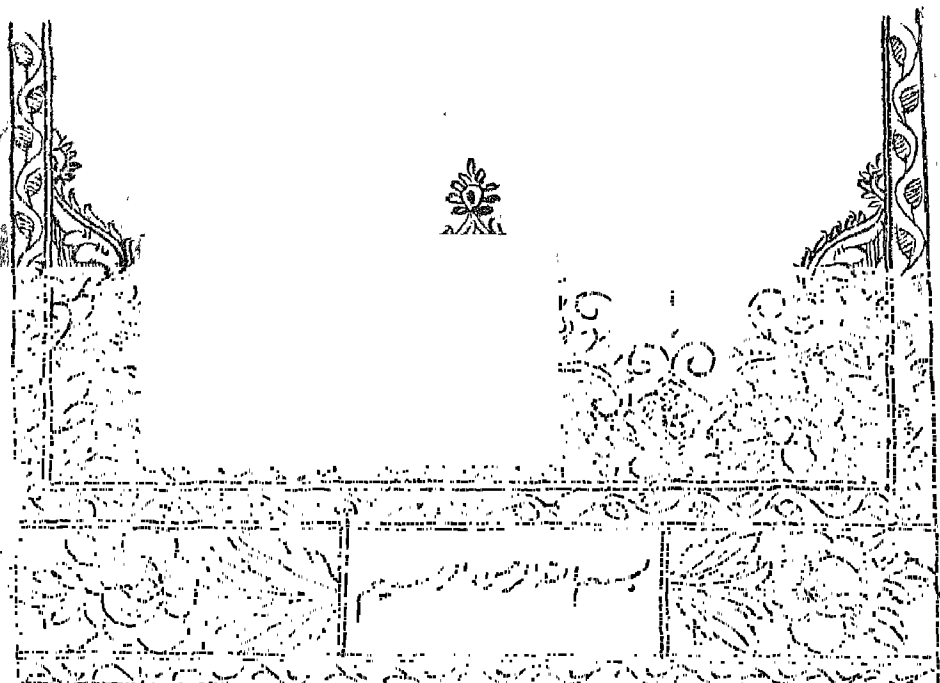
این کتاب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری

در شهر تبریز در کتابخانه...



تبریز - ۱۳۰۰ هجری قمری

در شهر تبریز در کتابخانه...



حدیثی است از امام باقر علیه السلام که در بیانک و منوی بر آن وجوب است بر ارباب
 جامع و عافی و داروی و حش در از الله سواد عدم از چهره ممکنات کافی و تریاق منقرش رافع
 موسوم به ملک عصیان و خسران نامشاهی و تنجیات غیر تناسیه تار در بار شرافت اساس بهترین
 خلایق و عزت آسجانب باد اما بعد چنین گوید احقر عبدا و الله بن محمد حسن الخراسانی محمد ابراهیم
 الاصفهانی عالمها الله بطفه العظیم که این مختصر لیست موسوم به پنجبه در واجبات و تمکات از فروع دینی
 و آن مشتمل است بر چند مقصد و مقصد اول در طهارت و در آن چند بحث است بحث اول در طهارت از حدیث
 که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه باب است باب اول در وضو و در آن چند فصل است
 فصل اول در اسوئیکه واجب است وضو برای آن و آن نماز واجب و طواف واجب است
 و شرط است در تحت هر یک بلکه در صحت نماز مستحب نیز و مشهور و وجوب وضو است نیز از برای
 مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود مس نمودن به نذر و غیر آن لیکن آنچه ثابت شده است

تا علم بازاله بهرسانند و غیر است و در خروج خاک از میان نخستین باب و ثانیه سنگ و غیر آن
می آید هرگاه پنجاه است و نه سیصد باشد یعنی محال که در آن آفته است برنجس شدن
رسیده باشد یعنی آن معین است شصتین باب اگر با آن طنجاست و دیگر بیرون
شکل خون و مستبر نیست عدد در استیجا و غایط باب بلکه پاک شدن مستبر است و اعتبار
در رنگی که در محل یادرست همانند نیست و اما در استیجا و غایط آب معین است سیصد و نه
کمتر از آن زاله شود غایط چنانچه اگر سیصد و نه شود و سیصد است زیاده آنکه طرقت
تخلیفات نمیکند و سیصد و نه در حکم سنگ است و در حکم سنگ است و در حکم سنگ است
در طرقت نماید چه از جنس روئیدنی مثل چوب و شیشه و کبریا و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
طاهر و نقره و چه از حیوان خواه تمام آن باشد یا بعضی آن و در غایط استیجا گفته باشد
آنکه در استیجا یا اگر غیر جز استیجا رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد
آن جز بجهت آن در غایط فصل مثل ستم حیوان یا قطعه سنگ یا در آن در استیجا رکنند باشد
حرام است تقفیت نمودن در آن بدون آنکه مالک یا چیز دیگر مستثنی شود و در استیجا رکنند باشد
آن موضع استیجا با دست هر چند قاور بر غیر آن نباشد و در استیجا رکنند باشد
باشد و بخورد و نه با دست رکنند و استیجا رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد
مثل تربت جناب امام حسین و در رقی قرآن و ادعیه و اذکار و در استیجا رکنند باشد
در بیان حقیقت وضو آنکه وضو شستن و در وضو رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد
رومی است از معتقدان پیغمبر گرامی سر ترا آفریند و در وضو رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد
ابهام و در وضو رکنند باشد و در وضو رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد
شود و در طول و عرض و در وضو رکنند باشد و در وضو رکنند باشد و در استیجا رکنند باشد

بشستن محل و جوب حاصل گردد و شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید و اصل و حکمت
 مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو و می باشد و اما در مسح اول مسح سر است از پیش و
 بقدر مسمی از جانب طول عرض مثل آنکه بسبب انگشت بقدر ناغنی بمالد و احوط و افضل بودن مسح
 بقدر موهن سه انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدیکه در دو طرف پیش
 سر است در دو جانب پیشانی و دو مسح در پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت
 پا است بحسب طول بر وجهیکه چیزی از طول فرو گذاشت نشود و بخلاف عرض که مسح بر آن کافیست
 لیکن احوط مسح نمودن تا بفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است
 تمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر آنکه علم مسح نمودن قدر و حد
 موقوف بر مسح نمودن بعضی است هر چند احوط مسح تمام آنست و معتبر در حد مذکور شستن
 و مسح کردن بر خلقت متعارف است و اما در مقدار غسل و مسح معتبر حال و نه گیرنده است
 پس فرق نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و در راز بودن دست و پای
 و کوبه بودن آن و شستن و مسح نمودن فصل پنجم در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است
 اول نیت و آن عبارتست از اراده که بر انگیزانیده شود از علم و باعث شود بر عمل و در آن معتبر
 چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجا آورد و از همین باشد
 و قصد قربت پس تحقیق نیت اراده نمودن عبادت بر وجهیکه متعارف شود از غیر آن عبادت
 بقصد بندگی جناب احدیت و ضرورت نیست بخاطر در آوردن عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این
 از امور دیگر مثل وجوب و احتیاط و مثل آنهایی که مرد و باشد میان واجب و احتیاط
 لغایت میگذرد قصد نمودن آنرا بر وجه بندگی و ضرورت نیست دانستن واجب و احتیاط بودن آن بخلاف
 آنکه اگر دو عبادت باید بکنند که هر یک شبیه دیگری باشد بحسب صورت چه وضو و چه غسک و وضو و

تقسیم یکی از آن دور انگند و داخل عبادت شود کفایت نمیکند و معتبر است مقارن بودن نیست با
اول عمل در اکثر عبادت و از آن جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطا بل ببال بلکه معنی وجود و اعی عمل
در آن حال پس چند بخاطر نرسدند در آن وقت عمل را معتبر است که نیت خلاف در بین عمل نیت و غفلت از
عمل بالمره نیز روی نرند که بدانند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست که نیت در وقت عمل باشد
بر وجوب یا ندب و وصفی مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و تلبیله مثل آنکه بگوید وضو میگیرم
بعینت آنکه واجب است یا وجه هر یک یا قصد قربت و استقامت عبادتی که مشروط است بجهت او آن
دو وقع حدث بالنسبت بآن و صورت آن بنابر این در کسی که حدث آن دفع میشود و این طریق است
که وضوی واجب یا سنت میسازم بحیث وجوب و آنجا که دفع حدث و استقامت عبادت قربت الی الله
و در کسی که رفع حدث بالنسبت بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و رفع آن استقامت دفع حدث
را از نیت میکند و باقی بخواید ذکر شد بی تفاوت است در هر دو و از برای تفرج بین عبادت
مرتبه چند متیبا بحسب کمال و اعلاای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب تقدس الهی را در اول
برائی نیست و او را آن کردن عبادت از جهت تحصیل ثواب یا خلاصی از عذاب و در کفایت کردن قصد
تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلافت و اقرب کفایت نمودن آنست و در مابین و سیای بسیار است
و از برای تعالی ناس که مرتبه عالی نهایت مسویت دارد احتیاط فراراده مثل فرمان برداری است
و رعایت تقوی در آنست که اهتمام و تحصیل مرتبه اولی نماید و احوط و اعلی آنست که نیت را متعارف
نشدن روی نماید و بهتر از آن آنست که نیت نماید در وقت دست نشستن و دست بردار نشستن و اگر
قصد بیرون رفتن از وضو داشته باشد عمل غرض نیست باطل میشود و لکن اگر قصد بیرون رفتن
مواالات و وضو صحیح است و اگر غرض کند که بعد از بر طرف شدن مواالات وضو باطل است و اگر وضو
واجب قصد سنت کند و یا وضوی سنت قصد واجب بکند باطل است و اگر قصد کسی مشغول

بر موی واجب باشد ترک کند و موی سبز و بزرگ و دم ابتدا کردن و شستن موی از اعلا و در شستن
از دفع و لازم نیست رسانیدن آب بر موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هرگاه موی احاطه کرده
باشد بشوید و راجه مرد باشد چه زن چه پسر ریش باشد چه تنگ ریش اما آنچه از روی نمایان باشد و میان
موی شستن آن واجب است و واجب نیست شستن موی که از حد روی بیرون رفته باشد و اگر
از سطح سر و پایی از بالا پائین کشیدن و از پائین میانه بآستین است و احوط بیرون رفتن از روش مویست
سودم بدون مسح بر طوبت و دست از آب و موی بر طوبت و دست چپ باشد یا دست راست
هر چند احوط مسح نمودن سر و پایی راست بر طوبت دست راست و مسح نمودن پایی چپ است و طوبت
دست چپ و جائز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع و موی برای غیر آن در حال وضو
در دست و دست فصد موی از موی ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر طوبت دست بخشک جائز است
گرفتن آب از موضع مذکور به اشکال و اگر مقدار یا بیشتر گردد مسح کردن بدست مسح نماید بر راجه و
احوط خشک بودن محل مسح است هر چند حاجت آن نیست هرگاه مسح بر طوبت و دست حاصل شود و اگر
مستهلک شود بر طوبت و دست پیش از مسح جائز نیست و شرط است حایل نبودن در مسح مطلقا در حال وضو و اما
حال تقیید جائز است هرگاه شستن پایی مقدور نباشد و بر تقدیر تقدیر و در این موی نمایان
و مسح نمودن دست و همچنین جائز است در حال ضرورت مثل سردی چهارم ترتیب به جمع موی و موی چپ
باشد و موی چپ نیست چه در حال وضو باشد چه در حال مضطر راجه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود شستن
دست راست را بعد از وضو و دست چپ را بعد از شستن دست راست مسح نمودن پایی است بعد از مسح و مسح نمودن پایی
بعد از پایی است پس اگر مقدم بر او تمام عضو مقرر یا بعضی آن را بر تمام مقدم یا بعضی آن باشد است آنچه را
که مقدم داشته است چه عام باشد چه ناسی چه مختص باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر
منافی اولات باشد یا مکمل قیاس نیست قصد شده باشد اگر کی اولین در واقع نباشد یا مکمل است

در مسح کردن پایی چپ
در مسح کردن پایی راست
در مسح کردن پایی چپ
در مسح کردن پایی راست
در مسح کردن پایی چپ
در مسح کردن پایی راست
در مسح کردن پایی چپ
در مسح کردن پایی راست
در مسح کردن پایی چپ
در مسح کردن پایی راست

نیز آنچه را که خورد داشته است بلکه اصل وضو باطل است و اگر بخلان ترتیب بفراموشی واقع شده باشد
 بطلان آن محض پیش از آنکه بپوشیده باشد است از آنچه باید پوشیده شده و چنانچه اگر آنچه بعد
 باید پوشیده شده پیش از پوشیده شدن باشد بدون نیت باید اعاده نماید و باطل وضو نیست بشرط آنکه مراد آن
 بر طرف نشده باشد و هر یک از دو صورت و فرقی نیست در بطلان میان آنکه نخواست ترتیب در کمالی شده
 باشد یا در قدر معتد به مثل آنکه از وضو پیش بقدر شترانی یا زیاد تر بعد شستنه شده باشد چه جموع و اوقات وضو
 و بدون آن وضو باطل است و آن عبارتست از مسابحه که باقی بماند بر طریقت در وضوی از اعضای وضو
 چه آن عضو پیش از وضو باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق بر آن چیز
 احتیاط در آنست که بجز در تمام نمودن عضو شروع در وضو بعد از آن نماید بدون سهولت و لکن خشک
 شدن باطل است در حالتیکه کجبت تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امتثال
 آن باطل نمیشود و وضو ششم جای آوردن مکلف وضو را بعمل خود و حال اختیار و فقی نیست در این
 میان عاود و باطل فاسی و فاعل میان وضو غسل و تیمم و مسح نمودن پس نگاه بیشتر دیگری
 طهارت را با بعضی آنها بعمل آورد یا دیگری بعمل چای آورد آن طهارت را با بعضی آنها کفایت نمیکند
 چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت افند کرده باشد وضو باطل است چه وضو شرکت غیر نشود یا نشود و در
 حال اضطرار باید دیگری را چنین بگیرد و معتبر در خشک شدن اعضا در اینحال خشک شدن اعضا
 وضو گیرنده است نه وضو دهنده و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن
 نیت وضو گیرنده است به قسم مطلق بودن آب وضو یا بخنک که عرفا آنرا آب گویند از این اضافه آنکه فاعل
 آنرا نمیکند و فاعل در میان آب شود و شیرین و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل آب
 کنندند او را میگوید از اطلاق بیرون نکند اگر چه در نیت است به قسم طاهر بودن آب وضو پس اگر وضو آب
 نجس یا از اعاده باید بکشد بلکه اگر قصد جواز وضو نیت بکند بدون عذر حرام نیز بعمل آورده خواهد بود

درمانه
 فصل در علاج اطفال و نوزادان
 و فقی نیست در این
 نیت باشد

و در احوال طهارت محل وضو نجاست پس هرگاه آب بر نرود جاری از محل وضو بشود و از آن نجاست نیز نمایه کفایت نمیکند
و اگر آن نجاست نگیرد کفایت کردن ظاهر است و شرط نیست در صحت وضو طهارت بمقتل وضو و احوال ترک
نکردن استحباب است پیش از وضو فصل ششم در حکم جبار و آن چه بهائیت که بانه شکسته زامی نماندند بلکه اگر
کسی در بعضی اعضا می وضو آن جروج یا جروج باشد مثل خشم شمشیر و کار و و تل و خارش و خوارانیا شکسته باشد
و در روی چپ که جبار و یا آن نباشد و شستن و مسح نمودن آن مستفاد نشود و طهارت بر این نجاست باشد و تواند بود
خبر تطهیر نماید هر چه جبار باشد یا نه و در آب یا بر اثر اجاقی از برای آب گرم کردن و شستن آن باید تطهیر نماید و وضو بسیار
بر تقدیر نداشتن بر آن و اگر بر اجاقی باشد که متفرق شود و شستن آن کفایت میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف
آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی آن یا ممکن نباشد هر چند در صورتی که ممکن باشد مسح احوط
مسح نمودن است چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن احوط آنست که بر روی آن چیزی
طاهری بگذارد و مسح کند روی آنرا و هم چنین است حکم شکسته وضو می که بر روی آنها جبار
نباشد هر چند در این دو صورت علل و نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع شستن
وضو جبار باشد و ممکن باشد رسانیدن آب بیشتر و در زیر جبار و بر داشتن جبار و اگر بختن
آب یا بر بردن وضو را در آب هرگاه بیشتر برسد و شسته شود وضو واجب است لیکن احوط
آنست که هرگاه ممکن باشد بر داشتن جبار و بر داشته شود و زیر آن شسته شود و هرگاه ممکن
نشود و دیگر ریخته شود آب تا شسته شود وضو یا فر و نمایه وضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر
نشود شستن بیشتر مسح کند بر روی جبار و هرگاه جبار در موضع مسح باشد پس اگر جبار تمام
محل مسح را گرفته باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است و مسح کل
نمایند مسح آن و اگر تمام محل مسح را جبار گرفته باشد پس اگر ممکن باشد بر داشتن جبار و بقدر
کفایت و واجب از مسح باید بر آن وضو نماید و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبار لیکن در صورتی که ممکن باشد

است و اگر در وضو
این را احتیاطاً در وضو
مسح و شستن
و اگر در وضو شستن
میان مسح و شستن
و اگر در وضو شستن
آنست که در وضو شستن

زنانین آب بزر جیه و در زرد و محل ظاهر باشد واجب است که بر بصره بقدر یک آب
بمحل مسح برسد یا فردن عضو در آب بخونیک آب بشوید و محل مسح بر جیه و اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کن هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم احوط جمع نمودن
میان آن و گذاردن چیز ظاهر است بر جیه و مسح کردن بر آن و فرق نیست در جیه و میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جرات
از تفریط خود باشد یا نباشد و در حکم جیابر است که نهانی که بر جروح و قروح میبندند یا دوائی
که بر آنها میگذازند و در چیزهایی که جیاسپندان آنها بدون حاجت باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جیه و تیمم است و هرگاه متفرق شود مسح نمودن بر روی بشوید یا جیه و مسح
و حایل سوی جیه نباشد واجب است تیمم نماید و هم چنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
باید بیشتر یا کمتر ریختن باشد و قروح و جروح یا شکسته نباشد یا مرض در عضو یا یکی از اعضا مگر جیه
شود و واجب است تیمم نماید و از آن جمله است در چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب چشم
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریج وضو بسیار و نماز کند و احوط آنست جمع نکند بیک وضو
میان دو نماز و اگر حال و مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را باي حدیث
واجب است اختیار نماید آنوقت اگر در این حال در آستای نماز حدیث واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودنست نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اغیار نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بپنبه
و رخت و لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک به آنکه هرگاه یقین داشته باشد در حدیث و شک یا و سهیم بفسطه
داشته باشد و وضو واجب است وضو همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدیث هر دو داشته باشد

و شکسته داشته باشد و در سوختن بر یک از دیگری واجب است و وضو آنکه باند حالت سابقه بر این دو حالت رایانده و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل بیاورد و آنچه واجب آنرا اگرسانی و آلات وی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو و واجبات وضو مطلقا چندین بار از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و نه بر کشیدن شک واجب نمیشود در هیچ صورتی از وضو چیزی نه اصل وضو و نه در اعاده اجزاء اگر قبض داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدیث یا احتمال مجرمی بدیهه حدوث آنرا یا منطقه بهر ساند اعتبار دارد و اجتنابیت وضو همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و دخل شدن در محل دیگر بلکه بعد از فراغ شدن از وضو چندین بار از محل وضو بر نحو استیاضه باشد و داخل محل دیگر نشود باشد چه طول کشید و باشد نشستن یا نه بآب و وضو غسل و در آن چند فصل است فصل اول در امریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استیاضه و وسبست و غوت شدن است و هر یک از این افعال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و شرط است از برای استحاضه واجب میشود از برای مسنون کتابت و آن اگر مسنون نمودن آن واجب شود و مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزائم چه تمام آن چه بعضی آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و از برای چیزی در آنها بشروط واجب شدن هر یک بنده یا نحو آن و استیاضه و حکم حدات مذکوره است و در وجوب غسل از برای آفتابنا بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست همچنین واجب است هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از روزه بنا بر احوط هر چند ظاهر آنست که واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قنای آن و اما حکم غسل استیاضه از برای روزه حکم

در غسل جنابت
در غسل حیض
در غسل نفاس
در غسل استیاضه
در غسل وسبست
در غسل غوت
در غسل آفتابنا
در غسل روزه
در غسل ماه رمضان
در غسل قنای آن

صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای هر آن شخص در آن ایام بلکه
 احوط است نکردن غیر آن از اعلا علم است در جمیع لغات و سایر اسما و غیر اعلا علم و مثل غسل در سیم
 عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است غسل جنابت از برای هر آن مسافر و ایام و اتمه
 علیه السلام بار احوط بلکه اختیار آن خالی از وجوب نیست و واجب بشود غسل گاهی نیز در عهد و قسم و آب
 نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکور و لغتها بلکه مستحب است
 لغتها **فصل دوم در بیان حقیقت غسل است** بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر
 جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر موقوف باشد شستن بشو
 شستن موی البته باید بشوید موی را در اینجا حال اما داخل گوش و دهن و دماغ و این بلبک
 چشم داخل سوراخ اعلی و مثل آن شستن آن ضروری نیست و هم چنین ضروری نیست شستن
 سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنه باشد که باطن آن دیده نشود و بسک احوط
 شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
 دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن
 باید باز تماس باشد یا بتیغ را و با بر نفس و در آب است یک قوه محسوس یعنی عرف گویند یک قوه داخل را
 شد و ضروری نیست بر آوردن جمیع بدن از آب بلکه اگر آب باقی ماند یا نماند تا سینه و آب باشد ضروریست و لیکن
 احوط بر آوردن جمیع بدن از آب و اگر قدری باقی ماند از بدن چندانکه آب باشد که شسته نشود و بعد از
 بیرون آمدن از آب ملوم شود باید اعاده نماید غسل و خلافت که غسل تمام بدن یکی الحاصل است چنانچه
 که اول آن رسیدن اول جزء از بدن است **باب و اختصار آن** رسیدن آن جزء از بدن
باب یا انی الحاصل امانیت با تحقق آن بر رسیدن آن جزء از بدن است
 به آب و قول دوم خالی از رجحان نیست هر چند احوط جمع نمودن میان

در شستن موی
 باید بشوید موی را
 در اینجا حال اما
 داخل گوش و دهن
 و دماغ و این بلبک
 چشم داخل سوراخ
 اعلی و مثل آن
 شستن آن ضروری
 نیست و هم چنین
 ضروری نیست
 شستن سوراخی
 که در گوش میکنند
 از برای حلقه هرگاه
 تنه باشد که باطن
 آن دیده نشود و
 بسک احوط
 شستن آنست
 و اگر دیده شود
 باطن آن واجب است
 شستن آن و مثل
 آنست سوراخ
 دماغ در دو طرف
 ظاهر و هم چنین
 است حکم بینی
 هرگاه بریده شده
 باشد و شستن
 ظاهر بدن باید
 باز تماس باشد
 یا بتیغ را و با
 بر نفس و در آب
 است یک قوه محسوس
 یعنی عرف گویند
 یک قوه داخل را
 شد و ضروری
 نیست بر آوردن
 جمیع بدن از آب
 بلکه اگر آب باقی
 ماند یا نماند تا
 سینه و آب باشد
 ضروریست و لیکن
 احوط بر آوردن
 جمیع بدن از آب
 و اگر قدری باقی
 ماند از بدن
 چندانکه آب باشد
 که شسته نشود
 و بعد از بیرون
 آمدن از آب ملوم
 شود باید اعاده
 نماید غسل و خلافت
 که غسل تمام بدن
 یکی الحاصل است
 چنانچه که اول آن
 رسیدن اول جزء
 از بدن است

همه و است و نیت لکن واجب نیست دانستن این معنی که غسل هر یکی از اعضاء است یا فی الحاصل پس
 هرگاه نداند واجب نبودن این را و غسل کند صحیح است غسل آن و مراد بهتر ترتیب شستن هر است
 پیش از طرف است و طرف است را پیش از طرف چپ و گردن را با سبزه یا شست و احوط شستن
 طرف راست گردن است نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ آنها نمودن
 بجانب چپ و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسی که سبزه را با اند یا نداند یا
 فراموش نموده باشد واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضاء و احوط شستن نهان و نیت
 با طرف راست و چپ و هر یک از هر طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از نمایا تر باید
 یا یقین شستن قدر واجب حاصل شود با اینکه قدری از بدن را بشوید با گردن و قدری از طرف
 چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که
 محاذی هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف
 و تنوالات در اینجا ضرر نیست و لیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هرگاه غسل پیش از
 سلامتی از عرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بے اشکال معتبر نیست و هم چنین است
 حکم در یس و مبطلون پس اگر قلیله از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد می شود
 اعاده غسل نمیکند و لیکن اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ
 و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف
 چپ باشد بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی نباید بشوید و نیت را متعارف شستن سر
 نماید و اگر تشک کند در عضو سے از اعضاء غسل اتفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل
 باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بطل آورد
 و اگر تشک باشد اتفات بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده

در غسل شستن
 اگر تشک در عضو حرکت
 باشد احوط حرکت
 نکردن از مکان خود
 چنان است که در
 حرکت است

و رجوع در کثرت شک برون است که اورا در عرف کثیر الشک بنامند و حکم اطلاق و باجاء
آب و طهارت آن و لباسات بدن و نیت و استهانت آن و مباشرت سکف افعال را
بخوبست که در وضو گدشت بپای الویت تواند که خود عمل را بجا آورد باید بعل آورد و اگر
نتواند با عانت غیر باید بعل آورد بخوبی که در وضو گدشت فصل سیم در بیان
حقیقت اسبابی که موجب غسل می شود در آن چند مطلب است **مطلب اول** در
جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیک از دو چیز آدل غائب شدن حشفه در قبل زن
از برای مرد و زن و هم چنین در دبر زن و پسر ^{مطلب} دوم بیرون آمدن منی از مرد یا زن
در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع با اختیار باشد یا با اکراه زیاد باشد
یا کم یا چند بقدر ذره باشد و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود
و او میگوید بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود
و هم چنین برگاه خواب ببیند که محتمل شد و بیدار بیدار شدن اثری ظاهر نباشد
موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود و او
غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود آن هست یا نه این که منظم بهم رساند که آن
هست واجب نمی شود غسل و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز بر او چیزی
لازم نیست و بگذاشت آنکه اگر علم بهم رساند بآنکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است
بآن منی خودش واجب است اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** هم چنین
بدانکه آن خون سیاه و چمنده و گرم است در غالب اوقات و عادت آن بهر سانه
زن در هر راه پس برگاه اگر طرد داشته باشد که آن خون حیض است اشکال در آن نیست
و لیکن گاهی مشتبه میشود با آنکه مناسبت اگر شبهه شود بخون بکارت طریق نشان

[illegible]

آن بانست که قدر سه پنبه داخل در فرج خود کند و قدر سه صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که
میخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاهای بلند بکند و بعد از آنکه مدتی گذشت
پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دوران واقع شده باشد آن خون بکارت
است و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است استی
بذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین
خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون استیمان مذکور با ممکن بودن
آن نماز باطل است هر چند بعد طاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی شنبه
میشود بخون قرصه و طریقت شناختن آن آنست که به پشت بخوابد پس پاهای را
بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ می آید
خون حیض است و اگر از طرف راست می آید خون قرصه است و اگر خون در دو طرف
طاهر شود و استیمان بے فائده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن
بودن باطل است نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر شنبه شود
بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بهر دو علم نداشته باشد آن چنانچه از آن
چیزی بیرون آید که شک کند که آن انسان است یا سبأ انسان یا غمیه آن
خصوصاً هرگاه و رعادت اتفاق افتد حکم حیض میکند و هم چنین هر چه که در آن پنبه
در میان سه و ده و برده و گشت منقطع شود حیض است و او ای که اندک از قروح
یا جروح است و هم چنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند
و او صاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود و هم چنین هرگاه خون بر سه
منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض

باجل جمع میشود بنا بر اقوال و هر خونی که پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست
و هم چنین هر خونی که در حال یاس به پینه و حد یاس و در قرشی تمام شدن شصت سال
قری شریعت و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شریعت نیز در بعضی
ملحق کرده اند بطریق قرشی و در آن وجهی هست و قرشی کسی است که نسبت آن
بنظرین کنانه پس آن از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر به تنهایی کفایت میکند
و اما از طرف مادر به تنهایی کفایت نمیکند و اگر زن متبینه باشد قرشی بودن آن
ملحق بغير قرشی میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر یا مبالغه خالی بودن
از حیض که آن نیز ده روز است و آنچه کمتر از آن حیض نمی تواند شد سه روز است
پس هرگاه یک روز یا دو روز خون به پینه حیض نخواهد بود و هرگاه دو دفعه در دو ماه
مساوی خون به پینه صاحب عادت میشود ولیکن اگر عدد و وقت هر دو مساوی
باشد مثل اینکه در دو ماه اول پنج خون پیدای آن صاحب عادت و قتی و عدد و اگر در دو ماه مساوی باشد
در وقت مثل یک در ماه اول پنج روز خون دید از او ماه دوم پنج روز خون دید از او آن صاحب
عادت عدد و اگر مساوی باشد در وقت و عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز در ماه دوم شش روز
و هر دو از او ماه خون دید آن صاحب عادت و قتی و عدد و تحقق میشود عادت نیز مساوی دیدن
خون در دو دفعه در یک ماه هم چنانکه تحقق میشود عادت نیز به بین خون در دو دفعه مساوی و
بیشتر از دو ماه و در صورت عادت و قتی و عدد و یا عادت و قتی به تنهایی به بین خون که
عادت کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و مساوات و قتی به تنهایی آن حکم صحت است و حکم
می آید در صاحب عادت عددی به تنهایی خلاف است و اوقای نیست که به بین خون نیز
ترک عادت کند و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید محسوب کننده و احتیاط

در حدیث صحیح است
اخبار استخوانی
نزدک بعضی صاحبان
اگر خون حیض است
حیض باشد یا نه

نماید بترک نمودن عبادت اگر عادات آن از ده کمتر باشد ولیکن این احتیاط بر همه استحبابست
و در عدد ایام احتیاط خلافتست و اقوی استحباب آنست تا بد روز هر چند که تمام نمودن
بیک روز یا دو روز است و بهتر تقدیر هرگاه خون منقطع شده بد روز یا کمتر تمام حیض
است و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز داشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت
باشد عادات آن معتبر است و زاید بر عادت استحباب است بلی اشکال و اگر تمیز
داشته باشد تمیز مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله نشود متابعت
نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع از ده روز
نمیگذرد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز بگذرد رجوع
بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقر هرگاه ممکن نشود او را رجوع نمودن بصفت
باینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و آنچه بصفت حیض
نباشد به تنهایی یا با ایام پاک ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بجز
و بدین خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنست که ترک عبادت نماید هر چند
خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع بصفت ممکن نباشد یا اینکه آنچه بصفت
حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد و آنچه بصفت حیض نباشد تنها یا با ایام
پاک کمتر از ده باشد پس اگر مستقر نباشد و آن عبارتست از یک یا ابتدا بخون بدین
نموده باشد و عادات آن مستقر نشده باشد رجوع نماید بعادت خویشان پدری و مادر
خود یا پدری تنها یا مادی اگر ممکن باشد باینکه از برای او خویشانی نباشد و ایشان
نیز متفق باشند و اگر ممکن نباشد باینکه از برای او خویشانی نباشد یا باشد و متفق
نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان مثل مضطرب است و مضطرب

[illegible]

عبارتست از یکپیکه فراموشی کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقر شده باشد یا یکپیکه خون مکرر دیده باشد و عادت از برای آن مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و لکن حکم مذکور از برای مضطرب در صورت فراموشی عادت مختلف ندارد و هرگاه عدد و وقت هر دور فراموشی کرده باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلی نیست که در این سوال ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام حائض و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب نه سنت و نه اصل و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حائض شود نماز او باطل است حتی خرفه اگر از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیزه اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند خود را و بمالید و بوضو که خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون را و در الا نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام نکند عیب ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه مطلبی مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سائر احداث و هم چنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مسجد و ظاهر جائز بودن عبور است در روز و اوقات مقدسه مگر روزه جنب نبوی صلی الله علیه و آله اگر مستلزم عبور در مسجد است باطل است گزاشتن چیزی در مسجد و خواندن یکی از سوره عزائم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر متحرک باشد و اگر شکر باشد

در وقت نماز
است

حرام است چه بقصد خیریت و چه بقصد غیر خیریت و حرام است مست نمودن کتابت قرآن و وطنی کردن حایض در قبل بادامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جائز است بشترط شستن فرج و هرگاه وطنی نمود و حیض احوط و وجوب کفاره است هر چند قول با استحباب خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض و در وسط نصف و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت و در کنیز سه مد گندم میدهند از برای هر فقره یک مد و از جمله احکام مستطهر است یا منقطع شدن خون پیش از ده روز یا نیکه پنبه بگذارد و فرج خود بعد از آنکه پاک شود چپ را بر دیوار بگذارد و شکمش را بر آن بچسپاند بقدریکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد بقدریکه صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دیوار گذشتن مستحب است **مطلب سوم** در نفاس و آن خونست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل میاید خواه بعد از آن خواه هر وقت انبساط کند که کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون بسینه نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد نشود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضروب باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به سقط شدن آن که آن مبدء انسان است یا حیوان باشد و در آن لطفه و علقه مستحب اعتبار ندارد و هم چنین مجرزه ایست که هرگاه خون بهیند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقصد لطفه باشد و از برای اقل نفاس تخدیه نیست پس ممکن است که بقصد لطفه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه برده و چه منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت

در غسل سون و نایام
مطلب سوم در غسل نفاس
مطلب سوم در غسل نفاس
مطلب سوم در غسل نفاس
مطلب سوم در غسل نفاس

اوست و اما اگر برکت از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است
و هم چنین اگر سه روز منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است و تمته
استحاضه ولیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را و حتی آنست
که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکور به بخلاف آنکه اگر در یکی از اول
یا آخر یا اوسط خون وید نفاس او مقدار ویدن خونست چنانچه اگر در وسط و
آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن منقض بطریقین و آنچه زمان باین آنست
خواهد بود پس یکمیکه عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند
تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس
خواهد بود چنانچه اگر نزدیک یک روز ازین روزها را نفاس آن منقض بمقدار
دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم شش و دید و از عادت گذشته و برده منقطع
شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنست که کشیدی حال مسته
و مضطرب یا ده روز و هر چیزیکه می باشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب
و مکروه بر نفسانیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن
بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که گهته یا پنجه که در فرج
میگذارد خون با و برسد ولیکن او را فرونگیرد و تمام متوسطه آنست که این
در پنجه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که خون از پنجه بگذرد و بکند برسد
چه اگر گهته بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است
از برای هر نماز واجب و اگر خواهد نافله کند هر نماز را یا یک وضو نیست
بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود و از برای نماز صبح علاوه بر وضو

جمع آنکه عادت
را از نفاس قرار
دهد و حال آنکه
را از پنجه یا ده روز
باشد و آنست که
روزها را

برای هر نماز و لیکن واجب شدن غسل مشروط است بآنکه پیش از نماز صبح خون پنبه
را نسه و بگیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فریاد بگیرد حکم آن حکم فلیده است که
غسل در آن روز واجب نمی شود بلکه واجب است وضو از برای هر نماز واجب
و مشروط است در هر نماز سنت و در قسم سوم سه غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر کند جمع نماز میان نافله شب و نماز صبح آن
غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نمازها و غسل هر یک از فرائض آن
و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا
که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکشد جایز است و وضو
باید بگیرد یا هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا خلافت و احوط عدم ترک است بلکه وجوب خالی از برهان
نیست و واجب بودن غسل و وضو در قسم گذشته در حالتی است که خونی که با
غسل با وضو میشود پیش از نماز بیهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط
آنکه غسل با وضو بعمل نیامده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن
و لیکن آنچه ذکر شد و حکم سه قسم در وقتی است خون و هر یک
نسبت باشد پس تبدیل روزه مثل آنکه کثرت بقلیت برگردد یا قلت
بکثرت برگردد حکم پیگرد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح
کثرت برگردد و بقلیت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از
غسل ظاهرین برگردد کثرت بقلیت کفایت میکند دو غسل چنانچه
از برای نماز صبح قلت برگردد و بکثرت دو غسل خواهد نمود و آن

۹
احوط آنست که پیش از
غسل بکشد از برای
نماز صبح که آن وضو
تجلی زمان در وضو
نماز صبح و عصر
تجلی زمان در وضو
که اگر نماز صبح و عصر

روز و اگر بعد از نماز طهر چنین شد یک غسل می کند
و هم چنین اگر بعد از نماز صبح قنوت برگردد و متوسط در آن روز غسل بر او نیست و احوط
آنست که از برای رفع ناخوشی استیاضه و رجاتی که موجب ضو بود و دجائی که موجب غسل
غسل نماید مثل آنکه برگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن و آنست از حال
خود که دیگر خون نخورد وید و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید آنچه نموده بود و در اول
از وضو یا غسل و واجب است بر تمامه استبک کردن باینکه جنب برود و بقدریک
تعارف است در معلوم شدن حال با آنقدر صبر نماید و بعد بقتضا سے آن عمل نماید
از شقیع شدن خون یا قلیل بودن آن یا متوسط بودن یا کشید بودن و هم چنین
و اسیب است عوض نماید جنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و هم چنین نشوید
طهارت فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کتفه یا شستن آنست
هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را
تا خیر نکند و اتمام نماید در حفظ نمودن خود را از پیرون آمدن خون نادامی که متضرر
نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر او صا و شود
احوط آنست که غسل مذکور را تمام نماید و عاده نماید و وضو بسیار دوم پسند قبول
بر صیحه بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از بهمان نیست و فرق نیست
در باطل نبودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنا غسل واقع
شود اگر سهان حدیثی که رفع آنرا بگیرد واقع شود عاده غسل باید بشود و وضو و
نفاس و رکام و امد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود و مطالب
پنجم در غسل سس میت بدانکه واجب میشود غسل سس نمودن میت

است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک
باشد بمیت به پدر و مادر مقدم است بکسیکه نزدیک باشد بمیت به پدر و اگر غسل
داشته شود میت به اذن اولیا باطل است و هم چنین است حکم در نماز و شرط آن
که غسل دهند میت شیعۀ اثنا عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جائز است
غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری و لکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از
غسل امر کند ایشان را بتبستن بدن خود و احوط در هر سه صورت آنست که نیت
غسل را شیعۀ اثنا عشری بکند بلکه هرگاه سنی غسل میدهد احتیاطا میت نمون
مرد و است و هرگاه عذر رفع شد غسل را اعماده نماید و هر سه صورت و هم چنین
شرط است که غسل دهند غسل میت باشد در زکویت و الوضو مگر در محام
نون و شوهر و پسر سه ساله اگر زن آنرا غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل
بدهد عیب ندارد و جائز است از برای مولی غسل دادن کثیر خود و کسلی نیز
بعید نیست هر چند احوط ترک آنست و واجب است غسل دادن هر مومن
اثنا عشری و واجب نیست غسل دادن کافر چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان
اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است سینه او
یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز
کردن بر آن و واجب است غسل دادن و کفن نمودن و وضو کردن قطعه که در آن
استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده و
استخوان به گوشت است آن و هم چنین طفلکی که در شکم چهار ماهه شده باشد
و سقط شود واجب است در آن غسل و وضو و دفن نمودن و اما نماز پس از آن

احوط و محام
چال نفوس است
کافی از رجحان نیست
در این مورد
احتیاطا ترک نشود
سینه او
خفیه مخالف
است

واجب است و زینت هر گاه چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است او را در کفن
 پیچیدن و دفن کردن و واجب است از آن نمودن نجاست از بدن میت پیش
 از غسل و پوشانیدن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل سائر احوال چنانچه
 واجب است روی قبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی قبله نباشد تن
 بر پشت بخوابانند و او را روی او و کف پایهای او را مواجه قبله نمایند و قطع
 سمی شود و جوب مذکور بمحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات اینست
 بعد از پیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرقی نیست در جوب مذکور میان
 آنکه مختصر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه
 واجب شده باشد کشتن آن بر جمیع اقصاء یا غلبه آنرا و غسل کرده باشد یا
 حاکم شریع یا از جانب خود اعتسالی را که واجب است از برای میت و اگر بعد از
 غسل بمیرد بپای دیگر واجب است غسل دادن او فصل دوم در
 کیفیت غسل واجب است غسل دادن میت را به غسل بسبب بجا آوردن
 تا بجا آوردن و واجب است ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرقی نیست در این
 حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حیض باشد یا نباشد و احوط غسل دادن
 میت است بغسل ترتیبی هر چند اظهر کفایت نمودن غسل اتماسی است
 و کیفیت هر یک از ترتیب و اتماس بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم
 چنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را اتماس آنست
 در آن نماید و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یک از آن
 سه غسل و بیک تیمم بدل مجموع و اتماس کفایت آنست و هم چنین اگر تبرسد

این اتماس اگر
 نشود از برای
 اتماس
 بنحویست
 ترتیبی

بر میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت آنرا مثل آنکه سوخته باشد یا آنکه داشته باشد یک تیمم بر بیهوده او را و احوط سه تیمم است نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود و بعل آوردن نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است بخت دویم در تکفین واجب است کفن نمودن میت چه مرد باشد و چه زن و چه خنثی چه مسووح لبس پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا ستر ساری سینا مند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه از طول اینقدر زیاد باشد که توان دو سه کفن را البست و از عرض اینقدر زیاد باشد که بر روی هم بنفیت و طرف آن و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند نمودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط و اظهار آنست که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار و رشت نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بپندارند و اگر مقدر نباشد صبر پارچه اکتفا نمایند بآنچه مقدر است و چه یکپارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدر نشود و بگویند پوشانیدن عورت نیز واجب است و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پارچه پوشانند آنچه را که در زیر آنست و جائز نیست مضموب بودن کفن و نه نجس بودن و نه غیر محض بودن و نه پوست بودن هر چند از حیوان تذکیر باشد و ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن نمایند از ثوبی که از معبود و رگ بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم و اگر غیر ماکول اللحم باشد معروف و رسیان اصحاب آنست که جائز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل بدن

این احکام از کتب معتبره
مستخرج شده و در کتب معتبره
مستخرج شده و در کتب معتبره
مستخرج شده و در کتب معتبره

هر چند بدو ن باشد مگر زن که کفن او بر تنومر است هر چند زن مالدار باشد واجب است
 ابراز غسل جنوط کردن و آن تسبیح کردن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
 میکند در آن سسمی و اگر پیش بدارد و جنوط را بر غسل کفایت نمیکند و فرق نیست
 ما بین مرد و زن و خنثی و مسسوح و صغیر و کبیر لیکن مخصوص است این وجوب میتی که
 محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نمیرد چه از کافور چه از غیر کافور
 و چه در تخنيط و چه در تفصيل بحث سوم در نماز میت و در آن دو فصل است
فصل اول بدانکه واجب است نماز بر هر که شیعۀ اثناعشری باشد بطاعت
 شهید باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا خنثی نکرده باشد
 یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و هم چنین واجب است بر تنی چه در حال تقیه و
 چه در حال غیر تقیه و جایز نیست نماز بر کافر چه کافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد
 چه غیر ذمی ولیکن جایز است بر بعضی از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن کردن بخوبی که
 می آید و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر
 متولد شده باشند از مومن یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر یقیط
 و از الاسلام بلکه مشرکین و آنست که یقیط در الکفر را نیز مرگاده در آن مسلم
 باشد چه ممکن باشد و آن یقیط از آن فصل دوم بدانکه نماز واجب
 است بر موجب کفائی بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن از آنکه مومن
 آشنی عتق باشد و از جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل متمیز بجا آورد صحیح است از آنکه
 ساقط نمی شود از مکلفین تکلیف ظاهری و او را بنماز او را به تفصیل است
 و به تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فردی و چه

۹۰
 و کفایت میکند
 بکافور و غیر کافور

جماعت و اگر ولی اذن ندمه احدی را بر جماعت و خود نیز اقدام نکند با قیام صیامت
 اگر منوط بجز شرعی باشد منشا ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را فردی بخواند
 کرد باذن ولی یا خود خواهد کرد و اگر سبب بجز شرعی نباشد احوط باتی گذاردن امر
 است بر وی که بچند ساقط شدن ولایت او در آن حال خالی از قوه نیست
 و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در اقامه چنین جماعتی با اسکان و با عدم
 اسکان از عدول مومنین و کیفیت نماز آنست که شیت بکند و پنج تکبیر که اول نماز
 تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم
 صلاوات بر پیغمبر و آل آن جناب سوم دعا از برای مومنین چهارم از برای
 سیت پس بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد
 از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
 اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن این چهار دعا
 است که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب
 باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجله لا یویه فانما سلفا و ذریه
 واجل اگر مرد و مادر طفل هر دو مومن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا کافر آن باشد
 دعا را با تو نه نایه و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم
 ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاونه عنه فحسبته و اگر
 از مخالف باشد یا نا صبی که تقیه بر او نماز کند و در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
 بگوید اللهم اصله جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه المصیبات و المصائب

این احادیث
 در کتاب
 صیامت

و در نماز ناسی گوید اللهم اخذ عبدك في عبادك وبلدك اللهم اصله
 اشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فانته كان يوالى أعدائك وحقا
 اوليائك ونبغض اهل بيتك وبتكبير خم در نماز این دو صنف نیست و اگر
 میت مستضعف باشد گوید اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك و قهم
 عند ابيك بحميم و واجب است در آن میت و قیام و روی بقبله نمودن با اسکان گذاردن
 سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس گذارد میت را
 نماز باطل میباشد چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و احم
 چنین شرط است به پشت خوابانیدن میت را در حال نماز بچست چپا هم
 در وضو واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفافی بخوکی که پنهان نمایند میت را
 در زیر خاک بخوکی که محفوظ بماند جثه او از ضرر روزندگان و پوی او از انتشار و واجب است
 بخوابانند او را بدست راست روی بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد
 بگذارند او را در نظریه مثل خمره و سر او را به بندند و در دریا اندازند و یا آنکه برپای او چیز
 سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولیکن احوط سجا آوردن اول است
 با اسکان و اگر میت زن غیر مسلم باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامل باشد بطنش
 واجب است او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل ضا
 روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر مگر در صورتی که بعضی آنها را در شاد
 ذکر نموده ایم و هم چنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشایخ
 بلکه در شاد مشرق و غیره و نیز مشهور و حرام است دست زدن بصورت و قرآن
 آن و کشیدن سوسه چه در محلات اقارب و چه در غیر اقارب و هم چنین شق نمودن رخت

بر غیر بر پرو برادر پاسب سوم و تیم دوران چند فصل است فصل اول در سبب
انتقل شدن از وضو و غسل تیمیم چه باکسب تیمیم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن
بچند چیز میشود اول نداشتن آب بقدر یا آنچه کفایت کند او را در آن طهارت که بر او
واجب شده است از وضو یا غسل هر چند بقدر بقیه از آن آب داشته باشد و اگر
آب اینقدر باشد که کفایت نماید از بر آید از آن نمودن نجاست از آن ایجاب است
آن آب و تیمیم نماید هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که آن تیمیم نماید
اگر طهارت را مقدم دارد و دوم نرسیدن آب بسبب ترس از زنده یاد و ترس
یا مال یا عیال خود یا بجهت بیسر نشدن آلات و اسباب آب کشیدن یا گرم کردن
یا محتاج به تنخواه باشد که آب بخورد و مسیبه نباشد او را و امثال آن و اگر مقدر
باشد خریدن آب یا آلانے که موقوف است تحصیل آب با آنها بخرد هرگاه متضرر آن
نشود و اینکه احیاناً در آن نباشد بحسب حال آن و فراق در میان زیادتی و ترس
و غیر آن نیست و اگر مقدر شود از برای او کنز چاه بدون غم و مشقت
شدید یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند آنکه رخت خوراد و چاه کند و آب
بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه اعجاف نباشد در آن سوّم آنکه تبرّد در
استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرض یا طول کشیدن ناخوشی یا احتیاج
علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در صورت حصول ضرر مظنه بهمین حد
چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن آنست
که باعث خوف شود قوی است و از جمله چیزهایی است و ظاهر حصول آنست
ترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمیم در اینحال البته اشتباه

اگر بطهارت اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله اعذار از برای تیمم تنگی است
هر چند بالفعل نباشد و منقطع داشته باشد به رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن
احتمال مساوی نیز می است و از جمله اعذار نیز تالم ببردی می است یا گرمی آب
و سیر نبودن چاره و واجب است طلب نمودن آب بر سکنت هرگاه ممکن باشد
و ضرری با و نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشته
باشد و مقدار طلب یک تیر یا بیست از تیر انداز معتدل بآب است معتدل اگر زمین
پیست و بلند و مشتمل بر اشجار و اجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر یا سه تیر
در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است مگر
مگر در تنگی وقت نماز صحیح است **فصل دوم** در انچه آن تیمم باید کرده شود
نجا که خاص تیمم کردن بے اشکالست چنانچه هرگاه قدرت نداشته باشد بر خاک
زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نم یا یال اسپ یا مثل آن بے اشکال است
و هم چنین هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بآن نیز بے
اشکالست و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل و یال حیوان یا یکی از آنها
و جمع نمودن میان تیمم بغبار و سنگ است و مجیز است و اختیار نمودن غبار
رخت و جل و یال حیوان و سخوان و در آنجا معتبر است جمع کردن غبار و اشکالین
و سخوان و اگر هیچ غبار در آنجا هم نرسد نیم بآن نکتند و هم چنین هرگاه غبار از آنجا
و سخوان باشد تیمم بآن نکنند و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود و کل میسر
شود بآن تیمم کنند بآنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن آن بسبب تنگی
وقت و اشکال آن و این در وقتی است که از چیزی که صحیح نیست تیمم بآن مثل

در این
مکان
تیمم
نکردن

خاک تر باشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بجاک است و اگر سنگ گل هر دو مسیر شود احوط
جمع است میان تیمم هر دو هرگاه قیاس در باشد تیمم نمودن بجاک احوط ترک نمودن
عین خاکی است بلکه قول بآن خالی از قوت نیست و هرگاه بجاک از آنچه گذشت
سپید نشود و ساقط میشود و تیمم نماز هر چند مسیر شود بخوبی که بتوان بآن وضو خشک
یا غسل کرد و بعضی قائل شده اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده اند بیه تیمم و
احدین طایفه در جمع میان هر دو قضا است و فرقی در میان انواع خاک از سبزه
و سفید و غیر آن نیست و جایز است تیمم نمودن بجاک مستعمل و در تیمم و بجاک
قبر هرگاه علم نداشته باشد نجاست آن و جایز نیست تیمم نمودن بجاک شیب
و بغیر زمین مثل آستان و آرد و سعادون مثل زرنج و سمره و خاک تر غیر زمین
احوط و اوقوت ترک نمودن تیمم است بجاک تر زمین و بنین آهک و گچ بعد از شستن
و کبر ده است تیمم نمودن بزمین شوره زار و فصل سوم در بیان کیفیت تیمم
درست زدن باطن و دو کف و دست را با هم در صورتی که ممکن باشد در حالتی که هر دو
کف پهن باشد و هم چنین واجب است مسح کردن پیشانی از روی شنگاه موی
سترا بطرف بالا و باغجه باطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن پیشانی
است که عبارت از دو طرفه پیشانی است و هم چنین علاوه نمودن ابرو است
و هم چنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست
تا بند انگشتها باطن کف دست و دیگر هرگاه ممکن نشود مسح نمودن باطن
کف مسح کند بظاهر آن در جهت پست و پیشانی از دو کف تمام را مسح نمودن
و دو مسح که عبارت از باطن و دو کف باشد تمام مسح نمودن معشیه نیست

مسح
پیشانی
با کف دست
و مسح
دو کف
با هم

احوط است و از اطراف خود و در هر یک از اعضا تیمم چیزی را نماند از برای
چیز نمودن ب حصول قدر واجب و واجب است در تیمم نیت قربت و احوط تعیین
و حجب یا نذب و استباحه عمل است بخو که در وضو گذشت و اما منع حدث و اینجا
قصد آن خلاف احتیاط است بلکه معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بود
از وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در وضو تکلف باشد
معین است تعیین نماید که تیمم بدل از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط نیست
که نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل
از جهت اینکه واجب یا مستحب است قربت الی الله و در عدد و نیت دست چپین
خلاف است و اظهر کفایت کردن یک دفعه زدن است چه آنکه تیمم بدل از غسل باشد
چه وضو چند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زدن و دو دفعه زدن است خصوصا
در تیمم بدل از غسل و واجب است در تیمم ترتیب باین طریق که زدن دست
پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این
و صورتی است که یک دفعه بزنند دو دست را بر زمین و اما در صورتی که دو دفعه
بزنند دفعه دوم پیش از مسح نمودن دو دست میباشد و هم چنین واجب
است در تیمم طهارت کردن خاک و بجای آوردن خود شخص هم چنانکه در وضو
و غسل مذکور شد و هم چنین واجب است مولات هر چند تیمم بدل از غسل باشد
و مردان بچه در پائین بودن عرفی است و هم چنین واجب است در میان دست
و خاک و مسح و مسح مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت و ریفه صحیح نیست و در

احوط است و از اطراف خود و در هر یک از اعضا تیمم چیزی را نماند از برای
چیز نمودن ب حصول قدر واجب و واجب است در تیمم نیت قربت و احوط تعیین
و حجب یا نذب و استباحه عمل است بخو که در وضو گذشت و اما منع حدث و اینجا
قصد آن خلاف احتیاط است بلکه معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بود
از وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در وضو تکلف باشد
معین است تعیین نماید که تیمم بدل از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط نیست
که نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل
از جهت اینکه واجب یا مستحب است قربت الی الله و در عدد و نیت دست چپین
خلاف است و اظهر کفایت کردن یک دفعه زدن است چه آنکه تیمم بدل از غسل باشد
چه وضو چند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زدن و دو دفعه زدن است خصوصا
در تیمم بدل از غسل و واجب است در تیمم ترتیب باین طریق که زدن دست
پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این
و صورتی است که یک دفعه بزنند دو دست را بر زمین و اما در صورتی که دو دفعه
بزنند دفعه دوم پیش از مسح نمودن دو دست میباشد و هم چنین واجب
است در تیمم طهارت کردن خاک و بجای آوردن خود شخص هم چنانکه در وضو
و غسل مذکور شد و هم چنین واجب است مولات هر چند تیمم بدل از غسل باشد
و مردان بچه در پائین بودن عرفی است و هم چنین واجب است در میان دست
و خاک و مسح و مسح مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت و ریفه صحیح نیست و در

وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت اشکال است
 و احوط تأخیر نمودن آنست خواه اسید دفع شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند
 اظهار آن تقدیم در اول وقت است هر گاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود
 تا آخر وقت و فرقی نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب
 و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده
 نمودن نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعدد
 بر جنابت باشد یا نه عالم باشد یا نباشد و چون آب در صورت تقدیر جنابت یا به تیمم
 از برای نمازی باشد که آن نماز بر ختمی پیشه باشد که معتذر باشد بر او از آن
 نجاست غیر معفو از آن وقت یا نه و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای
 فریضه حاضر نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و اگر
 نیست انتظار تا آخر وقت و اگر قضا در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای
 آن نکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بیا بجا آوردن
 بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب بیاید و ممکن شود او را
 استعمال کردن آن و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم آن باطل می شود
 و اگر در میان نماز آب بیاید باطل نمیشود چه بقدر زمان استعمال بگذرد چه نگذرد
 و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعاده آنست و باید دانست که آنچه ذکر شد
 بنابر قول بجواز تیمم در وسعت وقت است و اما بنابر قول بآنکه جایز نیست تیمم کردن
 تنگی وقت بے اشکال اتمام واجب است و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث
 بعد از آنکه غسل و واجب است تیمم کردن بدل از غسل و احوط آن است که جمیع

احوط بجای آوردن
 عذر تا فریضه است
 زیرا که اشکال
 است تا فریضه
 در نماز تیمم
 و تیمم تا فریضه
 جایز است یا نه
 حال آنکه تیمم
 قضا یا اعاده
 بآنکه جایز نیست
 تیمم کردن
 تنگی وقت
 بے اشکال اتمام
 واجب است

نماید میان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و صبح نمودن میان دو تیمم
 بر تقدیری که قادر نباشد بر آب یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل ^{فصل}
 چهارم در تیمم واجب بدانکه واجب است تیمم بر محدث از برای نماز واجب
 و طواف و اینچه و شرط است از برای سطلی نماز چه واجب و چه سنت بشروط
 ممکن نبودن وضو یا غسل و ممکن نبودن تیمم و واجب است تیمم از برای سائر آنچه
 واجب میشود و طواف است آب از برای آن غسل روز ماه مبارک رمضان و قضا
 آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و رنگ کردن در باقی حجاب
 و مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود و هر یک از امور مذکور غسل وضو است و
 واجب است بیکدیگر محکم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن از آن
 هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه غسل ممکن باشد
 و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی بازمان آن باشد و باعث تلویث مسجد
 بنجاست و موجب غسل در اینجا خیالی از قوت نیست و بعضی از آن را در تیمم
 حائض و نفسار و زوجه و تیمم از برای بیرون آمدن آن و آن وضو است و
 واجب است شوق تیمم پسند و عهد و قسم بشرایطی که در کتاب مذکور شد
 انتشار است تعالی میخواست و و هم در طهارت از نجاست و در آن چه واجب
 است **باب اول** در انواع نجاسات و آن دو از دو قسم است اولی و
 دوم بول و غائط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و از آن نجاس
 سالک باشد یعنی خون قوی چنده که بیرون می آید از رگ و در آن نجاست
 نیست و در غیره اولی الحیم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریا یا طیر

در تیمم از برای نماز واجب
 و طواف و اینچه و شرط است
 از برای سطلی نماز چه واجب
 و چه سنت بشروط ممکن نبودن
 وضو یا غسل و ممکن نبودن
 تیمم و واجب است تیمم از برای
 سائر آنچه واجب میشود و طواف
 است آب از برای آن غسل روز ماه
 مبارک رمضان و قضا آن و تیمم
 از برای داخل شدن مسجد الحرام
 و مسجد مدینه و رنگ کردن در
 باقی حجاب و مس نمودن کتابت
 قرآن اگر واجب شود و هر یک از
 امور مذکور غسل وضو است و
 واجب است بیکدیگر محکم شود
 در مسجد مدینه یا مسجد الحرام
 از برای بیرون آمدن از آن هرگاه
 غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث
 مسجد شود بنجاست و هرگاه
 غسل ممکن باشد و زمان آن
 کمتر از زمان تیمم یا مساوی
 بازمان آن باشد و باعث تلویث
 مسجد بنجاست و موجب غسل
 در اینجا خیالی از قوت نیست و
 بعضی از آن را در تیمم حائض
 و نفسار و زوجه و تیمم از برای
 بیرون آمدن آن و آن وضو است و
 واجب است شوق تیمم پسند و
 عهد و قسم بشرایطی که در کتاب
 مذکور شد انتشار است تعالی
 میخواست و و هم در طهارت از
 نجاست و در آن چه واجب است
 اولی و دوم بول و غائط است
 از هر حیوانی که حلال گوشت
 نباشد و از آن نجاس سالک
 باشد یعنی خون قوی چنده که
 بیرون می آید از رگ و در آن
 نجاست نیست و در غیره اولی
 الحیم آنکه انسان باشد یا
 حیوان صحرائی باشد یا دریا
 یا طیر

باشد یا غیر طهر و طبع نجاش باشد یا غیر نجاش حرمت خوردن آن اصلی باشد یا نه
مثل حلال و حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا آنکه فوت گرفته باشد استخوان آن
از آن و بهیمه یا غیر بهیمه که موطو انسان شده باشد چه در فرج و چه در بر سونم منی است
از حیوانی که از صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد چه دم خون حیوان
است که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا
زیاد چه از بزرگ و چه از غیر بزرگ مگر خونی که باقی می ماند در ذیجه ماکول اللحم بعد از
ریختن خونی که متعارف است از آن ریخته شود که طاهر است و هم چنین خونی که
مشبه بخون طاهر شود و چشم و چشمه گ و خوک میانی و هم چنین اجزای هر یک
هر چند اجزائی باشد که حیوة در آن حلول نکرده باشد مانند سوی و ناخن به مقام میتة است هرگاه
از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میتة آدمی که نجاست آن بعد از روشن شدن
و پیش از غسل و اودن است بلکه پیش از روشن شدن و بعد از مردن نیز بنا بر اقوی و احوط
و اجزای میتة نجس نجس است خواه جدا شود از آن در حال حیات یا غیر حال حیات اگر از اجزائی باشد
که حیات در آنها حلول کرده باشد و در اجزای صفاری که از ایشان جدا میشود مثل
انچه از لب جدا میشود و بعضی اوقات طهر طهارت و احوط اجتناب است هشتم کاف
است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و هم چنین است حکم در اجزای
آنها هر چند از اجزائی باشد که حیات در آنها حلول نکرده باشد و طریق معنی
کاف آنست که انکار الهیة یا رسالت یا ضروری از طریقات دین نماید و احوط
اجتناب از او کاف است پیش از بلوغ چنانکه احوط اجتناب از سستی
است ولیکن طهارت در ایشان اقوی است و اما طرف و الب کفیه

این حدیث در کتاب
الاجزاء و اجزای
است و در این
کتاب مذکور است
که در این حدیث
در این حدیث

ظاهر است مادامیکه علم نجاست بمباشرت ایشان بر طوبت و مانند آن بهم نرسد
و مطلق منقطع کفایت نمیکند در نجاست بنسب شراب و غیر مسکری که در اصل و اول
باشد و هر چند بنحسب شک و مشهور الحاق آب انگور است بآن هرگاه غلیان بهم رسانند
و یعنی علاوه نموده اند اعتبار را شداد را نیز و اطهر و احوط اجتناب است
مطلقا اگر اسکار از آن منی بر نشود و الا حکم نجاست بآن اشکالست و قسم قضا
است و آن از جو بلبل می آید هم چنانکه جمعی ذکر نموده اند و معشبه در آن صبیح
اسم است و عرف عرب یا زو هم عرق جنب است از حرام خواه در وقت
حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از دنیا باشد یا باطن
یا و طبعی بهیمه یا غلبه آنرا از آنچه حرمت آن ذاتی باشد بلکه و طبعی حایض و و طبعی
در روز و زوزه یا و طبعی و طسار پیش از کفاره و اذن نیز اقویست اجتناب است
و از زو هم عرق شتر حلال است بلکه طاق حیوان حلال بنا بر احوط پاپ
و دوم در احکام نجاسات واجب نیست از ازاله نجاست لنفسها بلکه تنجیه
است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف
بابرکان و معقوب نمودن و از محل سجود پیشانی از برای سه سجده کردن و از ظرف
از برای استعمال کردن بر طوبت و آنچه شرط بطهارت است از خوردن و
آتش آمیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال آن مستلزم تعدی نجاست باشد
و از ماکول از برای سه خوردن و واجب است ازاله نمودن آن از مساجد و بهم
چنین از مصوف و آلات مخصوصه بآن مثل جلد و ازضایح مقدمه سر و پیش
آنها بنا بر احوط حرام است نجس نمودن مسجی و معفو است خون و روح

و جروح دادا می که خون منقطع نشود و بالمره چه جاری باشد و انما یا نه چه شفت در الطمیر
آن باشد یا نه چه در رخت باشد چه در بدن چه مقدور او باشد عوض نمودن خرت
یا نه بدست مال و کندن تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدو
یا نه مجروح نموده باشد خودش بعضیان یا نه و هم چنین معفو است عر که آن نجس
شود که انسان را کست و بیست که از آن خالی باشد و لیکن عفوا از آنچه شنیده شد
مخصوص صاحب روح و متروح است پس اگر آن رخت را دیگری بپوشد عفو
از برای آن نیست و هم چنین است اگر شک کند که خون از جروح و قروح است
یا از غبیه آن و معفو است نیز خون کت از در هم در رخت بلکه در بدن و در رخت
عفو هر چند احوط احتیاط است لیکن این حکم در خون غیر صغیر و نفاس و استسجانه
است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ما کول اللطم بنا بر احوط بلکه خالی از رجحان است
و احوط و مقدار در هم الکفای بمقدار ناخن ابرام ستافت است یا بمقدار
محمدیه حویر او و یا ظاهر تخمدید یا غصص راحت است که کودی کف دست باشد
و مراد بناخن ابرام ناخن انگشت بزرگست و هم چنین معفو است نجاست
بجزیکه نماز آن تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل خود
باشد چه نباشد هر چند عاصیه بپسیده باشد و احوط در اخیر احتیاط است پنجم
هرگاه قبائی را ناموده در جیب خود گذارد و نا بر آنست که باطل نمی شود نماز
و تربیت کننده صبی یا صبیته اگر یک جامه داشته باشد کفایت می کند شستن
آن روزی یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر آنست که در آن جامه
روزی یک مرتبه که چهار نماز را بطهارت پاکیزه بودن نجاست بجای آورده باشد

و واجب است در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود آب
غیر جاری مگر بول طفل شیر خواره مسلم که در آن ریختن آب کافیت یافت و
گرفتن تمام محل را که بول آن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول هر چند غلبه
محل خود بیرون نزد دو لیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جاری
کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب گریز دو نیست کفایت کردن یک دفعه
هر چند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات و احوط
آنست که دو دفعه بشوید و غیظ طوف هر چند احوط کفایت نمودن یک دفعه
است و در غیر بول و اما در طوف سه دفعه باید شسته شود و از هر نجاستی فراز
نجاست مردن و شش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن
آنها از طرفین بطرف زبان پس و مردن موش خصوصاً در نوعی از آن که عبا
از چیز است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هر چند در غیر جز
ظاهر الکفایت سه دفعه است و هم چنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشوید هر چند طاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه طوف از چوب یا سقا
باشد به روغن یا که باشد احوط اجتناب است هر چند احوط قبول تطهیر
آنست و اما در ولوغ سگ و خوک پس در خوک اجابت هفت دفعه شستن
و در سگ واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست که هفت دفعه
بشوید لیکن شستن اول باید بپاشاک باشد و احوط آنست که خاک خشک
پاشند بر موضع نجاست یک دفعه و خاک را از موضع آب نمایند و موضع نجاست
آن بشویند یک دفعه دیگر و بعد از آن بشویند دو دفعه و خاکستر و آب که گچ

در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود آب غیر جاری مگر بول طفل شیر خواره مسلم که در آن ریختن آب کافیت یافت و گرفتن تمام محل را که بول آن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول هر چند غلبه محل خود بیرون نزد دو لیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جاری کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب گریز دو نیست کفایت کردن یک دفعه هر چند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات و احوط آنست که دو دفعه بشوید و غیظ طوف هر چند احوط کفایت نمودن یک دفعه است و در غیر بول و اما در طوف سه دفعه باید شسته شود و از هر نجاستی فراز نجاست مردن و شش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن آنها از طرفین بطرف زبان پس و مردن موش خصوصاً در نوعی از آن که عبا از چیز است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هر چند در غیر جز ظاهر الکفایت سه دفعه است و هم چنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه بشوید هر چند طاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه طوف از چوب یا سقا باشد به روغن یا که باشد احوط اجتناب است هر چند احوط قبول تطهیر آنست و اما در ولوغ سگ و خوک پس در خوک اجابت هفت دفعه شستن و در سگ واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست که هفت دفعه بشوید لیکن شستن اول باید بپاشاک باشد و احوط آنست که خاک خشک پاشند بر موضع نجاست یک دفعه و خاک را از موضع آب نمایند و موضع نجاست آن بشویند یک دفعه دیگر و بعد از آن بشویند دو دفعه و خاکستر و آب که گچ

و پشت آن و اشغال آن با بوض خاک کفایت نمی کند و موقوفست تطهیر را بپنجری که
 آب در آن فرو می رود و پشت زن اگر شسته نشود بآب قلیل مگر بول رقیق که چنانچه
 به پشت زن ندارد چنانچه گذشت و اما در آب جاری یا اگر ظاهر نیست حاجت
 نیست بپشت زن هر چند احوط است و واجب در تطهیر نجاست بر طرفین
 کردن عین نجاست است نه زنگ آن و نه بوسه آن و فرق نیست در وضو
 به طرف کردن میان نجس و نجس و هرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر در
 یک لباس باشد عین است شستن هر موضعی که از آن احتمال نجاست
 در زیاده تر از آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
 لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن
 آن و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس از براس
 نماز کردن جایز است بر نه نماز کند بلکه معین است و اگر انعی از بر نه
 شدن بهم رسد مثل سر او آنچه متضرر شود با و نماز کند با رخت نجس و اعاده
 و قضا را و نیست و اگر دو لباس از براس نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری
 طاهر و مشتبه باشند و ممکن نشود از براس او غیر آن و نه بشستن آنها نماز
 را در هر دو یکند و هرگاه نماز را بجا آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم
 داشتن بآن واجب است اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن
 بعد از وقت و اگر فراموش نمود از آنکه کرون نجاست را و بعد از فراغ از
 نماز بخاطرش آمد اعاده و قضا آن واجب است و اگر در بین نماز بخاطر
 بیاید اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نماند باشد تمام کند

در وضو
 بپشت زن
 واجب است

در وضو
 بپشت زن
 واجب است

بخورنی می باشد که در طاق و عرب و حجاز متعارف است و حکم آب جاری است چرا که
نمودن و نجس نشدن بجز در رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد به خزینه و آنچه
در خزینه است بقدر که باشد لیکن در صورت تغیر آب موصوف در تطهیر آن شرط
است که آب خزینه بقدر که باشد بعد از برطرف شدن تغیر و فرقی نیست در
آنچه ذکر شد در میان حمام و غیر آن دو قسم آب باران و حکم آن حکم آب جاریست
در نجس نشدن بجز در رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه بسیار
باشد چه یک قطعه چه دو است تقاضای بیاید یا باد آنرا بسته ببر و فرقی نیست
میان آنچه ظاهر آب باران بآن برسد و باطن آن در پاک شدن و حاجت بظهور
در آن نیست سوم آب ایستاده پس اگر آن بقدر که باشد نجس نمیشود مگر
بتغیر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن نجاست چه آنکه تمام آن تغیر شود
یا در سه از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسّی است یعنی تغیر شود بچشم
رنگ آن بچشم و طعم آن بدان و بوی آن بمراسخ ادراک شود و اعتبار
نیست بغير از صفت رنگ و طعم و بوی و نه باین سه صفت هر گاه صفت نجس
باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هر گاه
حاصل شده باشد بجا و رشدن آب نجاست را و نه بقرض نمودن او صاف
که کوره را در نجاست یا در آب و اگر بحسب وزن هزار و دو لیست رطل
عراقی است که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد شصت و چهار
من بنقیضه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی در شصت عباسی صد و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و هشت من بنقیصه بیست مثقال میشود بوزن تبریزی سی شااهی صد
و سی و شش من و نیم میشود و بحسب ساحت سه وجب و نیم در طول و سه
وجب و نیم در عرض و سه وجب و نیم در عمق است و اگر اطراف عرض و شل
آن احتکات داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن باید مجسم چهل
و دو وجب و هفت شش و وجب باشد بوجب معارف و اگر آب بقدر کربا شده
هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود و بر رسیدن نجاست هر چند آب
وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد
مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کربا رسیده یا نه حکم باید بشود
تا آنکه رسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کربا بود کمتر یا نه
حکم باید بکند تا آنکه باقی است بر قدر کربا و طهارت میشود آب مذکور بآب که نجس
نشود و بر رسیدن نجاست و معتبر است مزوج شدن آب مطهر و کفایت
نمیکند مجرد اتصال چهارم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر با نجی آب که نجس
میشود و چنانچه گذشت ولیکن مستحب است کشیدن آب از راه گاه واقع شود
نجاسات بلکه نجس نجاست در آن و احوط عدم ترک است و آن بیازده قسم
منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی که تغییر بدین طعم یا بویا
رنگ آب را و از برای ریختن شراب و فقا و سایر مسکراتی که روان آب
در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطره آن سی دو کفایت میکند
هر چند افضل کشیدن تمام آب است و هم چنین سنت است کشیدن تمام
آب از برای منی و خون میمنه و استیاضه و نفاس و گاو و زشتی و غیره نباشد

در کربا و نجاست
باید که در کربا و نجاست
باید که در کربا و نجاست

و چه ماده از برای آب انگور که بخوشش بیاید و دولت او زفته باشد و از برای
 عرق جنب از حرام و عرق شتر حلال و سنگ و خاک هرگاه زنده بیرون بیاید یا
 احوط و فضله و بول غیر ماکول اللهم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد و هر چند استیحا
 کشیدن جمیع آب نیز در آنها و حیبه و خوب است و هم چنین از برای بول فضله
 نجس العین و خون آن و از برای افتادن خیل و کافور هرگاه در آن بمید و بماند
 بیرون آید و سایر نجاسات که در آنها و رفته باشد از برای کشیدن آب بجهت
 آنها و داخل و منتهی شود و هر چند بفحوی باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن
 تمام آب چاه یا مشتقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب بسیار
 آن چهار نفر و بنوبت آب بکشند و در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب
 و شبیه استیباب و شروع در عمل می باید قدر سه پیش از صبح باشد و فراغ بعد از
 مغرب و اگر اعتسالی در عمل بهر سبب مثل تکامل و زیدین در عمل یا بعضی روز
 مشغول عمل نشود و عمل را باید اعاده نماید و دوم کشیدن یک کر آب از برای بیرون
 آید و قاطر و الاغ و گاو و ماه سووم کشیدن به مقدار و لو از برای مردن انسان
 مسلم چه مرد باشد و زن چه بالغ باشد چه طفل چه کم کشیدن پنجاه و لو از برای نکین خون بسیار از
 طاهر العین و خون حیض و استیفاء و نفاس و در خون و جگ گوشت و کتفان و بدن بی حیث
 و لو خوب است و از برای غایط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دوم کتفان و بدن
 بچهل و دو نیز خوب است لیکن احوط پنجاه و دو است چنانکه کشیدن چهل و دو از برای نکین بل و مرد
 مردن که به شغال و روباه و خرگوش و سنگ و شبیه آن ششم کشیدن سی و دو از برای نکین
 آب با شنی که در آن بول و غایط و فضله سنگ باشد یا یکی از آنها هفتم کشیدن ده و لو

از غیر مالک الیهم باشد یا از طوبی رسیده باشد که نجاستی خورد هرگاه موضع ملاقات است
ظاهر باشد یا از سوخ باشد فصل دوم در باقی مظهرات و آن چند چیز
است اول آن قنات پاک میکند زمین و بویا و حصیر را از بول هرگاه خشکاند
آنها همین آفتاب هر چند هوا خالی از باد نباشد بلکه طاهر آنست که پاک می کند
هر نجاستی را که از بر است آن جرم نباشد هر چند آن نجاست بر زمین و بویا
و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از پیر بانی باشد که منقول نباشد مثل خشت
وسبیه و علف و قتی چیز باریک از زمین سی روید مادامی که در جای خود بماند
باشد و قطع نشده باشد و هم چنین است حکم دیوار و سقف و در و پنجره
و ماری و ستون و نحو آنها چنانچه فرق نیست در زمین میان آنکه سنگ باشد
یا خاک یا بنجوان بر روی خاک فرش شده باشد یا بر سنگ و تبر و گچ و
آبک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر نجاست خشکیده باشد و دوباره آنرا
تکرار کنند و آفتاب آنرا خشکاند کفایت میکند و فرقی نیست در پاک
نمودن آن میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر و باطن
و اگر ظاهر خشک باشد و نجاست باطن متصل باشد از ظاهر و باطن
آفتاب پاک نمیشود و قسم زمین و آن پاک میکند تمام قدم و تپه و چینه و زمین
را هرگاه نجس باشد بر راه رفتن یا بالیدن بر زمین بچینشیتی که عین نجاست
بر طرف نشود هر چند احوط راه رفتن بقدر پا نزد ذراع است اگر نجاست
در کمتر از پا نژده ذراع بر طرف نشود و هم چنین پاک میکند هر چیزی را
که دعار یا باشد و تپه حصا^ت اعرج را و از آنکه زمین گیر را پاک آن را

و طوبی رسیده باشد
نجاست بر زمین
و بویا و حصیر
و دیوار و سقف
و در و پنجره
و ماری و ستون
و نحو آنها
چنانچه فرق نیست
در زمین میان
آنکه سنگ باشد
یا خاک یا بنجوان
بر روی خاک
فرش شده باشد
یا بر سنگ و تبر
و گچ و آبک
و نحو آنها
یا نشده باشد
و اگر نجاست
خشکیده باشد
دوباره آنرا
تکرار کنند
و آفتاب آنرا
خشکاند
کفایت میکند
و فرقی نیست
در پاک نمودن
آن میان ظاهر
و باطن هرگاه
رطوبت متصل
باشد از ظاهر
و باطن اگر
ظاهر خشک
باشد و نجاست
باطن متصل
باشد از ظاهر
و باطن آفتاب
پاک نمیشود
و قسم زمین
و آن پاک
میکند تمام
قدم و تپه
و چینه و
زمین را هرگاه
نجس باشد
بر راه رفتن
یا بالیدن
بر زمین
بچینشیتی
که عین
نجاست بر
طرف نشود
هر چند احوط
راه رفتن
بقدر پا
نزد ذراع
است اگر
نجاست در
کمتر از پا
نژده ذراع
بر طرف
نشود و هم
چنین پاک
میکند هر
چیزی را که
دعار یا
باشد و تپه
حصا^ت اعرج
را و از آنکه
زمین گیر
را پاک آن
را

بلکه شیره و عصا و عراده و غیره را ولیکن اکتفا بانچه اول ذکر شد احوط است
بلکه احوط از ان اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط نیست خشک بودن زمین و
طهارت آن و رطوبت داشتن ماسح از نعلین و قدم و امثال آن هر چند احوط
است سوم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت
چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس در صورت نوعیه چیز دیگر
که از نجاسات نباشد و اما تبدیل و صاف یا متفرق شدن احسن از اعتبار آن
و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل پاک
شدن یا دوپوشیدن عذره و مثل آن و زمانی که از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب
است و هم چنین در خزف هرگاه گل آن نجس باشد بنابر افسوس و هشتم
اگر م شدن عذره و نمک شدن سگ بول شدن آب نجس از برای حیوان
ماکول اللحم و هم چنین شیر یا سرکه یا ربیع شدن غذا یا نجس هر چه باشد از برای
آن و هم چنین استحاله شدن نجس یا متنجس بنجار هرگاه علم یا لا فتن اجزاء آن
یا بنجار هم نرسد و هم چنین است استحاله عصیر نجس بسکه و هم چنین شراب
هر چند بغلا ج باشد خواه آنچه علاج بآن میشود باقی بماند یا مستلک شود
چهارم اسلام و آن پاک سی نماید بدن و رطوبات کافرا از آب و داغ و دهن و
بلغم و امثال آن و هم چنین آنچه متصل بدن او باشد از نموی و ناخن و دندان
و ماکر و ف و آنچه بر طوبیت ملاقات آن نموده باشد نجس است و هم چنین
است لباسی که پوشیده است هرگاه در حال کفر نجس شده باشد بجز یار و
دیگر و احوط اجتناب است که از ظرفی که در حال کفر هم رسیده باشد در بدن آن و باقی

باشد در حین اسلام و هرگاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر پاک میشود و نجس گم
شدن در آن در آب انگور جوته نجس است که نجاست آن بسبب پوشیدن پاک
که پاک میشود به برطرف شدن دو ثلث آن بعد از غلیان چه با تاش باشد چه با تاش
چه به آب پاک میشود پاک شدن آن آب آلات و ادوات طبع از طرف دیگر نجس
و دست و خشت که یک یک متوجه حال است بشرط آنکه عامل و آلت باقی بر عاید است و آن
باشد تا بحال پاک شدن در نجس پاک میشود آن آب اگر رسیده باشد بموضع در حال
نجاست پس نجس اگر طوبی آن بقسمیکه دو ثلث آن کم شود ولیکن احوال و اجتناب
است و اگر شک داشته باشد در آنکه برطرف شد دو ثلث آن یا نشد بقیست
برنجس بودن و حرام بودن چنانکه اگر شک داشته باشد که نجس آمد یا نیامده
باقیست بر پاک بودن و حلال بودن و اگر شک کند در آنکه انگور میباشند یا
غوره پوشیدن نه حرام میشود نه نجس ششم انتقال چیزی که محکوم نجاست
باشد باعتبار محل هرگاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد بحسب قسم
اگر داخل دو اسم آن شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائک مثل
انسان و نحو آن و هرگاه بخورد آنرا حیوانی که صاحب نفس سائک نباشد مثل
کبک و شپش و پشه و کنه و این در وقتی است که علم داشته باشد باطنی
مثل آنکه بشا به احساس نماید و اگر نمیند و نداند طهارت اظهر است و از
این باب است که نجس شده باشد هرگاه برزاحت و درخت به بند و بروق
آنرا داخل شود پاک خواهد شد بجز آنکه جز آنرا محسوب شود و اگر شک
کند در آنکه منتقل شد از محل نجس محل طاهر باشد محکوم است بر شدن

و هرگاه در حین اسلام
در آب انگور جوته
است و اگر نجس
بکوبد و در حین
طهارت باشد پاک
است و اگر نجس
گردد پاک است
و اگر شک باشد

حرام و باطل است و حرام نیست استعمال نمودن ظروف طلا و نقره در حال
اضطرار چه در تطهیر باشد و چه در غیر آن ولیکن احوط جامع میان وضو
یا غسل و تیمم است و حرام نیست نگاه داشتن آنها و احوط اجتناب است
چنانچه میان وسعت فلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و هم
چنین است سر مردان و قبا و قرآن و لوله دعا و تریاک دان و شایران
ولیکن اجتناب احوط است و هم چنین است استعمال ظروفی که خط طلا
و نقره در آن کشیده شده باشد یا آب طلا سلا کرده باشد یا در آن احب
طلا نصب کرده باشند ولیکن احوط اجتناب است و حرام است گذاشتن
وین بر موضع مفقوض در حال خوردن و جایز است قرآن را بلکه هرگاه کتاب
را جدول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا بخشن و بر روی آن
نوشتن و هم چنین جایز است طلا نمودن ته شمشیر و سراق آن ظروف
و زینت آئینه و هم چنین جایز است زینت مشابیه مقدسه بقبیل طلا
و نقره و پرده و روپوش ضرایح مقدسه را طلا بافت کردن و جایز است
زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق و سقف آنرا و طلا و نقره احوط
ترک است و در ظروف اگر چه پارچه طلا و نقره بین از آب خوردن از آن
عیبی ندارد مقصود ووص در نماز و در آن چند مجت است معجب
اول در مقدمات نماز و در آن چند باب است باب اول در عدد
نماز و اجبی بدانکه نماز واجب بر شش قسم است نماز یومی و جمعه
و عید و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار و نذر و عهد و عین

است ۳۴
طبیقات نامی
از قبیل و در میان
مگر در اول دعا
از وقت نیست
در هیچ کس
خالی از قوت است
آنچه که در این
است ۳۵
در هیچ کس
قوت از آن
اضطرار میباشد
از استقامت

و نمازیکه از پرفوت شده باشد و آنچه واجب است از نماز یومیه بر هر مکلفی
که خالی از حصین و نفاس باشد و قادر باشد شرعاً بر طهارت، اختیاری یا اضطراراً
در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است و در عصر
از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت
و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجب است عوض ظهر دو رکعت
عیناً یا تحمیراً بشروطیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از هر
چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزهای کم نمیشود و باب دوم
اوقات نماز برای یومیه واجبیه بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقت است
اول از برای فضیلت دوم از برای کفایت نمودن و اتمثال پس
وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و سمت
راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت
اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب مقدار ادا نمودن نماز عصر و وقت اول
نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادا و واجب نماز ظهر است تا آنکه
سایه و مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از وقت اول است
تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از غروب است تا بر طرف شدن شفق
مغربی و آن سرخسیت که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب
و وقت دوم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند نصف
شب مقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن
مقدار ادا و واجب از نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم

آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع
صبح صادق است تا اصفرا از صبح و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا طلوع
آفتاب و شناخته میشود و دخل وقت مغرب به بر طرف شدن سرخی که در سمت
مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز
عشا است به گذشتن آن از سمت راس ستاره ای که طلوع میکند در وقت غروب
و شناخته میشود صبح صادق که اول وقت نماز صبح است بسفیدیکه در عرض
افق بین میشود و شناخته میشود روزال بچند چیز از انجمله بیل نمودن آفتاب بچاه
ابروے راست از برای کسیکه روی نقطه جنوب بایستد و هم چنین بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بجاو شدن سایه آن بعد از بر طرف شدن
آن ولیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سوم در حالتی است که آفتاب بر سمت
راس بلد در آن روز عجبو کند مثل مکه در بعض اوقات و دوم در غیر آن صورت
است غالباً لهذا غالب بلاد و غالب احوال در بلاد مشخص بآن میشود و
جائز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتی که از برای آن تحدید شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام
نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی آن چه بعد کرده باشد چه بقدری
چه سکه را دانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد
و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت
داخل شده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد
واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جائز نیست اعتقاد نمودن بطلان

در داخل شدن وقت با محکم بودن علم هر چند حاصل شده باشد منقطع از اذان معتد
یا قول یک عادل بلکه در عادل تر بنا بر احوط واجب است هر گاه ممکن نشود علم
و لیکن احوط آن است که صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود و هر گاه ظاهر شود
که منقطع آن فاسد بوده است باید اعاده نماید نماز را و هر گاه وقت داخل شده
باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند
و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر تنگ
شود در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش از ظهر باشد و چه
مغرب و اگر بعد از فرائض باشد بجز نیست و اگر هر گاه در وقت مختص نماز ظهر
یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر و یا مغرب را بکشد و جائز نیست
نافل غیر یومیه هر چند قضا را آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرائض
و پیش از ادائیها چنانچه بجز نیست نافله از برای کسی که در زمانه اوقضای
فرائض باشد چه نافله روز چه نافله شب **باب سوم** در قبله و آن کعبه
مطلوبه است از برای کسی که حاضر است در مسجد اطرام و کسی که در حکم حاضر است
و از برای کسی که دور است از کعبه آن جهت و سمت کعبه است و روی نمودن
بآن واجب است در جمیع نمازهای واجبه و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه
ایستاده باشد چه نشسته باشد چه خوابیده و لیکن در خوابیده اگر به پهلو باشد
بخوابد مثل حالتی که در قبر میخوابند و اگر در پشت بر زمین و روی تا آسمان
باشد مثل مختصر بخوابند و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله در بعض احوال
واجب است در همان بعضی و هم چنین شرط است روی نمودن بقبله در هر یک

نماز اگر چه در وقت
باشد اگر چه در وقت
باشد اگر چه در وقت
باشد اگر چه در وقت

و از موش نشسته باشد در نماز فریضه و در سجود و حال احتضار و نماز جنازه و دفن
 نمودن میت و پنج کردن حیوان و واجب است تحصیل نماید علم قبله با قدرت
 چه در عین وجه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود
 از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند
 بجهت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده
 است اعاده نماید اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قصاص ندارد و تم
 چنین اگر ظاهر شد که نماز در عین میل یا قبله بوده است و اگر در میان عین و بسیار
 واقع شده باشد بر او چیزی نیست و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله
 گردد و نسبت قبله اگر اخلاف نسبت عین و بسیار نرسیده باشد و اگر رسیده
 باشد اعاده کند و اگر بعد از خارج شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
 با تخرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقیست لازم نیست اعاده
 لیکن احوط اعاده است ^{۵۴} باب چهارم در مکان نماز و جایز آنکه جائز است
 نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاسته که نهدی نماید و جائز التصرّف باشد چه
 ملوک باشد بحسب غیر یا منفعت با جا ره یا تجسس یا نصیحت منفعت از برای
 شخص یا خو آندا و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کند یا خواه باذن عام
 باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل یا
 مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد یا اینکه
 رابط در میان مصلح و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشأ ضلالت
 باشد و معتبر است که علم بهم رساند بر خدا از شاهد حال و اما اگر علم بهم رسانند

و واجب قضا حال
 وقت نیست بکلی
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم
 خالی از وقت نیست
 و صحت آن در وقت نیست
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم
 خالی از وقت نیست
 و صحت آن در وقت نیست

والاس و زبر جد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زرد و نحو آن و جائز نیست سجده کردن
بر گل و اگر سجده کرد سهوا یا خطا بر یکی از چیزهای که جائز نیست سجده بر آن صحیح
است و واجب نیست اعاده هر چند هنوز سر از سجده برنداشته باشد و جائز است
سجده کردن بر کاغذ هر چند ساخته شده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح باشد
هر چند نوشته باشد هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود و اگر درین نماز مفقود شود
انچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل بر دار و مهر یا تار یا یک باشد و
مفقود شود نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد از اقل واجب از
نماز یا یک رکعت از آن **باب پنجم** در لباس نماز کننده واجب شرط
است پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت
شرط است چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قیل و دیر و ریختن
است و الیتین و بامین ستره و رکیه از عورت نیست و نه بامین رکیه و نصف ساق
و لیکن احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن
آن در نماز تمام بدن است مگر روی و دو کف دست و دو قدم هر چند احوط
پوشانیدن جمیع است مگر مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی و واجب است
بر او پوشانیدن موهای سر نیز و واجب است طهارت بدن و لباس در
نماز و شرط است در صحت آن و هم چنین شرط است که جائز التقرن باشد
تفصیلا که در مکان نماز ذکر شد و جائز نیست نماز در لباس و رخت غصبی
چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد بلکه باطل است هرگاه با اختیار و علم
بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده باشد بر نماز در آن یا علم

در نماز واجب است پوشانیدن عورت در زن که واجب است پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر روی و دو کف دست و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع است مگر مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی و واجب است بر او پوشانیدن موهای سر نیز و واجب است طهارت بدن و لباس در نماز و شرط است در صحت آن و هم چنین شرط است که جائز التقرن باشد تفصیلا که در مکان نماز ذکر شد و جائز نیست نماز در لباس و رخت غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد بلکه باطل است هرگاه با اختیار و علم بگصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده باشد بر نماز در آن یا علم

بغصب بودن نداشته باشد نماز او صحیح است و هم چنین است حکم آن هرگاه فراش
 نموده باشد غصب بودن آنرا وجائز است بودن رخت نباتات مثل پنبه و کتان
 و غیر آن و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تزکیه نمودن هر چند و باغی نشده
 باشد و هم چنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرگ و موی و بر
 حیوان ماکول اللحم هر چند تزکیه نشده باشد یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر
 کردن واجب است شستن موهنی که خیسیده است ببدن مرده با رطوبت و
 جائز است پوشیدن رختی که از و بر خیز یا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک
 باشد ولیکن احوط اجتناب است از نماز در غیر و بر خیز و جائز است از پر
 مرد پوشیدن حریر مخموج یا نخ نماز در آن صحیح باشد هر چند مخموج ده یک باشد
 بلکه ما و اسب که مخموج مفصل نشده بخوبی که بناسند آنرا حریر و عمام است بر مرد
 خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هر چند پوشیده
 عورت نباشد و جائز است پوشیدن و ضرورت از سرا و مرضی که سعالی آن
 پوشیدن حریر باشد و جائز نیست نماز در آنچه نماز بان تمام میشود و از رخت
 مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو آن و جائز است بر روی فرش حریر
 نشستن و بر زمین پوشش حریر سوار شدن و سوار شدن بر جامه حریر بودن و
 خنجان لباس نمودن و احوط آنست که از چهار انگشت متصل نزنند
 و مثل سجان است دمه کلاه و تکه وخی که بان رخت پیدا و زندقیطان
 پیدا این و بافته و قیطان قبا و دستمال دست چه بزرگ باشد چه کوچک
 و جائز است پوشیدن حریر از براس زن چه در نماز و چه در غیر نماز

در سجده
 انگشت چهارم و پنجم
 از پا

آن بلفظ احمی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله
و شهادت بر ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام جزء اذان نیست و لیکن بقصد
رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول موعوب است و اگر بقصد خبریت بگوید عزراست
چنانچه کجور اول اذان نیست نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل
و حرام است و اقامت مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن
یک تهلیل نیست و زیاده باید کرد و بعد از حتی علی خیر العمل و وقفه قامت الصلوة
پس فصول اذان پیچیده است و فصول اقامت هفتده و جداگانه است و هر یک
از اذان و اقامت اکتفا نمودن بیک فصل در حال تجبیل و سفر و لیکن اکتفا
نمودن باقامت بهتر است از گفتن هر دو را یک یک و سنت است اذان
و اقامت هر دو در نماز هر یک چه ادا باشد چه قضا چه در فراسه چه در جماعت
چه در مروه چه در زن و یک نماز قضا بر فرض آن باشد و خواهد که چند نماز بکند
اذان و اقامت بگوید از برای اول نماز از آن چند نماز که بنا دارد و در آن وقت
بکند و بعد از برای باقی مرفعل است که کفایت کند باقامت و افضل گفتن
اذان و اقامت است و در تمام و هم چنین مرفعل است در ترک اذان و دوم هرگاه
بیح کت میان دو نماز واجب چه در حضور چه در سفر بلکه در سفر و مرفعل است در
گفتن اذان چه جمع کند و چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان و
اقامت نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت
هر گاه بیجماعت نشود سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن تهلیل
بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط

این باقی گفتن
۷

ترك كردن اذان و اقامت نمودن یا قیامت است در مواضع چند مثل اذان نماز
 عصر در روز جمعه مخصوصا هرگاه جمع کند باین فریضتین و هم چنین اذان عصر در عزت
 از کسیکه در عرفات باشد و هم چنین از نماز عشا که یک نماز مغرب و عشا را در شهر نماز
 بکند و مثل این مواضع است بنا بر اقوال سقوط اذان و اقامت از کسی که
 شود و بر حائاتی که نماز جماعت بکند و امام نارنج شده باشد هر چند از اهل جماعت یک نفر
 باقی مانده باشد و تعقیب چه در مسجد باشد چه در غیر مسجد بلکه هرگاه ارا و جماعت
 کردن را نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و نارنج
 نته باشد و در نیست نیز سقوط که اطلاع داشته باشد که در انجامی جماعت میشود
 یا نداشته باشد و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لیکن بداند
 که نماز جماعت برپا شده باشد از تمام یا بعضی یا بعضی ایشان سرودن و یا آنچه
 نامومین مجبول الحال باشند که ندانند تعداد جماعت از ایشان سرودن و یا آنچه
 یا سر و وجه فساد و اگر بداند فسق امام را (احدی) یا او نماز نگذرده است سر و وجه
 ساقط نیست اذان و اقامت و مشروط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز
 متفق باشند مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا آنکه وقت هر دو یکی باشد
 مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا که نهایت میکند در سقوط پس هرگاه در مثل
 میشود وقت نماز یکی حاصل بود ساقط نمیشود و مثل آنکه هرگاه امام نماز عصر
 را کرد و شخص وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامت
 و فرق نیست در آنکه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا و دوم
 قضا یا اول قضا و دوم ادا چنانچه فرق نیست باین آنکه بداند شخصی که

سقوط از جماعت
 در این موارد

قائلان
 در این موارد

و او همیشه که در آن جماعت اذان و اقامت گفته شده است یا نداند بلکه کفایت
 میکند همین قصد که نداند که گفت این پنج نفری که نیست نیز میان آنکه امام و شخص دارد
 حاضر باشد یا ساز یا آنکه امام حاضر باشد و دارد و ساز یا امام ساز باشد و دارد
 حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که دارد بشوند اول و ثانی بلکه ساقط است
 از هر که دارد بشود و اما سعی که از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعت کرده
 و او شده اند بشود شده باشند و هرگاه زمان دارد شوند بر نماز جماعت مردان
 ساقط میشود اذان و اقامت از ایشان نیز و آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان
باب اول در نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قطعیه
 نمودن در آنچه مشترک باشد قصد قربت گذشت در بحث و نیت و قصد و موجب
 استیجاب در استیجاب و ادا در وقت و قصد در غیر وقت و اتمام
 در قصد در سفر و غیره از اینها ضرورت نیست لیکن احوط اعتبار نمودن
 آن چیز نیست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز یا سه
 یا چهار رکعت و بعد مکرر است هرگاه اقامت گفته باشد و وقت نیت اول نماز
 است و در اصل می شود با یک رکعت شروع بکبیره الاحرام بانیت باشد
 و معتبر نیست بیشتر از یک نیت را تا آخر نماز و واجب است در جمیع نمازها
 واجبی و شرط است در هر یک لیکن شرط وجود نیست باین معنی که ترک نمودن
 آن نماز باطل می کند چه ترک شود و چه بفراموشی چه بصدانگی باطل
 نمیشود و نماز باطل شدن از نیت درین نماز **باب دوم در نیت**
 واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه غیر یومیه

در حال تکبیر الاحرام قیام متصل بر کوع و آن آخر جز از قیام است که از آن
بر کوع می رود و در حال قنوت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و در
حال تکبیر الاحرام قیام متصل بر کوع رکن است نیز و مراد برکن جوئیت که ترک
کردن آن باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد و شرط صحت است در حال نیت
و سنت است و در حال مندوبات غسیله پنجه گذاشتن یا نمغنی کسی تواند ترک
قیام و آن غل مندوب نماید نه آنکه آن عمل را نشسته بگذرد زیرا که عمل هر چند سنت
است ولیکن قیام شرط و صحت آنست و قیام معتبر و بنابر انتصاب محسوب
و تحقق میشود و بر است نمودن پیشته و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بکشد
اگر رداشته شود آنچه بر آئینه بفتد و اگر راست نایستد باطل میشود و از به آنکه
بعد باشد وجه بفراسوشی و اگر تکیه کند باطل میشود و هر گاه عهدا چنین نموده باشد
واجب است ایستادن بر دو پای و پاها را باید از یکدیگر این قدر دور نگذارد که پیر
رو و از صورت قیام و هم چنین باید مستقرار داشته باشد در حال قیام و اگر عاجز
باشد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز باشد
از ایستادن در تمام نماز و تا در باشد بر ایستادن در بعضی آن واجب است
ایستادن و قدریکه ممکن است و اگر می رود و شود در میان ایستادن و جز پیش
و جز بعد ایستد در جز پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعی که
عاجز است و معتبر و در جز استن مجزیست که در وسع خود بنشیند آنرا
و اگر با عاجز بدون ایستاده نماز کند نماز او باطل است و کفایت میکند در
تحقق عجز الم شدمیدی که شاق باشد متصل شدن او یا باعث شود زایدی درین را

در حال قیام و سجده دوم از مقصد دوم
در حال تکبیر الاحرام قیام متصل بر کوع
و آن آخر جز از قیام است که از آن
بر کوع می رود و در حال قنوت
و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر
سنت باشد و در حال تکبیر الاحرام
قیام متصل بر کوع رکن است نیز
و مراد برکن جوئیت که ترک کردن
آن باطل کند نماز را هر چند سهوا
باشد و شرط صحت است در حال نیت
و سنت است و در حال مندوبات
غسیله پنجه گذاشتن یا نمغنی
کسی تواند ترک قیام و آن غل
مندوب نماید نه آنکه آن عمل را
نشسته بگذرد زیرا که عمل هر
چند سنت است ولیکن قیام شرط
و صحت آنست و قیام معتبر و
بنابر انتصاب محسوب و تحقق
میشود و بر است نمودن پیشته
و باید در حال قیام تکیه نکند
بر چیزی بکشد اگر رداشته شود
آنچه بر آئینه بفتد و اگر راست
نایستد باطل میشود و از به آنکه
بعد باشد وجه بفراسوشی و اگر
تکیه کند باطل میشود و هر گاه
عهدا چنین نموده باشد واجب
است ایستادن بر دو پای و پاها
را باید از یکدیگر این قدر دور
نگذارد که پیر رو و از صورت
قیام و هم چنین باید مستقرار
داشته باشد در حال قیام و اگر
عاجز باشد از ایستادن بدون
تکیه کردن پس تکیه کند اگر
تواند و اگر عاجز باشد از
ایستادن در تمام نماز و تا در
باشد بر ایستادن در بعضی آن
واجب است ایستادن و قدریکه
ممکن است و اگر می رود و شود
در میان ایستادن و جز پیش
و جز بعد ایستد در جز پیش
و اگر عاجز شود از ایستادن
بنشیند در موضعی که عاجز است
و معتبر و در جز استن مجزیست
که در وسع خود بنشیند آنرا
و اگر با عاجز بدون ایستاده
نماز کند نماز او باطل است و
کفایت میکند در تحقق عجز
الم شدمیدی که شاق باشد
متصل شدن او یا باعث شود
زایدی درین را

یا حادث شدن مرض و دیگر این طئه کفایت میکند و این امور اگر عاجز شود از نشستن
 بدون تکبیر یا تکبیر کند و اگر عاجز شود از نشستن بنشیند راست بر قدر که ممکن
 است و اگر عاجز باشد هر چند با جرت باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست
 را مقدم بر دایر بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ اگر تواند
 و خوابیدن بر دست چپ را مقدم بر دایر بر پشت خوابیدن اگر تواند و
 در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود و احوط تا خیر نماز است
 از برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصاً با اسید بر طرف شدن عذر
باب سووم در تکبیر الاحرام بدانکه واجب است تکبیر الاحرام و کن
 است و نماز که باطل میشود و نماز بهتر آن خواه بر وجه عذر باشد یا سهو سهل
 و هم چنین است حکم در هر رکعت و مجزئی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزئیست
 یک تکبیر از برای تکبیر الاحرام و رکوع و نه از ناموم در حالی که بر سر نرسیدن
 بر رکوع اما چهار معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز زیادتی قصد
 اقتضای آن پس اگر شروع به تکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ناموم
 یا غیر او یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ
 کردن به تکبیر الاحرام بلفظ الله اکبر به و همزه قطع چه بگوید چه بافتحات و
 اگر اخلال نماید بجزئی از آن نماز باطل است و نیز باطل است اگر بگوید اکبر
 الله یا بدل کند اگر یا الله را بلفظی که در معنی با آن یک باشد یا ترجمه کند
 آنرا و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن به تکبیر الاحرام واجب است
 یا در رفتن هر چند با جرت باشد و تاخیر از اول وقت یا در رفتن یا مکان

این در این صورت
 جای نماز و تکبیر
 صحیح

یاد گرفتن واجب است و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز میشود
 یا آنچه که مقدور باشد از او اگر احوط است یا بعضی حروف مییناید و اگر هیچ ممکن او نشود
 متوجه آن میکنند و اگر چند زبان به اندام تقسیم میبایند و عیانی است بفارسی
 و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر در تکبیر احوط است و لکن قدر
 که ممکن میشود او را بگوید و اگر قدرت بر آن بیج وجه نداشته باشد احوط آنست
 که در قلب بگوید نه آنرا یا اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و غیره است
 در وقت تکبیر ابتدا حقیقه یک را که خواسته تکبیر الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل
 قرار دادن ایضا است و اگر شک کند در تکبیر الاحرام پس اگر داخل شده باشد
 در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از عمل آن بجا آورد آنرا و چنین
 است حکم در فعل از افعال نماز و اگر شک نماید که تکبیر را گفت تکبیر الاحرام
 بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنابر تکبیر الاحرام گذارد چنانچه اگر شک کند که تکبیر
 پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنابر اول گذارد یا پس از رکوع در قرائت واجب
 است قرائت حمد و نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر
 رکعت از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت نماز یا
 چنانچه آمده اما امام پس از هر رکعت اول امام نرسیده باشد واجب است خواندن چهار بار
 او و در دو رکعت اول یا یک رکعت اول اگر دو رکعت آخر یا یک رکعت آخر امام
 و در بعضی موارد آن که خواهد آمد نیز جمع شود و اگر سبق نباشد حکم آن خواهد
 آمد اثبات الله تعالی و خداوند محمد رکن نیست بلکه جزء واجب است در نماز
 واجب و شرط صحت است چه در واجب چه در سنت و شرطیت آن در حال

لیکن وجوب اینها و غیر اینها آنچه در نزد قرآن لازم است مشکل است و ظاهر است
که واجب نیست مگر او غام و کلید و احده و آنچه در لغت عرب واجب باشد و احوط
ترک و صل نمودن بسکونست بلکه در هر جائی که وقف میکند بقدر نفس کشیدن
فاصله نماید هر چند لزوم آن نیز مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند
یا در یکجا دو اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکشد
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط آنست که شایسته نماید احدی را
در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر نتواند اگر نتواند بخواند
از حمد آنچه را که میتواند چه بقدر یک یا باشد یا بیشتر و واجب است مگر ترک کردن آنقدر سیرا کند
به مقدار حمد و اگر استعذر باشد از برای نماز کند خواندن سوره یا آنچه بخواند از قرآن آنچه را که میتواند
از غیر حمد و اگر آن نیز استعذر باشد احوط آنست که تلبیل و بکیر و تسبیح بگوید و واجب است مگر نماز آنچه
را که میداند تلبیل و بکیر و تسبیح بخواند و در این مساوی بودن در دو مقام اعانت حروف
ملفوظیست نه حرف کتبی و اگر لال باشد بجز می آورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب
نیست بر او نماز جماعت و در است گفتن آمین در آخر حمد بلکه هر مت آن مطلقا
ظاهر و احوط است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و رکعت آخر از سه رکعتی مختار است
میان خواندن تسبیح یا این خوشی یا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
یک دفعه لیکن احوط خواندن آنست سه دفعه و هم چنین احوط است خواندن استغفار
در آخر یک مرتبه و یک دفعه فراموش کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول
احتیاط آنست که بخواند آنرا در دو رکعت آخر ولیکن لازم نیست و افضل
است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای مأموم و چه از برای منفرد

و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در آن بسط نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد این که باید گفت حرام است و باید تسبیحات را بهتر نیی که گذشته است بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر کمتر بگذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام کرده خواهد برگرد و حمد بخواند جایز است و احوط ترک است و جایز نیست در بگره کت قدری حمد و قدری از تسبیحات بخواند لیکن در رکعتی حمد و دیگر تسبیحات عیب ندارد و احوط ترک است و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان باید گرفتن و واجب است پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهواً پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطر شکی پیش از رکوع اعاده نماید سوره او اگر بخاطر شکی باید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فرضی بخواند و سوره در یک رکعت و باطل است نماز و هم چنین حرام است خواندن سوره طوالی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجب نماز در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده واجب در آن عیب باشد که خواهد آمد چه یومئیه و چه غیر یومئیه و اگر سهواً خواند پس اگر متذکر شد و نماز پادشاه گشت بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر

ع
باید تسبیحات
ع
باید تسبیحات
ع
باید تسبیحات

بعد از فراغ از سوره باشد هر کفایت است و جائز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر
 بعد از آن سوره باشد نیز هر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجده تلاوت را
 بعد از فراغ از نماز بکند و احوط علاوه نمودن ایما است در حال نماز نشین
 و الضحی و الم نشرح یک سوره است و الضیل و الایلاف نیز یک سوره است
 و ششم در میان سوره الضحی و الم نشرح و الضیل و الایلاف را واجب
 است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
 قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از یک ازان و دیگر
 باشد مگر بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر
 از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جائز است عدول هرگاه نگذشته
 باشد از نصف سوره ولیکن در نصف احوط ترک عدول است و واجب است
 تعیین نمودن سوره را پس بسمله در همین شروع در بسمله واجب نیست تعیین نمودن
 سوره پیش از بسمله اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله نماید و اگر
 تعیین سوره شروع نمود و بسمله گفت اعاده نماید و اگر گفت آیتان نمود نماز
 باطل است و واجب است چهار ابراهیم در قرائت نماز پنج و دو رکعت اول
 نماز مغرب و عشا و واجب است احتیاط نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر
 و عصر و هم چنین در رکعت سوم از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا چه
 قرائت بخواند و چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجز کردن در مقام اخفات و احتیاط
 کردن در مقام جهر هرگاه عام باشد و واجب آنرا دانسته باشد و اگر فراموش کرده
 باشد یا واجب را ندانسته باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست

و اما زن پس واجب نیست بر او هر یک که میسر است در میان هر کردن و اخفات
 نمودن در مواضع که واجب بود بر او و هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد
 و اگر علم نداشته باشد یا احوط است که چیزی نکند بر چپند و لازم بودن آن شک هست و در
 مواضع که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط و خوب اخفات است
 بلکه خالی از رجمان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن
 ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است
 قرائت نماید و اخفات کند هر چند در نماز جهری باشد و بعد از مفارقت از امام
 حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر است که یکبار ناخوشی در گوشش بیفتد
 هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نیز باشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن
 آنست که بیشتر از افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست
 که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که یک مرتبه
 جهر نرسد **باب پنجم** در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز
 واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه
 آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل
 و اگر ترک نماید سهوا و بجا طرش نباید تا آنکه مسجود برود و وسیله را بطل
 بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بجا طرش بیاورد
 از داخل شدن سجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز
 او نیز باطل است و اگر بجا طرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد
 و بعد مسجود رود و اگر ترک باشد یا ندان متصل بر رکوع را باید راست بخیزد

و اگر علم نداشته باشد یا احوط است که چیزی نکند بر چپند و لازم بودن آن شک هست و در مواضع که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط و خوب اخفات است بلکه خالی از رجمان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است قرائت نماید و اخفات کند هر چند در نماز جهری باشد و بعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر است که یکبار ناخوشی در گوشش بیفتد هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نیز باشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن آنست که بیشتر از افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که یک مرتبه جهر نرسد **باب پنجم** در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل و اگر ترک نماید سهوا و بجا طرش نباید تا آنکه مسجود برود و وسیله را بطل بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بجا طرش بیاورد از داخل شدن سجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز او نیز باطل است و اگر بجا طرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد و بعد مسجود رود و اگر ترک باشد یا ندان متصل بر رکوع را باید راست بخیزد

و بایستد بر رکوع ره دو اگر ایستادن را بعل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را
 فراموش نمود بر خیزد بصورت رکوع کننده تا بر قبه رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر
 قدری خم شد و پیرته بر رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که
 برگردد تا بر قبه که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او
 باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا
 نه نشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر نشیند
 است و ننهد اند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع
 را بکند و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده
 کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاسه
 رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز
 باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن
 چیزی از دو کف دست را در احوال بزا و در حال اختیار و اگر کسی بصورت
 راکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم
 شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او
 را ممکن است خم شود هر چه بتکلیف کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب
 باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن
 نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین در واجب
 است ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین در واجب
 است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

در رکوع اگر ایستادن را بعل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را فراموش نمود بر خیزد بصورت رکوع کننده تا بر قبه رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر قدری خم شد و پیرته بر رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که برگردد تا بر قبه که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا نه نشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر نشیند است و ننهد اند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع را بکند و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاسه رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن چیزی از دو کف دست را در احوال بزا و در حال اختیار و اگر کسی بصورت راکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چه بتکلیف کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین در واجب است ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین در واجب است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

شدن واجب نیست و هم چنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن رکوع واجب نیست و واجب است درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در آن سهای و درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد از آن رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هرگاه نرشد بجز واجب در نظر دارد که بگوید واحداً تعیین آنست و در اول حکم مذکور در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت تنگی و حکم تنگی و تکیه و الا حرام است و کافیت در ذکر رکوع بیک دفعه گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ است و دفعه گفتن سُبْحَانَ اللَّهِ و احوط زیاده کردن و بحد است بعد از سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن آنست با وسع بودن وقت و در حال ضرورت کفایت میکند سُبْحَانَ اللَّهِ و واجب است در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و اداس حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکت اعرابی و بیانی **باب ششم** در سجود واجب است در هر رکعت از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت باطل میشود و نماز خواه بعد باشد یا سهواً قبل و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاده کند و آنچه بعد باشد یا سهواً یا بخیل و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود نماز و اگر بخاطرش آید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا سهواً و را نکرده است پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطل است و اگر یک سجده را نکرده است نماز او صحیح است و لکن بعد از اقل غ از نماز واجب است

در هر رکعت واجب است دو سجده و اگر ترک شود باطل است و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود نماز و اگر بخاطرش آید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا سهواً و را نکرده است پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطل است و اگر یک سجده را نکرده است نماز او صحیح است و لکن بعد از اقل غ از نماز واجب است

بر آن جائز باشد و نیت در خم شدن بسجود نجویست که در رکوع گذشته و برگاه
 نتواند که سجده کند واجب است که بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد
 نشستن بر آن قدر و سجده کند بر آنچه جائز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد
 و اگر ممکن نباشد خم شود و بقدریکه میتواند و اگر خم شدن بیچ ممکن نباشد سیر اشاره کند و
 اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بر چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند یک چشم و وجه است
 برداشتن چیزی که آن سجده کن برگاه تواند خم شود اگر میتواند بر دار و احوط آنست که اشاره
 بسجود بکند چه چشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعضی اجزای سجده
 بگذار آن عضو را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مرد و شود میان گذاردن
 پیشانی و غیر پیشانی را بگذار دو واجب است در حال اختیار گذاشتن هفت عضو
 بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پا
 که معروف با بهام است و کافی است در گذاشتن اعضاء مذکوره قدریست
 و قول بعضی بتعیین مقدار در هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است
 ولیکن احوط است و فرق در دو ابهام نیست میان ظاهر و باطن و اطراف
 و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و باید سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین
 اندازند آنکه بجز گذاشتن اکتفا نماید و شرط است در محل پیشانی بودن
 از چیزی یا نیک در باب مکان گذاشتن واجب است در سجده ذکر و درنگ
 کردن بقدر ذکر و بر داشتن سر از هر یک از دو سجده و درنگ کردن در
 نشستن بعد از سر برداشتن سر از سجده اول و خلاف است در ذکر سجود
 و مختار در آن و مراعات احتیاط نجوی است که در رکوع گذاشتن مگر آنکه

در رکوع سجده
 بگذارد

احوط وضع اطراف
 است از پیشانی
 و بعضی طایفه
 محل قدم بر آن
 نشستن

تشیع کبریه در اینجا بدل میکند العظیم را با لا علی باب هفتم در تشهد
 و سلام و دوران دو فصل است **فصل اول** در تشهد واجب است
 و هر دو رکعتی یک دفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه
 یک دفعه بعد از رکعت دوم یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نماز اقل سنت و شرط
 صحت سنت و واجب است نشستن بعد از ذکر واجب و هم چنین واجب است
 قنای گرفتن و حال ذکر واجب است در آن شهادتین و صلوات بر پیغمبر
 و آل آنجناب و احوط آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط از آن آنست که چنین
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
 و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجب است در آن محافظت
 بر عربیت و ترتیب بر پنج مذکور و موالات یعنی بے در پی خواندن و تشهد
 رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از
 رکوع برگردد و تشهد را بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از و اخل شدن
 بر رکوع نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضا کند و دو سجده سهو بعد
 از آن بکند و اما در تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که بخواند
 است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه حدیثی از او
 صادر شده باشد یا نه و اگر حدیثی پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر
 شود نماز باطل است و فرق نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول و
 دوم بلکه مطلقاً واجب است سجده سهو را بعد از قضا نمودن تشهد کند

بلکه واجب آنست
 از تشهد نیست
 و صورت حدیث آنست
 نماز است بعد از
 قضا و سجده سهو
 پنج

و حکم شک و تردید بخوبیست که گذشت در باب تکبیر و الاحرام فصل دوم
در سلام واجب است سلام در نماز واجبی بلکه بزرگ نماز است نه خارج از آن و
بیرون می رود و بر یک از السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و السلام علیکم و احوط علاوه کردن در رحمة الله است چه
ظاهر آنست مستحب است و هم چنین مستحب است علاوه نمودن و بیکانه
بر و رحمة الله و احوط جمع کردن دو سلام است بترتیب و بر این تقدیر
بسلام اول از نماز بیرون می رود و دوم است و بهتر آنست امام منفرد
تسلیم دوم را بجانب قبله بگوید ولیکن اشده کند و منفرد بگوشه چشم از جانب صبح
بجانب راست و امام اشاره کند بصفتی روی بجانب راست و امام نیز بخوبی
مذکور اگر در جانب چپ او شخصی نباشد و اگر در جانب چپ آن شخصی باشد
یک سلام دیگر سنت است بگوید چه آن شخص باغ باشد چه میز و بصفتی روی
اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند و گفتن سلام
مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر امام پیش از دو سلام از نماز بیرون
نرفته باشد سلام اول خارج خواهد شد از نماز خاسته در چند چیز که اتمام
بشان آن بسیار است هر چند ذکر آن از بنای رساله بیرون است اول در قنوت
سنت است قنوت در رکعت دوم از هر نماز حتی شفع و احوط در آن خواندن
است و در رکعت اول جمعه و عید و رمضان و قربان و و تروا حوط ترک نکردن
آنست در نماز نای یومئذ واجبی مخصوصا در نماز با سه جهه از آن ولیکن در
غیر نماز عید و رمضان و قربان مستحب یک قنوت است دوم چهار قنوت در هر

این مستحب است
نمودن

در وقت دوم نماز
علاوه بلا حاکم
است که آمده
رکعت ششم و ششم
رکعت ششم و ششم
خوابیده و میز
و خواندن و تفصیل
مستحب دعا و دعا
است در شفع

رکعتی که قنوت دارد اما و نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت است و در
 رکعت دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد و محل قنوت و غیر رکعت دوم
 از نماز پنج پیش از رکوع است و در رکعت دوم از جمعه بعد از رکوع است
 و سابقا قنوت همیشه و قنوت از ماموم مسبوق در جماعت اگر سرور را نذر از بخوانند
 و جائز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموشش کند تا بر رکوع رود بعد از
 رکوع بجای آورد و چه در نماز جماعت و چه در فردا و سه و چه در واجب و چه در نافله
 و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن بر رکوع اعوط
 ترک نموده آنست و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن بر رکوع یا پیش از
 رسیدن بر رکوع و لیکن بعد فراموش نماید بعد از داخل شدن در سجده بخاطر
 بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آنرا در هر یک از این چند صورت
 بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد و وقت بیرون رفت باشد و بهتر
 آنست که نشسته قضا کند و رو به قبله باشد و در شرائط نماز در این مقبر
 نیست هر چه با عوط اعتبار آنست و سنت است و در قنوت در هر نمازی باید
 شانه ای چه چپ یا راست باشد چه اختصاصی مگر از برای ماموم مسبوق در حال بودن ا
 با امام و هم چنین سنت است در حال قنوت بر داشتن دست را بمجازه
 رود در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف آنها را
 آستان کند و سنت است نظر کردن بر روی دستها و طول دادن و قنوت
 و خواندن و یا بایستاده و کتفه شده است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات
 فرج افضل آنهاست و آن اینست لا اله الا الله الحمید الامین

حاصل اینست که
 قنوت در رکعت دوم
 از نماز پنج پیش از رکوع است
 و در رکعت دوم از جمعه بعد از رکوع است

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ مَبْنِيَّانِ اللَّهُ رَبِّ السَّمَوَاتِ
 السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا يَدْرُجُنَّ
 وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَتَقَدَّمَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْمَلَائِكَةُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَجَائِزٌ اسْتَفْرَغَ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 بِشْرُهَا تَبَعِيَّةً بِأَتَمِّهَا بِطَلَبِ خَيْرِهَا مِنْ أَمْرِ دُنْيَا وَآخِرَتٍ وَجَائِزٌ نَبِيَّةً قَبُولاً
 بِنَبَا سَمْعِي وَجَائِزٌ اسْتَفْرَغَ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 وَفَضِيلَتِهَا أَنْ بَيَّارَ اسْتَفْرَغَ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 اسْتَفْرَغَ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 الْكِبَرُ وَهَيْبَةُ الْكِبَرِ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 وَاجِبِي وَدَرُجَتِهَا وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 أَنْ يَكُونَ كَلَامُ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ
 وَحْدَهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 وَحْدَهُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ
 كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ
 أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحَاطَ بِهِ
 عِلْمُكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي
 كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ
 وَدَرُجَتِهَا وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ خَزَائِنُ مَعْنَاهُ وَتَنَاسَلَتْ فِيهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

وَالْحَمْدُ وَسُنَّتُ اسْتَقْبِلُهَا بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهَا عَلَيْهِ وَأَنْ أَفْضَلُ
 تَقْدِيرًا تَسْتَدْرِكُهَا وَاجِبًا وَسُنَّتُهَا وَدُسْتُهَا اسْتَقْبِلُهَا بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهَا عَلَيْهِ وَأَنْ أَفْضَلُ
 بَابُ خَوَاتَمِ اسْتَقْبِلُهَا بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهَا عَلَيْهِ وَأَنْ أَفْضَلُ
 نَوْبَتِ اسْتَقْبِلُهَا بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهَا عَلَيْهِ وَأَنْ أَفْضَلُ
 بعد از هر فرضیه سوره قل هو الله احد خواندن و هم چنین پیش از آنکه بگوید الله
 و یاسه خود را بخواند سه دفعه است تَعَفُّوا لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو
 الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَآتُوهُ بِنِعْمَتِهِ دُرِّهِ اسْتَقْبِلُهَا بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهَا عَلَيْهِ وَأَنْ أَفْضَلُ
 میشود و گمان آن او هر چند مثل کف دریا باشد و هم چنین سنت است
 بعد از نماز صبح و مغرب و هر یک هفت مرتبه بخواند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ كَحَوْلٍ وَلَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که باعث دفع هفتاد
 نوع از انواع بلا میشود و که نیست ترا نایب و پیرس و دیوانگیست و اگر
 از استقیا باشد محو بشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعاد و هم
 چنین سنت است بعد از فرضیه سی دفعه خواندن سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ
 لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و آن دفعه میکند مردم و غرق شدن
 و افتادن و سوختن و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن
 بدو بیست و یک روز در آن روز نازل میشود و بعد از نماز قمری سنت است خواندن
 این بیست و یک تنگی آن سنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن
 سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ كَحَوْلٍ وَلَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که عافیت میدهد بدان جناب اهدیت از کوری و دیوانگی

[illegible]

سه مرتبه شکر اشکرا یا عفو عفو است است بعد از سر برداشتن مسح کند
 موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بر پشت خود روی و سینه را و بهتر آنست
 که دست راست باشد و سنت است بگیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده
 دست است و تنبیه بیرون می رود از جا سه نماز از طرف راست بیرون رود
 چهارم در سجده های قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الکرسی و
 عم فقلت و البسمه و اقرو باشد و سنت است در سوره اخوات و در عدد و عمل
 بنی اسرائیل و در تم و حج و در دو یا و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بلکه در
 غیر از اینها هر جا که در این امر سجده باشد و سنت است و وقت سجده بعد از
 قانع شدن از آیه سجده است سجده واجب است بر خواننده آیه و گوش دهند
 بان بے اشکال و بشنونده بنا بر احوط بلکه واجب آن خالی از قوت نیست هرگز
 سجده واجب باشد و اما در سجده استحباب فرق نیست در خواننده و گوش شنونده
 و شنونده و در هیچ یک فرق نیست میان مودون و خشنی چنانچه فرق نیست
 در وجوب سجده بر گوش شنونده و شنونده میان آنکه خواننده بانغ باشد یا
 باشد یا غیبه سلیمان ماقبل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استحباب
 آن متعدد می شود بقصد و خزان آیه هر چند از برای تعلیم باشد و سجده
 سابق را نه تذکره بابت و شرط نیست در آن طهارت و نه روی بقبله و نه
 و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن خت یا بدن از نجاست و واجب نیست
 در آن ذکر و لیکن سنت است و بهتر آنست که بگوید سبحانک یا رب
 تعالی و یا لا اله الا انت سبحانک یا رب العالمین و لا اله الا انت سبحانک یا رب العالمین

لَا تَقْطَعُ مَا بَيْنَكَ وَالْعَبْدَ ذِي لَيْلٍ خَالَفَتْ مُسْتَحْبِبًا وَوَجِيبًا
 وراں تکلیف نه در وقت سرگزاشتن و نه در وقت راست شدن لیکن در وقت
 راست شدن سنت است و شرط است وراں بقیّت و احوط مقارن بودن آنست
 بوقت خم شدن و وقت سرگزاشتن و احوط گذاردن هفت موضع سجود است
 بر زمین یا غیر آن هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست
 و شرط است که محل گذاردن پیشانی از خوروی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه
 احوط بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجده ساز بر آن و وجوب سجده قهریست
 و هرگاه ترک نمود سجده یا لبس واجب است بجا بیاورد و دانستن آنکه اوست
 یا تقضا به ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هر چند قضا خالی از قوت
 نیست پنجم در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در شرائط و اجزاء
 واجب و سنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان قدمه و سینه خود و سینه
 و از هم جدا نکند و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگردد و دستها را
 بالا نهد و نه از بر و در آن و در حال رفتن بسجود اعضا سے خود را به هم چپانده و تنها
 کند در نشستن بر و زانو پیش از دو دست بنشینند بر دو ایله و بعد بسجده
 رود و در حال سجده بر زمین بچپد اعضا سے خود را بر یکدیگر بگذارد و بر زمین نماید
 و ذرا عرا بر زمین و در حال نشستن بر دو ایله بنشینند و بچپانند وراں غرض
 را بیکدیگر و بلند کند و زانو را از زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال
 برخاستن بهواری در است بر خیزد و پشت خود را بلند کند و اما طفل نیاز
 بر او مستحب است لیکن هرگاه پسر است در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه دختر

این خالی از تکلیف
 نیست اما شیخ

است حکم آن حکم زن است بجهت سیوم و در باقی نمازهاست واجب و در آن
چند باب است **باب اول** در نماز جمعه آن دو رکعت است و وقت آن
از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن شود و هر چند احوط آنست که تا غیر
فتش و از زوال زیاد و از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست از باب الارفق منبر
و پائین آمدن از آن و دعا پیش از نماز و غیر آن و واجب است آن بر هر که بالغ
و عاقل و مرد و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلا بکوری و بیماری و پیری و هر چه
که نماز جمعه با آن باعث عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه جمیع
شرائط صحت باقی فرائض مثل اسلام و ایمان و غیر آنها نباشد و لیکن در
وجوب نماز جمعه احتیاط مذکور شد شرط است یافت شدن پیش نمازیکه بالغ و مرد
باشد و هم چنین عاقل و قادر بر اتیان نمودن خطبه باشد و ولد الزنا نباشد
و هم چنین مبتلا ببلوغ و انگی و جذام و برص نباشد و اعرابی خفته و کروه باشد
با حاجت بآن و مقدر بر بودن آن و بعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن و کوفت بودن
و مسافرت بودن امام را و آن احوط است هرگاه امامی غیر از آن باشد بشرط
بیاعت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنی عشری باشند و بعضی علاوه
نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوط است و باید که هر یک در
نشانند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرائط نماز واجب است لیکن
کفایت نمیکند نماز جمعه در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود و موافقند که
صحت نماز جمعه موقوف است بر آن اول آنکه دو خطبه خوانده شود و دوم آنکه
بیاعت نکند و شود و سوم آنکه جمعه دیگر نشود و میان دو جمعه که آن یک فرسخ

در نماز جمعه
چهار نفر غیر امام
باید که بالغ و عاقل
و اثنی عشری باشند

باشد چهارم آنکه ننی از نماز نماند تقیته از پراک امام یا عدا و انعقاد و جمعه یا هر دو نباشد
 که اگر باشد نماز باطل است پنجم حاضر بودن امام یا نائب خاص لیکن این شرط است
 در وجوب عینی نه در وجوب تخفیری و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تخفیری
 است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه هر دو را به نیت قربت
 بعمل بیاورد و واجب است پیش داشتن دو خطبه نماز و واجب است هکذا
 در حال خواندن دو خطبه از حدث و جنت در بدن و لباس و هم چنین واجب
 است در لباس و مکان خطبه پنجم واجب است در نماز و مکان نماز توان
 گذشت و هم چنین بابتی شرائط نماز غیر قبله و آنچه شرط نبودن آن ذکر می شود
 و از جمله شرائط نیز داخل شدن روال است که اگر سر دو خطبه را بایک
 انسان دو یا جزه از یک را پیش از ظهر خواند باطل است چه عمد و چه
 سهواً اگر آنکه ممکن نبوده باشد علم به رساندن بوقت و عمل بمطئه کرد و یا
 و در بین خطبه ها هر شود که ظهر نموده است صحیح است آنچه خوانده است
 بنا بر احتمال قوی و واجب است ایستادن در حال خواندن دو خطبه بقدر
 بر آن و واجب و شرط است که امام و خطیب یک باشد و هم چنین مستقر
 و راست بایستد و التقات نکند بالتقات فاحش در حال خواندن بدون
 ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از نامومین که مطلع شود بر
 مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو خطبه حمد نمودن بر
 جناب احدیت بلفظ الحمد لله یا بر احوط و صلوات فرستادن بر جناب است
 پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت بر رسالت

انتخاب است و خطبه اول هر چند ظاهر آنست که واجب نیست و و خطبه دوم
 نمودن بقوسه و لفظ معینی در آن ضروریست و کفایت میکند مثل *الحمد لله*
 و اطیعه و واجب است خواندن سوره کوچک در خطبه اول بلکه در هر دو سوره
 احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت نمی کند و واجب است نشستن میان
 دو خطبه نخستن سبکی و بتر آنست که بقدر خواندن سوره قل بوالله احد
 پیشیند و دو خطبه دوم علاوه بر آنچه گذشت واجب است صلوات مستان
 بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از پرآ
 سوسن و مومنان و حرام است بر امام تکلم کردن در اثنا خطبه دوم
 چنین بر مومنین و واجب است بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلبس
 بجیشتی که عدد انعقاد جمعه بشوند و حرام است در روز جمعه بنابر وجوب
 عینی نه تخمیری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز سبکی بر تقدیر
 معامله نمودن اظهر حجت معلماست و کسی که در نیاید خطبه و رکعت اول
 را جمعه از آن محسوب است و اگر در یابد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع
 او را در یابد هر چند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را بی هیچ یک ازین دو
 صورت نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر آن واجب
 است و احوط اتمام نمودن در رسیدن بنگیر رکوع است با امام باب
 دوم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن مابین طلوع آفتاب
 است تا بزوال سبکی است تا خیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب
 و سنت است زیادتی تا خیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار

افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطر و هرگاه وقت نماز گذشته و نکرده و قضا نماز
و آن واجب است و مشروط است بشرائط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن
وجود امام یا نائب خاص در اینجا هر دو بے اشکال است غیر خواندن و خطبه
که در آن خلاف سنت و اقوی و واجب است و آن دو رکعت است چه آنکه
شرائط و وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود چه بفرادے
و کیفیت آن مثل نماز جمیع است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره
پنج تکبیر میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیر الاحرام و تکبیر
رکوع و بعد از هر تکبیر قنوت می خواند که تمام سه قنوت میشود پنج رکعت
اول و چهار در رکعت دوم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت
است خواندن سوره و اشتمال بر رکعت اول و غاشیه و رکعت دوم چنانچه
سنت است چهر نمودن در قرات از بر اسے امام و منفرد و بهتر آنست
که در قنوت عیدین دعائیکه وارد شده است بخصوص خوانده شود و آن
با اختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوب است و اولی اینست
اللّٰهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ
وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوٰی وَ الْمَغْفِرَةِ سَلِّمْ عَلٰی
بِحَقِّ هَذَا الْیَوْمِ الَّذِیْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِیْنَ عِیدًا وَ اَمْلَحْ
صَلِّ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ ذُخْرًا وَ مَزِیْدًا اَنَّ تَصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَدْخِلَنیْ فِیْ کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیْهِ مُحَمَّدًا
وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ اَنَّ تُخْرِجَنیْ مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا

وَالْحَمْدُ لَكَ عَلَىٰ هَذِهِ الْإِسْلَامِ
خَيْرَ مَا سَأَلَكِ بِهِ عِبَادُكَ الصَّائِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ
مِمَّا شَتَعَادَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ و در خطبه که در اینجا
میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید
رمضان آنچه متعلق بکرمه و طهارت است از شرائط و قدر و وقت و در عید قربان آنچه متعلق
بقربانیت و محل و خطبه و اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و گوش
دادن بدان و با خلاف شرائط مذکور مثل زمان غیبت امام واجب نیست نماز بلکه سنت
است چه بجماعت و چه بفردی و معتبر نیست در حال سحباب و در بودن یک نفر سنج
در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن واجب نیست این
نماز بیکر واجب نیست بر آن جمعه و لیکن مستحب است مثل سبأ و عذرا
و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشان است بکپیران
از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد محسب است کسیکه حاضر شد
بنماز عید و حاضر شدن بنماز جمعه هر چند مندرل آن روز نباشد و احوط
ترک نمودن است خصوصا بیکر یک نفر و یک باشد و سنت است بکپیر گوید
در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر
آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد
و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنست که ترک
نشود و صورت آن در عید رمضان اینست اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ
 اَللّٰهُمَّ عَلٰی مَا هَلَدْنَا وَوَعِدَ قُرْبَانِ اُولٰٓئِكَ اَنْتَ كَرِهْتَ
 يَخْلُوْنَ بِلَا وَهِّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ عَلٰی مَا سَرَّ قَنَامِنَ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ
 وَالحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَنْبَا نَا **باب** یوم در نماز کسوف و خسوف
 و زلزله و باقی آیات واجب میشوند نماز بر دو وزن و خشتی بگرفتن آفتاب
 و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعضی آن و بلند زدن زمین بخوبی باشد که باعث
 ترس نشود و یا نه و بسبب باد یا سست و سرخ و تاریکی شدید و در عده برق
 غیر متعارف و غیر اینها از اموریکه ترساننده اغلب مردم باشند و آن دو رکعت
 است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام دو رکعت می شود و در
 هر رکعت از آن واجب است خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام
 بخواند بعد از حمد و هم چنین در هر رکعت یک سوره تمام بخواند بعد از حمد و هم چنین
 در هر رکعت که سوره را تمام نماید و در رکعت اول و ششم از آنچه سوره را
 تمام کند چه بکند و مختار است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن
 حمد و در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن هر یک از دو سوره را برده رکعت
 یکدو یا نیز است بتعیض و یا پنج رکعت یک سوره و پنج رکعت دیگر پنج سوره خواندن
 و هم چنین جائز است جمع کردن در یک از پنج رکعت میان خواندن تمام سوره
 و خواندن بعضی آن ولیکن نهایت احتیاط در آنست که در هر رکعت پنج سوره
 بخواند یا در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت نماز کسوف و خسوف از
 اقول گرفتن نیست تا طایر شدن تمام قرص لیکن احتیاط آنست که سوخته

ندارد از وقت شروع و ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترساننده آسمانی تا آخر
عمر او است لیکن بیهوش نیست که واجب باشد فوراً و احوط آنست که تاخیر
نشود از وقتی که ممکن است نماز کردن و شرط است در او آنکه نماز آیات
علاوه بر آنچه شرط شد در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و هم چنین شرط
است وسعت داشتن وقت بقدر ادا نماز بروجه اخت و اقل نماز
کسوف و خسوف و زلزله شرط نیست و واجب است قضا نماز کسوف و خسوف
با گرفتن تمام قرص خورشید یا ماه نو باشد بعد یا پیش و فوراً مطلع شده باشد
بر آن یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم رساند بر آن
تا وقت آن بیرون رود قضا آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند
در وقت واجب است قضا آن چه ترک بروجع عذر باشد چه بروجع سهو
و اما باقی آیات پس واجب است اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیه بلکه احوط
ترک کردن آنست مطلقاً خصوصاً در زلزله لیکن در قضا بودن آن اشکال
است و قول باید بودن خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت
نماز یومیه پیش می باید داشت هر یک را که وقت آن تنگ است و اگر
هر دو تنگ باشند پیش بردارد یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد
مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بردارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه
است یا پیش چهارم در نماز که واجب می شود بالاتر از آنجمله
آنست که تدریج شرط است در آن آنچه شرط است در یومیه مگر وقت بملاوه
آنچه تعیین نماید از زمان یا مکان یا سببی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار

در این کتاب
احسان علی قاری
در بیان اینست
که اگر کسی در وقت
نماز بخوابد یا بیرون
رود یا چیزی از آن
بگذرد و نداند که
چقدر از وقت گذشته
است باید آن را قضا
کند و اگر در وقت
نماز بخوابد یا بیرون
رود و نداند که چقدر
از وقت گذشته است
باید آن را قضا کند
و اگر در وقت نماز
بخوابد یا بیرون
رود و نداند که چقدر
از وقت گذشته است
باید آن را قضا کند

و اگر نذر کند نماز بکند و قصد نکند بقصدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن گاه
 معین و نه زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر
 باطل است و اگر تعدیل رکعت نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت
 بے اشکال و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافت است و احوط اکتفا بر دو رکعت
 است و صحیح است نذر فریضه و نافله و لیکن واجب میشود بیست و عدد و وقت
 و بنا بر موقت و عدد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التیمم
 استیجار نماز است از برای میت و آن جایز است و مثل آنست روز و زیارت
 و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار
 گرفته باشد نذر آن نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجب است بر
 ولی قضا نماید آنرا و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میباشد باین معنی که بزرگتر
 از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط طهنت
 حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر و عین فوت پدر پس اگر در عین فوت طفل باشد
 یا غائب باشد و بعد از دو سال خیر شود واجب است بر او قضا و اگر شیت
 ولی نداشته باشد یا داشته باشد از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
 یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه بقصر باشد چه نباشد و نحو آن و وصیت نکرد
 باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترک بلکه
 مطلق عبادات بدیهه محضه را و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث
 مال مگر آنکه ورثه اسناد دارند که بیرون میشود از اصل و اگر ولی بمیر و پیش از
 کردن قضا واجب نیست بر ولی اوقضا نمودن آن و نه بر ائمه و بیایست

احوط آنست که قضا
 کند بوقت نماز
 و در ایام کربلا
 و در ایام حج
 و در ایام زیارت
 و در ایام دعا
 و در ایام استغفار
 و در ایام توبه
 و در ایام استغفار
 و در ایام توبه
 و در ایام استغفار
 و در ایام توبه

اول و هرگاه در فرجه است نماز استیجارے باشد واجب نیست بر سبب بزرگ
 بعمل آوردن آن و اگر تیر نماز بر اے میت غنچه فضا نماید آن محل را ساقط
 میشود و از دله و جائز است از بر اے ولی استیجار نمودن غیر را بجهت نماز
 مخصوصا هرگاه کردن نماز بروی مشکل باشد بجهت چهارم در
 پاره از مسم از نماز اے سنتی و در آن چند فصل است **فصل اول** در
 نوافل مرتب است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
 باشد و قاعد باشد بر یکے از دو طهارت اختیاری و اضطراری و در چهار بار روز
 و در حضری و چهار رکعت نماز و اگر کفاحچه تنها در آن میتوان کرد و توفیق آتیا
 باین نسبت است که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز
 ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت
 و افضل در غیر این دو رکعت است تا دو رکعت و در این دو خلاف است
 و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم آن وتیره است و سینه ده
 رکعت نافله شب و هیچ است که یا دو رکعت آن از شب است و یا از سم آن
 یک رکعتی است و نامیده میشود و بعد از دو رکعت بعد از آن نافله صبح است
 و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی و نوحه خواندن **سوره**
 قل هو الله احد و در یاتی از آن از سور اے طولانی مثل الفام و کف و نبیا
 و هو آمیم هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره بزرگتر از او رکعت اول
 و سوره کوچک را در رکعت دوم و خواندن قل هو الله احد و قل اعوذ برب
 الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر یا قل هو الله احد در هر سه رکعت و سب

است و در قنوت و ترغمان و نود و چهل و من چونکه از اسباب استجاب و دفع مکره و
 کثرت رزق است و اما توفیق و امان بخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند و لیکن
 این ضعیف مطلع نشد بر آن و امید هست که این غاصی را فراموش نکنند چه
 در حیات و چه در ممات و طفل و خنثی و مسووح و زن را محسوب از عدد و شمارند
 و در قنوت و ترغمان و مرتبه استغفار مؤکداست و بگوید هَذَا مَقَامُ الْإِسْتِغْفَارِ
 بِكَ مِنَ السَّائِغَاتِ دَفْعُهُ وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ وَ سُنَّتُكَ
 زَائِلُ الْبُغْضِ وَ دُبُّهُ رَأْسُ الْبُشَارِ وَ دِرَاوُتُ بَرَقَاتِكَ وَ اسْتَغْفَارُكَ
 كَيْسَالُ نِزْنِكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 وَ صَوْرَتُ اسْتَغْفَارِكَ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ يَا اسْتَغْفِرُكَ
 اللَّهُ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ يَا اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ وَ ظِلُّكَ لِمَنْ
 فِي الْفَلَكِ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفِرُكَ نِزْنُكَ اسْتَغْفِرُكَ
 مَرْتَبَةُ الْعَفْوِ كَفْتَنُ وَ تَرْتِيبُ دَرْمِيَانِ وَ عَابِرُ مِشْقِينِ وَ اسْتَغْفَارُ الْعَفْوِ بِسْمِ اللَّهِ
 سَهْرُ اسْتِ وَ دُرُ سَهْرِ نَوَافِلِ رُزْ وَ نَافِلَةُ عِشَاءِ نِزْرَاقُ طَائِفَةِ رُزْ وَ نَافِلَةُ شَرْبِ وَ
 نَافِلَةُ شَبِّ وَ صَبْحُ سَاقِطِ نَهْیِ شَوْ وَ لَیْکِنْ سَقُوطُ نَوَافِلِ وَ رُزْ وَ تَقِی اسْتِ که قصه
 در آن سفر واجب عین باشد و اما در سفر که نماز را در آن یا در تمام گرم
 یا میخیزد در میان قصر و تمام ساقط نیست و هم چنین باقی نوافل غیر
 مرتبه از موقت و غیر موقت ساقط نمیشود و اگر در بیدار شود در شب و وقت
 باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند به رکعت شفع و وتر
 و در روز جمعه است چه از برای همه گذارد و چه غیبه آن بیست رکعت

نافله بخواند و ننهد بر نافله هر روز چهار رکعت و افضل پیش داشتن تمام سبب
 رکعت است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت آنرا در صبح و شش
 بعد از آن در بینه شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت
 متصل بزوال بگذرد و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال
 چه بعد از زوال **فصل دوم** در نماز تحیت مسجد سنت است کیسه دارد
 میشود بر سجده و رکعت نماز بگذارد و آن بهر سوره که خواهد بلکه نگاه خواهد بود
 بخواند و طاهر آنست که کفایت بقریضه و نافله مخصوصی میشود ازین نماز و
 اگر است عبور نمودن در مسجد یا این نماز رفع میشود **فصل سوم**
 در نماز جعفر طیار و آن سنت است و فضیلت آن بسیار است و تحیت
 است در هر روز بکند و اگر نتواند در سه روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در
 حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از پراستی و آنچه در میان دو نماز است
 از گناه و آن چهار رکعت است بد و سلام و سنت است که دو رکعت اول
 بعد از هر سوره اذان از زلزله بخواند و در رکعت دوم و العادیات و در سوم اذاعا
 نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرات یا زوجه مرتبه
 بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 و در رکوع دوم مرتبه و چون سدا رکوع برسد ارده مرتبه و در سجده اول و مرتبه
 و بعد از هر دو داشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن شش سجده
 اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع
 و سجده است بلکه اظهار فرق نبودن میان نماز فريضه و این نماز است در این منصفه

و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید جائز است آنرا از نو اقل دو رکعت و قضا را
 آنها قرار دهد و جائز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعمیل داشت
 باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه از ضرورتی و یا در رکعت از آن
 کرده باشد جائز است عقب آن کار برد و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند
 و سنت است در سجده آخر نماز بگوید یا مَنْ لَيْسَ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ
 یا مَنْ تَعَلَّطَ بِالْحُجْدِ وَ تَكْرَمَ بِإِيْمَانٍ لَا يَنْفَعِي الشَّيْءُ إِلَّا لَهُ
 مَنْ أَحْضَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا ذَا النِّعْمَةِ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْمَنِّ
 وَالْفَضْلِ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِمَعَاوِدِ الْهَيْدِ
 مِنْ عَذَابِكَ وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَ بِاسْمِكَ الْأَكْثَمِ
 الْأَعْلَى وَ كُلِّمَا تَكَلَّمَ النَّاسُ بِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا أَيْ أَرْجُو التَّجَاوُزَ
 و عبادات خود را بجای کند و کذا ذکر کند و بعضی دعیه سنت است که بعد
 از آن خوانده شود و آن در کتب اوعیه مذکور است و عمل با آنچه در آنها
 است خوب است فصل چهارم در نماز لیلۃ الدفن و آن دو رکعت
 است در رکعت اول بعد از حمد آیه الکرسی بخواند و در رکعت دوم او ای
 آنست که بعد از حمد و سوره انما اثر لنا به بخواند و هرگاه سلام گفت بگوید
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ نَوَابِهَا لِي
 قَبْرِ فَلَانِ وَ اسْمِ الشَّخْصِ بِجای فلان ذکر کند و آنچه ستعارف
 است که چنانچه ذکر کرده باشند نفی ندارد و نفی اعمی را هم این ضعیف

مطلع شده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی نذر او و هرگاه دهن نشود
چنانچه متعارف است بعتبات عرش درجاتی برین مناسب آنست که
بعد از دهن نماز کرده شود **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت
است در میان نماز مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند و قال الله
اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُخَيِّ
الْمُؤْمِنِينَ وَدَرَدِمٌ وَعَيْنٌ لَا مَفَاحِيهِ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا
هُوَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْبٌ وَلا يَابِسٌ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و دو دست را بلند کند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ بِمَفَاحِيهِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا وَ بجا ی کذا
کذا و احوال خود را ذکر نماید و بگوید اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نَفْسِي وَ الْقَادِرُ
عَلَى طَلِبَتِي تَهْلِمْ حَاجَتِي فَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَيْهِمْ السَّلَامُ مَا قَضَيْتَ لِي وَ سَأَلَ نَاسِدَ حَاجَتِ خُودِ رَا وَ احوال
آنست که دو رکعت از نافله مغرب را بر این وجه بکند هر چند اظهر جز آنست
علامه و اگر ترک شد بعضی گفته اند قصداً کند و قبول از ایشان خوبست
فصل ششم در نماز اول ماه محرم است در روز اول هر ماه دو رکعت

است از آن
جائز است

نماز در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند سی و دفعه در رکعت دوم بعد از حمد سی و دفعه سوره انا انزلناه و تصدیق کند با پنج پر و سه بار باشد در حدیث است که میخورد این عمل سلامتی ماه را به تمام عبادت است بعد از نماز بخواند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنْ مَشَا أَوْ رَكَعًا يُضِلُّ فَإِنَّهُ كَاثِبٌ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِيدُ لِيَُخْرِجَ مِنْهَا أَوْ يُفَضِّلَ يَفْعَلُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ مَقَدَّرًا لَهُ عَسَى يُسْأَلَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَطَائِرَ أَنْتَ كَرِيمٌ وَرَبِّتِيَانِ

کرد و نماز را به سجده پنجم در لواحق نماز و در آن چند باب است

باب اول در سطلات نماز هائیکست قطع نمون نماز در حال انقیاد و یا تر است با ترس بر ضرر مثل گرفتن غلامی که فرار نماید و کشتن مار که اراده نماز گذار نماید و باطل میشود نماز بجا و شدن حدیثی که باطل میدانید و ضعیف یا عمل با تیمم را هر چند فراموشش کرده باشد که در نماز است

بابی اختیار صادر شده باشد و هم چنین باطل میشود نماز بهر فعلیکه بخونند
صورت نماز را و این باب است سکوت طویله که بخونند صورت
نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که بخونند صورت نماز را این
اگر آن سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل
مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر
نشود احوط است ولیکن در بطلان آن اشکال است و اشتباه است
آپ در نماز و ترنجوب نیست که در ارشاد ذکر شده است و اگر بنا بر قدری
در همین یا شل آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود نماز
لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتی که مبطل است در حال
عمداست و در حال فراموشی مبطل نیست چه بسیر حرکت برسد چه نرسد
اما اگر کعبه برسد که بخونند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد
و چه در سهو و هم چنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا نیت
مسئله به معرف و بیشتر چه مهمل و چه غیر مهمل و بیک حرفی که اذان مغنی فهمید
شود از کلماتی که قرآن و دعا و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجه نیان
باطل نمی شود بآن نماز و لیکن واجب است بر آن سجده سهو و حکم این
که ناله کردن یا شری و قوا و که آه کشیدن باشد حکم کلام است هرگاه توله حرف
از هر یک و
آن و هم چنان
یشود نماز بخنده کردن بطریق مقدمه عمد و اگر سهوا باشد
یا بتسکیم کند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بی اختیار از او مقدمه صادر

سہو کہ یک نماز حکم کرده باشد ہر وجہ سہو یا باگمان بہم رساندن بہ بیرون رفتن از نماز یا ترک کردہ باشد یک سجدہ رایت شدہ اول راتا بر کوع رفتہ باشد یا دوم را بلکہ طلاق ہم چنانکہ گذشت یا سلام گفتہ باشد و غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کردہ باشد در میان چہار پنج در حالت نشستن و یا نیست و غیر از اینہا و لیکن احوط آنست کہ بچیت ہر زیادتی و کمی کہ مبطل نماز نباشد و از برائے حضور ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجدہ سہو بجای آورند و اگر در اسباب سہو و سہو امام و ماموم شریک باشند ہر دو سجدہ را بعل آورند و اگر سبب سجدہ از امام یا ماموم صادر شد سجدہ مخصوص او است و ہر دیگر نیست و محل سجدہ سہو بعد از سلام پیش از کلام است و ضرورت دو سجدہ سہو آنست کہ نیست کہ اگر دو سجدہ سہو یکہم از برائے اچھے بعل آورده ام از زیادتی و کمی و نماز بر آن بخور و واقع شدہ است قسرتی اے اللہ و احوط آنست کہ زیادہ شاید قصد وجوب را بر اچھے ذکر شد و مواضعی کہ سجدہ در آن واجب است پس بعد از آن سجدہ برود پس سہرہ در و مثل سجدہ نماز باز سجدہ رود و اگر در وقت نماز کہ از آن سجدہ خفیف یا سنگین ہا و تین و صلوات بعل آوردی آنکہ بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ شِدَّةَ اَحْوَاتِ بَلَدِ دُرِّ عَیْنِ کَرَمِیْنِ اَسْتَغْفِرُکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ شِدَّةَ اَحْوَاتِ بَلَدِ دُرِّ عَیْنِ کَرَمِیْنِ اَسْتَغْفِرُکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ شِدَّةَ اَحْوَاتِ بَلَدِ دُرِّ عَیْنِ کَرَمِیْنِ اَسْتَغْفِرُکَ

این سجدہ نماز است
نشسته و ایستاده
احوط آنست کہ در وقت
نشستن و ایستادن
احوط یک سجدہ است
نشسته و ایستاده
در نماز و غیر نماز
مجاہد و دیگران

بترتیب مذکور در نماز یا بکس و احوط آنست که بجای آورد و رایجا آنچه را که در سجده نماز بجای آورد و ترک کند آنچه را که در آنجا ترک میکرد و تفاوت گذارد و در میان آنجا نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبِرَّكَاتِهِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجب است فوراً بجا آورد و دو سجده را و اگر تا خیر کنی یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تا خیر احوط ترک نکردن آنست هر چند فاصل در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و اگر فراموش نماید هر وقت که بخاطرش یاد بجای آورد و اگر چند سبب از برای سجده سهوییم واجب است از برای هر سببی دو سجده کند و او را ترتیب در آنست علی حظه ترتیب در اسباب فصول سهو هم در احکام شکاست اگر شخص علم دارد و باجز نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه کفایت میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار بر ظن اخیر است و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجب است تحصیل اعتقاد بیک طرف هر چند بمظنه باشد بتفکر نمودن و اتمام کردن یا اسکان پس اگر یک طرف معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن است شک در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد و چیزی از افعال باشد بنحویست که در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز است است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذشتن

بر کثرت و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک
در میان یک و دو نماید بخواهد بنا را بر یک بگذارد و میخواهد بنا را بر دو بگذارد و
لیکن افضل آنست که بنا را بر یکتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجده
سه و نماز احتیاط ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود
پس هر شک که در عدد نماز و کفایتی مثل صبح و ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود نماز باطل است
و هم چنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک در میان رکعت اول از
چهار رکعتی یا باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان
شش و زیاده بر آن یا غیر انهایه و اگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد آیا آن کتو
آخر ظهر است یا اول عصر و شک کند که سیم مغرب است یا اول عشاء بنا گذارد
بر آنکه از ظهر است و اول و از مغرب است در دوم و فرق نیست در حکم
نکود میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان
دو و غیره و از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از
سجود یا در اثنا سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب یا از
سجده دوم باشد نماز باطل است و هم چنین اگر پیش از سر برداشتن و
بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن بعد از سجده دوم یا
بعد از آن باشد به تفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان دو و پنج و بیشتر
باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است و هم چنین مبطل آنست
شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و پنج یا از آنچه مردود
نماید پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است مگر

اعطای حکم
بعد از اتمام
از سجده و اعاده
نماز است

در پشت صورت اول شک میان دو و سه بعد از بر داشتن سر از سجده دوم در این وقت
بنابر ابر چهارگزار و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا در صورت
نشسته بجای آورده و احوط بیرون یک رکعت ایستاده است احوط از آن اعاده نماز
است نیز بعد از کردن نماز احتیاط دوم شک میان سه و چهار در هر حال تکلیف باشد
در این صورت بنابر ابر چهارگزار و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا در صورت
نشسته بجای آورد و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است سوم
شک میان دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده اخیر در این صورت نیز بنابر
ابر چهارگزار و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد
چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم در این صورت
نیز بنابر ابر چهارگزار و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجای آورد و دو رکعت نشسته به وسلام و احوط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت
ایستاده است هر دو رکعت نشسته پنج شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنابر ابر چهارگزار و دو رکعت نشسته بخواند و سلام بگوید و بعد از سلام
دو سجده سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند و بنشیند
و بنابر ابر چهارگزار و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد
از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجده سهو از برای قیام احتیاطا بجا
آورد و فرق نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد یا پیش از استقرار قیام
یا در آنما قرائت باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و
پیش از رکوع و در جمیع صور و در این صورت احوط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را

در صورتی که در وقت نماز باشد و در وقت دیگر نباشد و در وقت نماز باشد و در وقت دیگر نباشد

اعاده کند و اگر شک در آنست که رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجده و یا در سجده اول
یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم و بعد از اتمام ذکر سجده و طهار
صحت نماز در دو رکعت تمام آنست و لیکن بعد از فراغ احتیاط نماید با عاده بخود نماز
و تا نوازند ترک این احتیاط نکند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند
پس شک مذکور بر می گردد و شک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و در سجده
سهو احتیاط بعمل آورد و هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس
حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد بود و حکم آن گذشت و در سجده سهو
احتیاط نکند ششم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و ششم شک
و سلام بخورد و در سجده سهو بکند یکی از برای آنکه این شک شک در میان چهار
و پنج است و گذشت که در آن سجده سهو هست و یکی دیگر احتیاط بچهار و پنج
قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت از دو صورت پنجم نماز را تمام
کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما اگر
شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
نیست اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها چه شک در دو
رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنابر کرون آن فعل که شک در آن
منعود است گذارد و مگر در صورتی که کرون آن فعل مبطل نماز باشد پس
در آن صورت بنابر کرون آن فعل و صحت نماز گذارد و هم چنین شک کثیر
از امام و ماموم اعتبار ندارد و با ضبط و حفظ دیگر خواه بر وجه علم باشد و خواه
بر وجه ظن بلکه هر یک جمیع نمایند بیکر و عمل مقتضای آن کنند و کیفیت

در میان نماز و بین
صورت احتیاط و وقت
نسبت در پنج
حکم گذشت و صورت
آخر مذکور در پنج
نماز و در سجده

اطلاع هر یک از حال و گیرے با اشاره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل آنکه
 سه ششگان اله از بر سه اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر امام یا ماموم علم دارد و یقین
 میکند از بر سه دیگرے و هم چنین اگر مظنه دارد و اشکال معاینه صورت و قیست که از
 قول آنکه مظنه دارد امام یا ماموم مظنه از بر سه دیگرے بهم می رسد و الا متبع خواهد
 بود مظنه خود بر اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد
 بر چیزے و دیگرے گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم
 رساند بر آنچه یقین دارد و دیگرے بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزے داشته باشند
 یا گمان بر چیزے رجوع با اعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک بر دو
 متقی باشد لازم است هر دو را عمل نمودن بمقتضای آن پنخو یک گذشت و اگر
 شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضمیط و دیگرے رجوع کند
 با و مثل آنکه یک شک کند در میان دو دسه و دیگرے در میان سه و چهار سبب را
 بر سه گذاردند بجهت آنکه در اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دوم مطمئن
 است که از سه کمتر نیست پس معین شده سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع
 بچیک به دیگر ممکن نباشد مثل آنکه یک شک میان دو دسه و دیگرے در میان چهار
 و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد
 که از چهار کمتر نیست ماموم قصد افراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای
 شک خود و اگر همه مامومین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف باشد
 اگر از بر سه بعضی بقول بعض دیگر مظنه حاصل شود عمل کنند بطن خود و اگر مظنه
 حاصل نشود قول بعض مامومین از برای بعض دیگر حجت نیست هر چند بسیار

اتفاق نیفتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که یک رکعت
 کم بوده است احوط اعاده است هر چند قول بصحت یس و چه نیست و احوط اعاده است
 در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر عمل با احتیاط نموده و شک
 کرد که آیا موقوف بود یا مخالف نماز او صحیح است یا بسبب سوء فهم در نماز قضا واجب است
 قضا بر یک یا کمتر شود و در حال ارتداد و وقت یک زلزله و بیشتر بر او بگذرد یا کسی که بر
 نماید نماز واجب را با جمیع بودن شرائط آن یا اخلال یا آن نماید بجهت خواب یا فراموشی
 یا شافتن آب و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد
 چه دانسته باشد که آن مسکرهاست چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قیام
 چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام منقضت از حق از کسانی که
 در اعل قبل باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشد مثل سنی و آنچه فوت
 شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیوشی یا کفر اصلی یا جینی یا نفسا
 اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه
 در یا بد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجب است قضا آن نیز
 و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یا بد برون عذر از این اعذار واجب
 است نماز و ادای خواهد بود و اگر ترک نمود قضا آن واجب است و واجب است
 در قضا ترتیب پنجگانه فوت شده است در قضا نمازهای یومیه اگر بدان ترتیب
 را و اگر نراند واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است و واجب نیست پیش
 بجا آوردن نماز قضا را بر او بلکه میتواند او را پیش بدارد و بر قضا و لیکن احوط
 پیشین داشتن قضا است و تاخیر نمودن او تا آخر وقت یا اینکه مقدار او را نمازخانه

از وقت بماند خصوصاً هرگاه آنچه در وقت است یک نماز باشد خصوصاً هرگاه نماز
روزی باشد که در او است بلکه مطلق نماز آن روز چه یک باشد چه بیشتر و معتبر و تمام
و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نمود و قصر چه در حضر باشد
و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر مباح باشد یا راجح باشد و اگر کسی
در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد در آخر
وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا
کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز از پنج نماز
فنداند که ام است قضا کند یک نماز بیچ و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند
تا آنکه چهار رکعت نماز میکند قضا را آنچه در وقت من چیست قریب است است و غیر است
و بهر و اخفات و چهار رکعتی و اگر در سفر باشد کفایت نماید یک نماز مغرب و یک نماز
و در رکعتی بقصد آنچه در وقت او است لیکن احوط در آن حال آنست که چهار نماز از
دو رکعتی نماید بایک سه رکعتی باب چهارم در نماز جماعت بدانکه سنت است
جماعت و جمیع نمازهای واجب یومی و غیر یومی و سوگد است در یومی و واجب
نیست پنج نماز را جماعت کردن مگر نماز جمع و عید رمضان و قربان را با اجتماع
شده ائمه نگار یک که حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد و درست کردن آن
پس اگر ممکن باشد او را درست نمودن حمد و سوره در وقت و بهر یک از فراوسه
بطریق صحیح باجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجماعت
تنگ بودن وقت یا مانند آن معین است بر او حاضر شدن و جماعت و اگر ممکن
نباشد درست نمودن هیچ وجه واجب نیست بر او جماعت و لیکن احوط حاضر شدن

و چنانچه نیست جماعت در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقا و عید رمضان
و قربان هرگاه شرائط و جویب جمع نشود و سنت موکرات است داخل شدن در نماز
جماعت سنتی و لیکن حمد و سوره را خود بخواند یا خلفات و اگر قدرت بهم نرساند بر
سوره خواندن اکتفا نماید بحد و اگر قدرت بر آن نیز بهم نرساند ساقط است لیکن
احوط اتمام و اعاده است و چه از آن ساقط است در نماز جهری و در نماز اخفا
اگر بخواند بخوایه و در آن معتبر است خواندن بخواند هر چه در مثل حدیث نفیس باشد
و اگر از قرات فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در آن نشاء
تحمید بر خدا باشد بگوید تا امام فارغ شود و تلقیه کند و باقی امور و اقل عدد دیگر
جماعت بآن مستغف می شود و نفر است یک امام و دیگر ماموم چه مرد و
باشد چه پرو و زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لیکن احوط و آدا
اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در جماعت بالغ بودن امام و طفل آن
و سالم بودن از خیرام و برص و حد شرعی بعد از توبه و اعزایی بودن از براسه غیر
اشغال خودشان و احوط ترکست مطلقا و هم چنین شرط است در امام ایمان
و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان مامومین مذکر باشد یا جمیع
مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام مامومین زن باشند و هم
چنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه مامومین ایستاده باشند و هم
چنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرات واجب یا بعضی آن یا
یا بعضی از حروف را بدل به بعضی نماید و ماموم سالم از آن باشد و هم چنین است
حکم در امامی که لحن در قرات می نماید و شرط است که نبوده باشد در میان

احوط بکار و قریب
عدم اکتفا بجماعت
تلقیه است در غیر
حال اشعار از اخفا

امام ماموم حائلی که منع نماید دیدن امام را گذر آنکه ماموم این باشد و امام مرد و پیش
 شرط است که نبوده باشد ماموم و در آن امام یا از صفی که در پیش روی او می باشد
 آنقدر که آنرا دوری بسیار چنانکه بلکه همین قدر که بگوید پشت سر امام ایستاده است
 و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند ولیکن احوط در دو مورد است
 است از آنکه پیش از یک گام برواشتن و هرگاه یک نفر فاصله و صورت پیشتر باشد
 یا قبیل بیشتر فرزندار و چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل
 آن باشد فرزندار و امام در صفهاست میان آنکه در گشت هر چه از نظر آنست
 که فرزندار و امامی که دوری نزدیک بر قدری بیشتر نباشد و چنانچه شرط است
 در جماعت که چنانچه ایستادن امام بلند تر از چنانچه ایستادن ماموم نباشد
 بجز معتدب اگر زمین سر آشیب نباشد و اگر سر آشیب باشد ضرر ندارد اگر
 اما اگر امام پائین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سر آشیب و چه در غیره
 سر آشیب چه کم و چه زیاد و همچنین شرط است اینکه کعبه در آن امام و اینکه ماموم
 و قصد اقتداء نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید انحراف را و بعد معلوم شود
 که آن امام دیگر بود و است نماز او باطل است چه عادل بداند او را یا نه و اگر اقتداء
 با امام عاقل نماید و هم چنین و اندک تشکی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است
 احوط نیز اعاده است و هم چنین شرط است که ماموم پیش از امام بایستد و بسیار
 است بهر دو یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه منیر باشد چه کبر
 و هم چنین شرط است موافق بودن نماز امام یا ماموم در جهت و کیفیت این پس
 با آن نیست اقتداء کردن در بوی و تیر و تیرت یا بنابر عیدین یا آیتها اقتداء کردن

این احادیث را
 در کتاب
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان

و نماز است یا نماز عیدین یا آیات بنماز یومیت اما موافق بودن در عدد و رکعات واجب نیست و هم چنین واجب نیست موافق بودن در نوع و صنف پس جائز است اقتدار کردن فرضیه گذار بنا فله گذار مثل کسی که نماز نکرده باشد یکسکه نماز کرده باشد و نافله گذار فرضیه گذار مثل اقتدار کردن طفل بالغ و کسی که نماز کرده باشد یکسکه نماز نکرده باشد و نافله گذار بنا فله گذار و مثل اقتدار در نماز عیدین با جمیع نبودن شرائط و عذای استسقاء واجب است متابعت کردن امام و امام را در افعال اینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن ماموم است و افعال از امام و آثار افعال پس تکبیر الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور و لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیر الاحرام تکبیر الاحرام دیگر بگوید و ماموم تکبیر الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول نماید بفراس و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا بظن برگردد و یا ماموم ملحق شود اگر امام سر بردارد و اگر بجزر و اطلاع امام رسید بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برگردد و عذر احوط اعاده نماز است و در جماعت و فضیلت آن میکند کسی که امام را پیش از رکوع در رکعت پس تکبیر الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را در یاد جماعت و فضیلت آن را دریافته است بلکه اگر در رکعت نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را در جمیع صورت تکبیر بگوید اول را واجب بقصد تکبیر الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که بر رکوع سر تکبیر الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را باید در رکوع و بترسد

و اگر امام سر بردارد و ماموم ملحق شود اگر امام سر بردارد و اگر بجزر و اطلاع امام رسید بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برگردد و عذر احوط اعاده نماز است و در جماعت و فضیلت آن میکند کسی که امام را پیش از رکوع در رکعت پس تکبیر الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را در یاد جماعت و فضیلت آن را دریافته است بلکه اگر در رکعت نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را در جمیع صورت تکبیر بگوید اول را واجب بقصد تکبیر الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که بر رکوع سر تکبیر الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را باید در رکوع و بترسد

هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر زفته باشد قصر کند مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آن
 نمایند یا متر و دو بناند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ زفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع
 کند یا بقدر مسافت غم بر ماندن ده روز را وراثت مسافت و نه عارض شود
 او را این اراده در بین راه که اگر هر یک روسه دهد باید تمام کند نماز را و حکم اراده
 ماند نیست در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیر نیست که در عرف
 بگویند و وطن است هر چند در آن ملک نداشته باشد و مالک خانه و منزل در آن نباشد
 و کفایت میکند و صدق وطن بودن ببلد محل توطن بودن و قصد مفارقت از آن
 نمودن هر چند بخاطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن در آن و اما
 مجرد ماندن در بلد بیرون قصد استمرار یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هر چند سالها
 بسیار طول بکشد باعث تمام نمودن نماز و ران نمیشود و هرگاه وارد شود در آن
 بدون قصد اقامت و مانند آن از اسباب تمام نمودن هر چند عیال او در آن باشد
 همراه او باشد و پنجم آنکه بوده باشد از کسانی که خانه او همراه او باشد مثل
 آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر میرد از قبیل اعراب یری و پاره از ایلات
 یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چنانسیده شود با هم خاصه مثل مکاره و ساربان
 و پیکش و قاصد و کشتیان و تاجر و صاحب صنعتیکه و در گوش باشد و تجارت
 و صنعت خود و امثال آنها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه
 مکاره زیارت برود یا بجهت قصد کند و هم چنین قصر کند هرگاه حرکت بر او
 در سفر شدید شود بحدیکه از عاوت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است
 نیز بعد از قصد و واجب میشود بر آن تمام کردن در سفر سوم هرگاه قرار داد

در هرگاه
 بقدر چهار فرسخ
 و بیشتر زفته باشد
 قصر کند

احوط است
 در هرگاه
 قصد کند

نیاشد بنا را بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه بخوبی و چه بخوبی و فوق
 نیست در این شرط و میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان
 قهر و تمام است یا تاخیر کند نماز را تا او روزه شود بتزل و فوق نیست در شرط
 مذکور میان بلد و توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب حید
 دور رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب
 است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته و معین است بر عالم آن شهر الطلک و چهار
 موضع که مکة و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء که در آنها نجس است میان
 قصر و تمام دوم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز در محل قصر با علم
 بانکه واجب است قضا فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقیست
 و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد و قضا
 و اعاده ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده باشد و این در وقتی است
 که جاهل باصل حکم قصر و تمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بحال آن باشد
 یا بسبب استکمال قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن و قصر کند و محلی که
 تمام باید بکند نماز آن باطل است و اگر فراموش کرده باشد و واجب بودن قصر را
 و تمام کند اعاده کند و در وقت اگر بخاطرش بیاید و قضاندارد و اگر وقت بیرون افتد
 باشد و اگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در محل اوج و چه در
 معموره چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر برگشت قصد او از ماندن قصر کند باید که
 یک نماز چهار رکعتی را تمام کرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام
 کند تا در اینجا هست شرط نیست در اقامت بیرون بر رفتن از حد ترخص و منافعه

احوط قصر است
 مکة مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء
 در اینها قصر است
 در جاهل باصل حکم قصر و تمام
 در جاهل بحال آن
 در بیرون رفتن از حد ترخص و منافعه
 در اقامت بیرون

نیست این معنی اقامت را با نسبت علیت و لایت از باغات و مزارع و اشغال آنها
بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون رود از محل اقامت بکمره از مسافت ضربا قیاسیه
و نماز را در هر یک از رفتن و برگشتن و محل اقامت تمام کند اگر اراده اقامت ده روز
در محل اقامت بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامت
یا آنکه متردد باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن ده روز نداشت باشد
لیکن در غیر صورت اراده اقامت ده روز داشتن بعد از برگشتن احوط علما و نه خود قیصر
است بعد از اتمام چنانچه احوط نیز آنست که پیش از تمام شدن اقامت این
عمل را نکند و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دیات و مزارع چند مدت بماند بماند
مثل چهار ماه و پنج ماه و اشغال آن و در هیچ یک اراده ماندن ده روز نداشت باشد
و در باین مجموع آنها بقدر شست و شوی نباشد باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن
قطر است بر آن مقصد رسوم در زکوة مال و بدن و خسر و در آن
سه بحث است بحث اول در زکوة مال و در آن چند باب است باب
اول در شرائط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصل است فصل
اول شرط است در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی
و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب نمیشود در مال که مشترک در میان دو نفر
یا بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کنند در بودن آن بمقدار
نصاب اطهر و احوط وجوب محض است و هم چنین واجب نیست بر مجنون و نه بر
طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلایه و گاو و گوسفند و شتر
طفل و مجنون بلکه در مال تجارت طفل هرگاه ولی از براسه او تجارت نماید ضعیف است

اینجا احتیاطا
در وجوب بیرون رفتن
از محل اقامت بعد از
تمام شدن اقامت
باید که در هر یک
از این موارد
در نظر داشته باشد

لیکن در مال التجاره سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شک
کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم میشود بعد از آن و همچنین
واجب نیست بر بنده هر چند قائل شویم بملک شدن آن مطلقا و هر گاه آزاد شد
چیزی از آن واجب است بر آن در آنچه در آن سهم تحصیل نموده باشد و سهم چنین
واجب نیست در آنچه مالک متکلی از تصرف نمودن در آن نباشد و تمام سال
در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در آنچه گذشتن
سال در آن معتبر نیست و هم چنین است حکم در غیر آنچه شرط است در آن سال
هر گاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود لیکن احوط عدم ترک است هر وقت
متکلی شود از تصرف در آن اینها در وقتی است که بسبب دولت نتواند تصرف نماید
هر چند بعضی بعض از مال باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنابر
احوط لیکن واجب نیست در این صورت هر چند احوط دادن است و مثل آنست
هر گاه قادر بر بیع آن باشد نه بر تصرف در غیر آن و هم چنین واجب نیست در وقف
چه وقف عام و چه وقف خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالیکه
بقرض داده باشد هر گاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هر گاه تاخیر از جانب
قرض دهنده باشد نیز خواه قصد اقرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مسامحه
باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مگر آنکه تبرع باشد
و از قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار از این اوست و واجب میشود زکوة بر کافر
و صحیح نیست از او یا اسلام ساقط میشود از او هر چند عین زکوی موجود باشد
فصل دوم در آنچه زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طلای

این است که اگر
نزد خصوصاً در
موت که در صورت
او بجهت بیع
باشد از آن
برگشتار نماید
و زکوة بر او
خارج نمیشود

و اگر گوشت و شتر و گاو و گوسفند و چوپای و غیره و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و تحقق میشود و نیز در ماه دوازدهم و وجوب آن مستقر نمیشود و متر لزل است بنا بر احتمال قوی و احوط استقامت و عدم تر لزل است و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم و اگر در تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرط است در اول و دوم آنکه سکه بکسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد و در ماه یا نه خلیط باشد یا صاف باشد و شرط است در سوم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرند باشد و در علف صحرا نه معلوفه و نه در هر یک بر صدق اسم است عرفا و اگر در یک ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند پیش از آنکه گوشت و عرق و خراسان و آذربایجان از سائمه بیرون بیرون میرود و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزی که مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخورده بانه لیکن این در غیر اولاد آنها است اما در اولاد اعتبار بمادران آنها است پس اگر مادران آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنها است و اگر سائمه باشند هم چنین مدار و سال اولاد از حین زائیدن آنها است و شرط است در چهارم و پنجم نیز که کارکن نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا غیر آن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نمانند آنها را و شرط است در چهارم و پنجم نیز که مالک آنها پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن پس اگر منتقل شود

بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقص است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از خروج سلطان هر چه بگیرد و بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد یا اخراجات بعد تخم فاجرت زمین کندن و نهرو سیدن و اجرت عمارت و ستوفظ زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل یا بتصفیه دان و خشکیدن انگور و رطب از این باب است و احوط عدم اخراج سلطان از اصل خلافت و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هر چند احوط اعتبار نیست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از آن اعتبار نصاب است بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد **باب دوم** در نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقدار یک باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است **فصل اول** در آنچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و میوه و نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن آن هر چند قلیله باشد چنانچه واجب نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیله باشد و نصاب پنج سق است و هر سق شصت صاع است و هر صاع چهارده است و هر ده صاع دو رطل و ربع عاقله و آن صد و سی درهم است و هر ده صاع نصف مثقال شرعی و خمس نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث عشر عیست پس نصاب سی صد صاع شد و هر صاع هزار و صد و هشتاد و آن هشت صد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد

[illegible]

چهارده مثقال و ربع میخ نیست پس مجموع آن صد و شصت و دو چهار هزار و دو و هشت و هفتاد و پنج مثقال میرفتند و آن بمن شنای جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و هشت و پنج نارودنار و نیم و پنج مثقال است و مقدار یک باید اخراج نماید عشر است و در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خورون آن زراعت موقوف بر چرخ مانند آن نباشد مثل زراعتی که از آب باران عمل می آید یا آب نهری که در آن بنشیند و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ مانند آن باشد مثل زراعتی که آب چاه عمل می آید یا آب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعضی اوقات از آب نهر بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگر سه آب خورده باشد سه ربع عشر باید برون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است و طاهر حصول آنست بپختن دانه و در میوز غوره شدن است و در خرما لب شدن است و اگر تازیانه بیندازد کسی و اذن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از سبزه شدن و خرباز شدن بپختن دانه من است و تا خرباز نباشد دانه و خشک شدن میوز و خرما جائز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد چه چند در مال تجارت باشد و جائز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بمال و مالک مرد باید برون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید بر اصل ترک باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جائز است برون کردن زکوة را از قیمت فصل دوم در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال

صیرف نیست و نصاب دوم سه شقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع شقال شیر
و پنجم آن در نصاب دوم عشر شقال شریعت نصاب اول نقره دولیت دریم
است و آن صد و پنج شقال صیرف نیست نصاب دوم چهل دریم است و آن بیست
و یک شقال صیرف نیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و هم
چنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود و شقال صیرف
و پنجم آن و از نصاب دوم نیم شقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلی از برای اخراج
از کوة طلا و نقره آنست چهل و یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لیکن بنابر
این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده داده میشود و ما دمی که مال بنصاب اول
هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد
چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است و در نصاب و در قدری که اخراج
باید بشود مال تجارت و منافع مستقلات فصل سوم در نصاب شتر و از برای
آن دو ازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصاب یک شتر
باید بدو نصاب شتر بیست و شش است و در آن واجب است که شتر بی او
شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سه و شش است و در آن واجب
است که داده شود شتر یک داخل در سال سوم شده باشد و نصاب هشتم چهل و
شش است و در آن واجب است که داده شود شتر یک داخل در سال چهارم شده
باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود شتر یک چهار سال را
تمام کرده باشد و داخل در پنجم شده باشد و نصاب دهم نفا و شش است و در آن
دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود

یکست دوران و دوشتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در
سال چهارم شده باشد و یا در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال
دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یاد میان بانی باشد
در آن چیز نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید داده باشد فصل چهارم
در نصاب گاو و گوسفند و گاو و نصاب است اول سی و دوم چهل و بعد از چهل غیر
است در اختیار کردن چهل سی هرگاه اعتبار بر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه گفته شد در آن بیشتر است و در هر سی یک گاو
یک ساله بدیده نباشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سوم
باشد و در گوسفند پنج نصاب است نصاب اول چهل دوران یک گوسفند به دوم
صد و بیست و یک است دوران دو گوسفند به سوم دو بیست و یک است
دوران سه گوسفند به چهارم سه صد و یک است دوران چهار گوسفند به پنجم
چهار صد است و دوران و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند به دو گوسفند را
که پاق کرده باشد از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته
باشد داخل در نصاب است و گوسفند را که در مصرف زکوة میدهند اگر زن باشد
داخل در سال سوم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و
گوسفند و بز یا پیر و عیب دارد در زکوة مجزئ نیست هر چند سن که واجب
است منحصر در آن باشد مگر آنکه هم چنین باشد یا سیم در مصارف زکوة و شرط
آن و کیفیت دادن و دوران چند فصل است فصل اول در تحقیق زکوة

و ایشان هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین و سوم اسو حلالی باشد
از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مؤنه سال خود
و عیال خود نباشند به با فعل و نه بالقوه از منافع مالیکه قرار داد نموده باشد آنرا
سر باید از برای خود یا عاقل مستقلات یا کسب لایق بحال شخص یا مالیکه قرار داده
باشد آنرا از برای احوال که بآن معیشت خود را گذارند پس صاحبان مبالغه
که از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدو
و خرج فقیر و مسکین نیستند و اگر کسب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد
و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کیز و غلام و حیوان سواری داشته
باشد که حاجت بآن داشته باشد و لایق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکند بلکه
ظاهر آنست که هر چه محتاج الیه باشد بر آن شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب
علمی و غیر آنمانند فقر نیست و هم چنین اگر شخص سرایه داشته باشد و بآن معامله
نماید و نفع آن کفایت آنرا نکند و اگر کفایت نماید منافی فقر است و هم چنین اگر کسی
یا مستغنی داشته باشد که کفایت او را نماید اگر کسی ادعای فقر کند و صدق یا کذب او
معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسروع است قول
او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند پیش مانده داشته
باشد و حال ادعای تلف آن نماید لیکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با اسکان مطلقا حوط
استعلام حال و دست بر تحصیل طرق غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای
تلف استعلام بنده است و احوط از آن در غیر علاوه نمودن قسم است سوم کسی که
تقصین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و

و محاسب و کتابت و حمل نمودن و نحو آن هر چند غنی باشند چه دارم جماعتی از آنها که تالیف کرده شود و قلوب ایشان از براسه جهاد و ظاهر بقا داین سهم است و در حضور امام اگر عمر غیبت محل خلافت پیغم غلامیکه در نزد اقا س خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشد آنرا از مال زکوة میتوان خرید و از او نمود بلکه سطلقا میتوان خرید و آزاد کرد اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و هم چنین در استخوان بند که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان داد و وقت نیت در این قسم تقارن دادن شش است و خواندن صیغه عتق و معتبر است استداست نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود و ششم کسانی که قرض داشته باشند و عاجز از دادن آن باشند چه وجه از براسه مؤنه سال داشته باشند که اگر آن را صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا هر چند اقرب آنست که پیش از ادا و دین از سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند و سهم مطلق خیر است مثل پل ساختن و مسجدینا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینی و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار و بشرط عاجز بودن از آن هر چند فقیر نباشند و غنی باشند و غیر آن جهت ششم استخوانیکه غنی باشند در ولایت خود و بفریب افتاده باشند زکوة بایشان نمیتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخص نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفروشدند فصل

و دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقا و صنف پنجم فی الجمله که اتنی عشری باشند مطلقا هیچ بر تقدیر عدم وجود ایشان مستغف از ابل خفا و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سوم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بیه اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد و هر چند بر این ائمتیان زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه باشد ثمن نباشد مگر آنکه زکوة دهنده باشد ثمنی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان را نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز شرط است اینکه واجب التفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و چنانچه است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند فصل سیم در آنکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل او یا وصی او یا امام یا عامل چنانچه قبل امام باشد چه از قبیل مجتهد عادل بلکه سنت است بودن در نزد امام چنانچه سنت است بودن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت حضو صا و بر او ظاهر و مثل غلات و انعام تنه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سائر عبادات و آن داعی است نه اظهار و معتبر است مقارنت با نیت کربت بر عمل نباشد هر چند بفاصله کی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند چه می کند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید اما سیکه عین باقی باشد یا قصد

ساقی داشته باشد مثل ریاء قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم
گیرنده به بودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتیاط
وین پس اگر امر کند احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار کند
مثلا و در نظر از باب زکوة باشد کفایت میکند و در صورتی که واسطه
آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و نحو آن از آنچه خود مطلع از عمل
باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غیر مینر
و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و جوع
از داعی از براس مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است
عمل را و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک و حاجت بنیت واسطه
نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک
و مستحضر نباشد احوط آنست که مالک در عین دادن توکیل نیت کند
و توکیل در عین دادن باریان زکوة و او قصد کند که سید هم این زکوة را به
نیابت از خود کل خود بقربه الی الله و واجبیست قصد تعیین جنس زکوة
و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در وجوب به سنت و سنت مکرر
و قتیکه تمیز مکلف به توقف در آن داشته باشد و واجب نیست قسمت زکوة
زکوة در میان اصناف مذکوره بلکه یک نفر از صنفی بدهد مجزی است و آن
است در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط یک نفر کمتر از آنچه از نصاب
اول از طلا یا نقره باید بیرون رود و نه در آن سه شصت صیر نیست در طلا
و در شقال و نیم و یک شمن شقال است در نقره چنانکه گذشت و اگر قصد

که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد بآنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا
 بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست
 لیکن احوط در صورت دوم مراعات است باینکه باقی نگذارد کمتر از او و بر
 طرف اعلا تخفید نکند باینکه او افضل آنست که زکوة را در بلبه مال صرف
 نمایند بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتی که در آن بلبه مستحق نباشد و این
 تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل بلبه که در آن مستحق باشد
 و اگر بیشتر نباشد در آن بلبه رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل بلبه دیگر
 خواهند نمایند با ضمان جائز است و اگر نقل نمود و در اینجا بابل مستحقان
 رسانید مجزئیست هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شد بر تقدیر
 وجود مستحق در بلبه ضمان است و جائز نیست تاخیر در رسانیدن بار بار
 آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غائب بودن
 مال یا عدم تکلیف از تصرف در آن هر چند غائب نباشد یا خوف ضرر یا غیر
 آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن یا وجود مستحق ضمان است و اجتناب کمال
 و ضمان زکوة با مالک است صحیح و دوم در زکوة فطره است و در آن
 دو باب است باب اول در مکلفین بآن و شرائط تعلق آن و در آن دو
 فصل است فصل اول واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و
 عدم انعماء و آزاد بودن و غنی و اخیر شرط وجوب است نه صحت بخلاف غیر
 آن از سایر شروط که شرط وجوب صحت است چنانچه اسلام شرط صحت
 است نه وجوب غنی بودن و متحقق میشود با مالک بودن اخراجات سال خود

و عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد باینکه منتقد داشته باشد که بتدییج اخراجات
سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر اخراجات
سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة
را مالک باشد زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند احوط است حباب
آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتیکه
یکس زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از براسه خود بدید اول بعضی از
عیال خود و هر یک از ایشان بدیگر و اخیر از همه میگوید یکی از ایشان بگوید
یا غیر ایشان و آن سنت است و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف
باشند و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هرگاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است و او را و هم چنین است حکم طفل
هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا مملوک را مالک شود یا سولود
از براسه او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن قربت
و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن واجب احوط است فصل دوم و حکم
واجب است و او را زکوة از براسه خود و هر که عیال او باشد یا اختیار او نه باکره
چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان
باشد یا کافر و هم چنین مهمان و کفایت میکند حصول آن در آخر خزانه از ماه
رمضان بحیثی که طلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند و عیال
هر چند هنوز غذا را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهمان نیز بدیگر و در صورتیکه
صدق عیالوله حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان در رقی است که بر رسم

مسائل
مسائل
مسائل

عصب و اصل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه
 بر خودش واجب است و اگر همان کشته فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة همان
 نداشته باشد هر چند بقرض کردن و مثل آن باشد واجب است بر همان که زکوة
 خود را بدهد و اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند همان کشته بقسطن و مثل آن داد و بدهد
 ساقط میشود از همان بلکه هرگاه نداد نیز طلب بر سقوط وجوب است اذان و اگر
 کسی مالک بدهد شود یا فرزندان از برای او متولد شود قبل از غروب آفتاب یا نه
 روز آخر شهر رمضان هر چند بقدر کی باشد واجب است بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب
 باشد هر چند بقدر کی و پیش از نماز عید نیست است دادن زکوة آنرا و اگر بعد از گذشتن
 نماز عید است ساقط است زکوة و هر کسی که زکوة فطره او بر دیگری واجب است زکوة از
 آن ساقط است هر چند غنی باشد ولیکن احوط و همان غنی آنست که خود نیز بدین مالک گذشت و دیگر
 چیزی دار باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را بمشتقت متوجه باشد احوط آن
 که زن زکوة خود را بدهد هر چند سقوط از هر دو قویست مگر در صورتیکه شوهر نتواند
 زکوة آنرا داد هر چند بقرض و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن
 زکوة خود را بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را بدهد
 و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با متفق است و هم چنین است بکلیه غیرین
 از آنها که واجب النفقة شخص میباشد از قبیل پدر و پسر و هرگاه خرج آنها
 با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشند که نفقة ایشان واجب است
 و اما اعلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط از مخرج است
 بر مولی هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب

مسئله
 اگر بر فقیری واجب است زکوة
 آن فقیر را بدهد یا نه
 اگر غنی باشد چنانچه
 اگر تواند همان کشته
 بقسطن و مثل آن داد
 و بدهد ساقط میشود
 از همان بلکه هرگاه
 نداد نیز طلب بر سقوط
 وجوب است اذان و اگر
 کسی مالک بدهد شود
 یا فرزندان از برای
 او متولد شود قبل
 از غروب آفتاب یا نه
 روز آخر شهر
 رمضان هر چند بقدر
 کی باشد واجب است
 بر آن زکوة ایشان
 و اگر بعد از غروب
 باشد هر چند بقدر
 کی و پیش از نماز
 عید نیست است
 دادن زکوة آنرا
 و اگر بعد از گذشتن
 نماز عید است
 ساقط است زکوة
 و هر کسی که
 زکوة فطره او
 بر دیگری
 واجب است
 زکوة از آن
 ساقط است
 هر چند غنی
 باشد ولیکن
 احوط و همان
 غنی آنست
 که خود نیز
 بدین مالک
 گذشت و دیگر
 چیزی دار
 باشد و شوهر
 او فقیر باشد
 و خرج زن
 را بمشتقت
 متوجه باشد
 احوط آن
 که زن
 زکوة خود
 را بدهد
 هر چند
 سقوط از
 هر دو قویست
 مگر در
 صورتیکه
 شوهر
 نتواند
 زکوة
 آنرا داد
 هر چند
 بقرض
 و مثل
 آن باشد
 که بر
 این
 تقدیر
 واجب
 است
 بر زن
 زکوة
 خود را
 بدهد
 چنانچه
 اگر
 خرج
 او با
 خودش
 باشد
 واجب
 است
 زکوة
 خود را
 بدهد
 و اگر
 خرج
 او با
 غیر
 شوهر
 باشد
 زکوة
 او با
 متفق
 است
 و هم
 چنین
 است
 بکلیه
 غیرین
 از
 آنها
 که
 واجب
 النفقة
 شخص
 میباشد
 از
 قبیل
 پدر
 و
 پسر
 و
 هرگاه
 خرج
 آنها
 با
 خود
 ایشان
 باشد
 یا
 عیال
 غیر
 آن
 کسی
 باشند
 که
 نفقة
 ایشان
 واجب
 است
 و
 اما
 اعلام
 هرگاه
 عیال
 مولی
 نباشد
 و
 نه
 عیال
 غیر
 مولی
 احوط
 از
 مخرج
 است
 بر
 مولی
 هر
 چند
 در
 وجوب
 اشکال
 است
 و
 اگر
 عیال
 دیگری
 باشد
 بر
 او
 واجب

است و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غائب بودن از ایشان و حاضر بودن و در نزد ایشان **باب دوم** در جنس زکوة فطره و قدر آن و وقت بیرون کردن آن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در جنس آن منقسم است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خربا و مویز و کشک و شیر و عسل و تخم و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است از خربا و مویز و قوت غالب بلبه و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس افتق باشد سنت است اختیار آن و اگر زکوة را از جنس داده و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است تمام کردن آنرا از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر افتق باشد از برای فقیر چه تا مدت قوت غالب باشد زکوة و پهنه چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدیندر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت و وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بجز دادن زکوة است نه ولایتی که وطن او است و جایز است از برای کسی که باید از برای چند نفر زکوة بدیندر یکی را از جنس بدو در قیمت رجوع به نرخ بازار است و قدر یک باید داده شود از برای هر نفر یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیر فیست و آن نمن بودن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیر فی و صد ربع آنست

فصل دوم در وجوب میشود زکوة فطره بزوب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و او سله جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل پس از آن

در جنس زکوة
فصل اول
در جنس آن

زکوة است تا پیش از نماز عید و جائز نیست پس نداشتن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس از آن بدون عید نمودن احوط آنست که بدو بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و اگر قضا باید داد و قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید یا بیک عید ادا کند آنرا از مالی خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا بنظر فقیر باشد تا حقیقت نرسد و جائز است عید کردن زکوة را چه مستحق یافت شود و چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اول آنست که آنرا در غیر مصرف فقر صرف نمایند و جائز نیست که به فقیری کمتر از زکوة یک نفر بدهد مگر در صورتی که جمع شوند فقر این قدر که به هر نفر یک فقره نرسد جائز است کمتر دادن و جائز است که بیک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اول آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد یا ایشان بدهد همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آنرا با اولاد و مومنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و ناشتمنی بودن گیرنده مگر آنکه دهنده ناشتمنی باشد و واجب النفقه نبودن و نقل نمودن از بلد به بلد و دیگر پنجی است که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در این بیشتر است و اول آنست که در عطر حاضر نبودن امام یا بنزد فقیه جامع شرائط فتوی که مأمون باشد ببرد و چند اگر خود یا رباب زکوة رساند مجز نیست بحث سوم در خمس است و

دران دو باب است **باب اول** در آنچه خمس بان تعلق میگردد و در شرائط آن
 و دران دو فصل است **فصل اول** بدانکه چیز بائیکه خمس در آنها واجب است
 بهشتی چیز است اول مالیت که از کفار حربی و جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع
 نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در قبضت جنگ باذن امام باشد
 و اگر چنین نباشد و در زمان غیبت باشد باز برای مجر و غارت نیز مثل سابق
 است و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام و جنگ از برای است و
 باسلام ظاهر نیست که مال مخصوص للم است و هم چنین در اموال کفار حربی که بدست
 یاحیل از تصرف ایشان بیرون بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن
 و تنه آن در حکم منافع مکاسب است و هم معاون است حتی تنگ و گور و
 احوط اذن خمس است از کل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیاد آهک و کچ هر چه
 الحرام عدم حکم بر این معدن است بر آنها مسکین از باب منافع مکاسب خمس آنها
 تعلق میگردد و سوم مالیکه در زیر زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا
 غیر نقد بجهت مجر و محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه چه اثر اسلام
 بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام
 لیکن در این صورت خالی نیست از اینکه یا یافت شده است و در زمین موات
 یا دخره که مالک ندارد و یا در زمینیکه مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است
 خمس باقی مال یا بنده است چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد و اما در موات
 اخیر پس اگر مالک زمین غیر یا بنده باشد پس اگر عسکر دارد بر اینکه گمان
 که مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند مالک میشود

در حکم این
 صورت مال است
 در حکم این
 این احکام در
 نشود و مسکین
 و غیر اینچنین
 یافت شود در موات
 یا در موات از اسلام
 که بر او اسلام
 باشد یا نباشد
 این حکم نیست

چهار خمس آنرا یک خمس از باب خمس است و اگر علم از دجال صاحبان ابدی
سابقه رجوع نماید بنزدیک تر از مالکین زمین پس اگر او عاقل ملکیت نماید با وجود
بیرون مطالعیتینه و اماره چیتعدو باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید مالک سابق رجوع
نماید و اگر او دعا ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و هم چنین است حکم
و رسا مالکین چهارم چیز مایه که از دریا بفرورفتن بیرون بیاورند مثل مرجان
و مروارید و اما آنچه بیرون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و غیره اگر فرو رفتن
در آب تحصیل شود حکم آن حکم سابق نیز است که بفرورفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود
خمس مانده و این است بدون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زرع و صناعت و جمیع
انواع اکتساب زیادتی آنچه تذکره کرده از برای سال از خوراک و غیر آن زیادتی
منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و بیمه و پوشن کردن یا
آوردن و فروختن و سفالی کردن و اجیر شدن حتی عبادات و تعلیم اطفال
تلاف چیدن از صحرا و کنز نگین و عمل کوپی جمع نمودن و عملک و قاصد نمودن
و جعاله بر عملگی گرفتن اما مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و
صدقه مندوبه و چیزهای که بجهت یا بوجوبیت منتقل شود شخص و نماز و وقف و صدقه
که بسای خود بیاورد خانه و بے رحمت بدست آید در هیچ یک خمس نیست و لیکن
واجب است در شمار اینها و در نما مالیک خمس آنرا داده باشد و هم چنین در محض
زیادتی قیمت با دار بلکه زیادتی در عین بلکه در برج نیز اگر حاصل شود بدون قصد
اکتساب مثل آنکه اهل کی را خرید و مقصود او زراعت بود و نه فروش آنها یا اصلا
منفعت در آنما و نظر نداشت و بهم رسید یا مالے بارش بکس منتقل شود و بدون

در بعضی موارد و در بعضی موارد
خمس از آنرا گرفته میشود
منتقل شود و در بعضی موارد
کسب بجهت یا بوجوبیت
نماز و وقف و صدقه
بسیار است و در بعضی موارد
خمس از آنرا گرفته میشود

اطلاع او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه
چند از اجناس زکوی را بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آن گذشت و با
میشود بر او زکوة ششمین زراعتی است که زمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر چه
یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگردد و تسلط اخذ نیز قیمت از زمی
نیست و بلباب او بر منفعت و اون و فرق در این معنی است که اگر چه خمس نیست بلباب نیست بلکه میتواند
اخراج قیمت و جمع نماید خصوصاً هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقد
و مثل آن یا بعضی آنها باشد و هفتم مال حلالیست که مخلوط با مال حرامی شده باشد فصل دوم شرط
است در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمان یا از معا هدیه و در دوم بیرون
کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کردن و اگر داشتن و
امثال اینها و اگر چیزی از معا دن را تحصیل نمود و قصد اکتساب آن داشت قیمت
آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سوم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد
در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقد نیست در
نقدین و غیر نقدین مختیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد
از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤثر شرط
است و نصاب آن سه ربع انتقال صیرف نیست و فرو رفتن در آب هر چند بدون
آن نیز خمس تعلق میگردد لیکن از داخل و منافع مکاسب است و در پنجم آنکه
از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج مقبره است میانه رو
بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد در خود
زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در

این اقسام است
نشود و اینها

اخراجات سال قیمت کینز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس سکن
 و خت خواب آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است و جمیع اینکه لایق بحال
 شخص باشد و در آخر سال باید خمس آن را و امثال آنها را داد و از جمله اخراجات است
 صدقات خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج
 مستحب و در آنما سیاه روی و بی اقامت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفرو
 از آنجا خلاست آنچه ظالم میگیرد بفقیر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آنسال مخصوصا
 خسران و در یک تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله نمونه است
 تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد ولیکن احوط
 اخراج خمس آن نیست و هم چنین از نمونه است آنچه بر او لازم شود و بنزد و شبیه
 آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آنسال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود
 آنچه در سال آخر به هم رسد داخل نمونه آن سال است و اگر در آنسال معذور شود
 از رفتن محسوب نمیشود و چنانچه اگر تاخیر نماید بعضیان بر او محسوب است و دین
 و خسران در آنسال از نمونه است و هم چنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء
 آن حاصل نشد مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود و بدادن
 و تأخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این تقدیر از نمونه
 محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمیه تعلق گرفته باشد
 و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد و هیچیک بایست صرفا اخراجات
 شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او تواند بگذرد و از غیر منافع مکاسب و فزاید
 مثل االرئی و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال

[illegible]

سال قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه و از دویم جایز نیست
ابتداء سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب بخشش این قسم
نصاب بدهد انحصار سال لیکن جائز است تاخیر تا آخر سال بلکه احوط است بکلمات
سائر اقسام که وجوب در آنها فوریت و تاخیر تا آخر سال جائز نیست و در هفتم معتبر
است چه روزی بود که بخرام مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد
باید روشو و مالک و اگر مالک را نداند مقدار آن شاید از اخبار یا سالی مالک باید
اقتضای نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسا و آن
بهر باب و احوط و حاجت باذن مختار باید ادا نمود لیکن احتیاط غلبه است
و اگر بداند مالک را نداند مقدار را واجب است ادا نمود و بر این تقدیر لازم
می آید سیل اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود
نگذرد یا سپید و و هم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس
و نحو آنست و در آن دو فصل است **فصل اول** در قسمت خمس و آن بخش
قسمت میشود سه قسم آن از امام و آن درین عصر متعلق بحضرت صاحب الامر
است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است **فصل دوم** در شرط
است در وقت خمس نیست بنحویکه در زکوة گذشت از مالک وکیل یا وصی او مگر را آنچه
ذقی میرسد از زمین که از مسلم خریده است و باقی احکام نیست بنحویست که در زکوة
گذشت و لازم است تعیین اگر معتذر باشد در زکوة او خمس از مسلم لازم نیست
امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس تعیین نمود و قبض تعیین
مجتهد و او جائز نیست عدول از آن نیست نموده بود بغير آن و شرط است در احتیاط

غیر از امام اینک اثنتی عشری باشند و اما عدالت شرط نیست و هم چنین شرط است
 که از اولاد ما ششم که جسد پیغمبر است باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب باشند
 و کفایت نمیکند از اولاد برادر ما ششم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از
 طرف مادر و نه از انساب زن و ولد شنبه را خمس نمیتوان داد و شرط است در
 یتیم فقر و در این سبیل در بلایه خمس بگیرند و در غیر آن بلد هم چنانکه در رکوع گذشت
 و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است و جایز نیست زیاده
 از مؤنه سال فقیر اوسادات و ایام ایشان دادن چنانچه جائز نیست این سبیل
 از ایشان زیاده از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است
 و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در میان
 سه امام و غیر امام و جائز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بار بآب آن و اما
 سه امام اختیار آن با مجتهد عادل است و مصرف آن تقسمه اخراجات سادات است و اگر
 ممکن نباشد رسانیدن ب مجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جائز است
 که خود یا عدول مؤمنین از باب تذکری سادات بدین حد ششم در بیان سائر
 صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بذر یا عسل
 یا عین یا کفاره بر عین یا کفاره بر کسب واجب شود و حکم اینها بعد ازین مذکور میشود
 ولیکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در
 چیز داری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف و مال و نیت قیوت و ایجاب و قبول
 هر چند فعلی باشد و قبض یا ذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحق
 و جائز نیست پس گرفتن تصدق و انفضال در آن مخفی دادن است مگر آنکه ششم

شده باشد در میان مردم بهتر که مواسات یا آنکه قصد اظهار متابعت نمودن
 مردم باشد و او اما در تصدق واجب با فضل مخفی نداشتن است و سنت است
 ابتدا بخیه دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر بجا نیست یا بطلیم و سنت است
 بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در راه رمضان و بر اقارب خود و خاصا
 ایتم ایشان و بر بنی هاشم خصوصا عسکریین از ایشان و سنت است تصدق
 نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه و در راه رمضان و بدست خود دادن
 خصوصا از برای ارمین و ارم نمودن درین بلکه غیر ارمین نیز فقیر را که دعا کند از برای
 او و سنت است بدل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از
 برای تصدق کردن برگزیده اموال را و مساعدت نمودن بر رسیدن تصدق فقیر
 و سنت است تقبیل نمودن و پند و دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن
 چیز را که تصدق نمود و بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار احتیاج و فقیر بگوید
 است کراست و سوال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سائل و بجا
 است تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجح است خصوصا هرگاه خویش شخص باشد
 و هم چنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و بجا نیست زکوة گرفتن بر
 بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان
 صدقات واجب غیر از زکوة از مندورات و کفارات و نحو آنها هر چند احوط گرفتن است
 بلکه ندان است هر چند اقوی جواز است و اما صدقه مندوبه جایز است مگر
 و دادن بایشان بے اشکال مقصد چهارم در رسوم و آن امساک امور
 است که می آید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یک

سنت
 مستحب
 است

اوقات چند سیه میباشد که خواهد آمد و مطالب متعلقه بآن در فروع چند بحث
 فکریست و بیست و یکم است **اول** در بابیت و شرائط و کیفیت و احکام آنست و
 در آن چند باب است **باب اول** در بیان شرائط و لواحق آن و در آن
 فصل اول در شرائط و موجب و محتات شرط است و در موجب
 روزه چند چیز اول در وقت بلوغ و عقل و عدم مسافر بودن و بفریضه که نماز و آن
 قصر است چه ارم مسلمانی از مرض بلکه جمیع مضار یک به ترشد شخص سبب آن باشد
 و عسری یا عوقب محترمی یا از تله چیز است که حفظ آن واجب باشد یا از شقت قبیح
 که نتوان تحمل آن شد عاقلان و عقلانیان و عسری یا عوقب محترمی که غالب بر عسری باشد
 است عسری یا عوقب محترمی و نفاس و شرط است و در محتات روزه نیز چند چیز اول
 آنچه شرط است در وجوب اگر بلوغ که از طفل میزچه دختر چه پس روزه هیچ است
 و واجب نیست در عدم مسووم ایمان و اسلام چهارم آنکه آن زمان قابل باشد آن
 بر سر روز و شب و فصل و غیره و احتیج نباشد زمانی که گنجایش یک ماه و یک روز داشته
 باشد باشد و در یکگز و ماه متکلیف واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن
 وجوب نیست و در آن پس اگر روزه بخیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نمایند
 بر آن چه سبب است و در ماه رمضان بخیر آنکه کسی که روزه سنت می خواهد بگیرد
 احتیاج دارد و در آن بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و نحو آن در وقت او نباشد اگر
 احتیاج از غیر نباشد و اگر استیجار باشد یا که مطلق تحمل ضرر ندارد و سنت هم از آن
 بر استیجار و غیره و در وقت مستحبی را ما در واجب موسع اذن معتبر نیست
 بلکه نماز است ضرر ندارد و مراعات احتیاج اولیست در آن و شرط است و در محتات

روزه مستحب از قرض عدم نمی پذیرد و در خصوص با تألم ایشان به ختم اجتهاد و تقلید در حکم روزه که شیخ اجماع بعمل بیاورد و در جزو آن باشد آن اگر از جملة ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هر گاه علمی باشد ضرورت نیست در آن تقلید پس اگر سهل از کار گذارد و از مثل روزه نکند و ترک در روز روزه را نداند یا نداند باید از کسی که نباید اعتماد و با و نماز و مساک بخوند که کفایت در امتثال روزه نمیکند و هم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست امساک نموده باشد چیزی قضای او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه دعا و چه غیر اینها همین که بدانند که حرام نیست و مطلق شود بر قیوس با استحباب از یکی از عسلای شیعه یا حدیثی در استحباب آن بنیاد یا قول بوجوب باشد با اطلاع بر عدم وجوب آن از جهت کفایت در جهان فعل آن میکند و ازین بایست است آنچه رکتب شیعه باشد از سنن اما بشرائط مذکوره و احتیاج به تقلید در خصوص آنها نیست بهر جهت است پس واجب نمیشود روزه و صحیح است بدون چیزی از شرائط وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای روز و شب بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغیر دادن پنبه و نحو آن هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه مؤتلف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که غسلهای روز است و هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت در صحت روزه و اما غسل شب آینده و خلل در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات آنست نیز و هم چنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون بیند شرط نیست

حقیقاً اجاباً
باعتبار
بوجوب عبادت
باعتبار
از آنست که
در روزه
خوبست و در روز
نماز و غیره
آورد و از آنست که
غسل بر او واجب است

در روزی که برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روز نیست
 هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر برای نماز ترک شود روز و باطل است و
 شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بطالع غیر و فرق نیست در شرط بودن غسل
 در بیان کثیر و متوشتط و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از هر حیض صحیح نیست
 روزه اگر مستمر شود و معتبر است و ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت
 میکند و احتیاط احسن است و کفایت در حصول ظن آماره یا تجربه یا قول کسیکه مفیدین
 باشد قولی و هر چند از کافری باشد و از ساقی صحیح نیست روز و واجب اگر سه روز و یک
 هدی و پیچیده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
 آفتاب عدا و روزه که ترک کرده باشد گرفتن آنرا در حضور و سفر و دیار سفر و نماز صحیح است
 و اما در روزی که در غروب قول بکرات مکرر سه روز و بدینه از برای حاجت خالی از غفلت
 نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرد صاحبان اعذار سابقه مجزیه نخواهد بود و از
 ایشان در واجب است برایشان قضا اگر مسافر یا کمال حکم باشد پس مجزیه نیست از روزه
 آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در آن روز و بکسر واجب است افطار
 نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بکمال یا ندانند بودن چیزی را سفر
 قصص و هم باید افطار کند عارض نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی
 از روز هر چند تعلیل پیش از غروب باشد یا منقطع شود و لمحه بعد از طلوع فجر و واجب
 نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و در آن روز تمام کردن روز و لیکن
 مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار کرده باشد و بالغ شود و باینکه احوط
 در آن عدم ترک است مطلقا و باینکه اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چهارمین

در روزی که برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روز نیست
 هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر برای نماز ترک شود روز و باطل است و
 شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بطالع غیر و فرق نیست در شرط بودن غسل
 در بیان کثیر و متوشتط و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از هر حیض صحیح نیست
 روزه اگر مستمر شود و معتبر است و ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت
 میکند و احتیاط احسن است و کفایت در حصول ظن آماره یا تجربه یا قول کسیکه مفیدین
 باشد قولی و هر چند از کافری باشد و از ساقی صحیح نیست روز و واجب اگر سه روز و یک
 هدی و پیچیده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
 آفتاب عدا و روزه که ترک کرده باشد گرفتن آنرا در حضور و سفر و دیار سفر و نماز صحیح است
 و اما در روزی که در غروب قول بکرات مکرر سه روز و بدینه از برای حاجت خالی از غفلت
 نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرد صاحبان اعذار سابقه مجزیه نخواهد بود و از
 ایشان در واجب است برایشان قضا اگر مسافر یا کمال حکم باشد پس مجزیه نیست از روزه
 آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در آن روز و بکسر واجب است افطار
 نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بکمال یا ندانند بودن چیزی را سفر
 قصص و هم باید افطار کند عارض نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی
 از روز هر چند تعلیل پیش از غروب باشد یا منقطع شود و لمحه بعد از طلوع فجر و واجب
 نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و در آن روز تمام کردن روز و لیکن
 مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار کرده باشد و بالغ شود و باینکه احوط
 در آن عدم ترک است مطلقا و باینکه اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چهارمین

است حال دیوانه و بیوشش اگر زائل شود و یوانگی و بیهوشی از ایشان در آن شبی روز و اما این
 مسافر پس اگر بر طرف شود مرض و حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار خود باشد پیش از آن
 واجب نیست بر ایشان روزه و صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان
 تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در آن شب و روز پس میضطر فطار کند چه پیش از
 زوال و چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید
 چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن
 احوط آنست که سفر نماید پیش از ظهر و اگر در صورتیکه نیست سفر را در شب نموده باشد هرگاه
 نیست نکرده باشد در شب تمام نماید روز را و قضا کند و در پیروزی و پیروگاه نماز نشوند از
 روزه گرفتن چه معتذر باشد بر ایشان روزه چه شفق افطار نمایند و هم چنین است حکم کسی
 صاحب دردی است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لیکن در جمیع
 است بر یک از آنها در صورت مشقت خوردن روزه بر ایشان تصدیق نمودن آن هر روز
 بعدی از طعام و شرط است علاوه بر این در اخیر یاس از خبر از مرض و واجب نیست قضا
 بر مرد و زن پس مطلقا چه بر ایشان آسان شود و روزه گرفتن بعدیانه لیکن در صورت
 اول احوط قضا کردن است و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر ببرد از مرض از برای
 او حاصل شود و برین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب
 نیست اگر بر او حاصل نشود و جائز است بر آن که آب سیر بخورد و هم چنین واجب است
 افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که قضا حال و نزدیک باشد هرگاه بترسد بر خود یا
 بر فرزند و شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی و هم چنین زنی که شیر میدهد طفل
 را و کم باشد شیر او و بترسد بر طفل یا بر هر دو چه از تشنگی و فرقی نیست در میان آن

در این باب
 در بیان شرائط و لواحق آن
 از اید

بهرستند بر شنگلی یا گرسنگی طفل یا ضربه بر یک تصدق نماید زن در عودن هر روزی بهتر است از
 طعام و قضا کند بعد از شوال عذر و فرقی نیست در دفعه بیان مادر و مستاجر و سبیه و غنیمت
 و زوجه و طفل میان و لذیسی و رضاعی و محال زوجه چهارم زاده و سرگناه ممکن باشد بدست زنی
 موصوفه اربعه فقره از طفل روزه را نمیتواند اذیاء نماید و لازم است که تصدق از مال و منی باشد
 و اگر بخت نکو کرده که بایست اخطار نماید بر روزه را بگیرد روزه ایشان باطل است و بسقط
 تقضی است در جای که قضا اشتراک باشد بآب و وهم در بیان حقیقت روزه و در آن
 چند فصل است **فصل اول** در زمان روزه اول وقت آن از طلوع فجر دوم است
 که باید ترک نماید از آن وقت اسیر اگر خواهد آمد بگرجا که باید ترک کند از پیش از صبح
 هرگاه زمان وسعت ندارد از بر است آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جاف است استئنا
 و آخر وقت آن بنابر احوط و احوط بطرف مشرق حجره مشرف است و از سمت راست نشستن
 آن فصل دوم در نیت روزه بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله
 و تعیین آن هرگاه تعیین نباشد و اما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطا و غرور است
 و ترک آن مبطل روزه است چه بر وجهی باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر چه بعد معلوم
 شود که آن ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان که
 اساک میکنم از اسوریکه می آید قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بدانکه ماه
 رمضان است و اگر نه اندر روز دیگر بدین نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از
 ماه رمضان بود کفایت میکند و مستقط قضا خواهد بود و مثل رمضان است در این حکم
 و در عدم حاجت تعیین یا علم بآن نذر معین و عمد و یمن و استیجار و اما کفالت و نذر مطلق
 در روزه مفروض محتاج است تعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جز آخر

مسئله حکم است
 عالم از شاک است
 در بیان
 چنین نذر است
 فصل از نذر است
 در بیان

آن نباشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق دائمی بر اسمک مخصوص در زبان
 مخصوص بیاواید و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن و تحصیل
 اول فجر و نه تعارف فجر اخطا نمودن صورت روزه را در زمین و اگر ترک نماید عذر آنست را
 تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه کفاره و هم چنین باطل است
 روزه هرگاه در شب نیت کند که فردا انظار میکند و هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا عمل
 بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضروریست هر چند از فعل جماع باشد
 اینها که ذکر شد در روزه واجب محتمل است مثل رمضان و نذر معین و حال اختیار
 و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزه اول ماه رمضان است یا آن
 روزه روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
 نیت باقیست تا بظهر و واجب است بر کسی که علم هر ساند بوجوب روزه آن روز یا
 بخلافش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطل است و اما بغير
 روزه معین واجب از قضا روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزه واجب پس
 جائز است تجدید نیت در آن تا به زمان در وقتیکه منافی بعمل نیارده باشد و روزه او صحیح
 است و بظهورش نوت میشود وقت آن و آنرا در مندوب پس جائز است نیت
 نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت
 نمیکند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چه بیک روز و چه بیشتر و جائز است در
 اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید و اکفا بآن نماید یا در هر شب
 نیت علیحده نماید هر چند احوط اکفا نکردن باطل است و منعقد نمیشود در ماه
 رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضور و نه در سفر و نه واجب باصل شرع

و نه بنزد روح آن و نه قندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش
 نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در روزی که غیر آن بمجهل باشد بواسطه
 نماید آنرا و کفایت نمیکند از آنچه نیت شده است و در حکم آنست عهد و عین و سنت است
 روزه روزی ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است یا از رمضان
 و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید بیان
 روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت
 روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و مفطر بر یعل نیامده باشد تجبید نیت کند و آن
 مخیر نیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است اساک کردن و قضا
 گرفتن عوض آنرا اگر نیت روزه کند و غافل شود از آن در روز یا بخوابد در روز یا فراموش
 نماید روزه را در روز بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است و همچنین است هرگاه
 نیت مفطر نموده باشد در ثانی حال در یکی از صورتی که کوره و افطار نگردد باشد بخلاف آنکه
 اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریاء بخیر نیت از آن نماید روزه آن باطل
 است و اگر طفل تجبر ببلوغ برسد پیش از ظهر تجبید نیت روزه را و روزه او صحیح نیست
 بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بر تلوغ برسد مخیر نیست از روزه واجب و نه واجب است بلو
 قضا فصل سوم در بیان آنچه باید از آن اساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل قیام
 بر حیات و شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر قیام بر حیات از آنچه می آید
 از محرمات که اگر بفعل آوردند روزه باطل میشود و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و
 آشامیدن که هر یک بنفسه روزه و موجب قضا و كفاره است مطلقا چه معتاد باشد
 یا کمال مثل نان و آب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگریزه و فشرده درخت چه خوردن و

در حکم اساک است
 نیت شعبان کرده
 قضا از رمضان
 شک از رمضان
 است بخیر نیت
 رمضان نماید و روزه
 اش صحیح است
 و سابق معلوم شد
 و اینها صحیح و قضا
 است و اینها صحیح
 است اگر نیت
 بنزد روح آن و نه قندوب
 روزه را در روز و شب
 از آن مخیر نیست
 نیت شعبان کرده

چند آشیان این آنهاست خوردن باشد و چه غیر شکار و نه باشد هر چند ماکول و مشرب و بیستافرو
باشد مثل فرو بردن بقیره غذا اگر درین وند آنها میماند که آن مبطل است نیز اگر سو افرو
برو باطل نمیشود هر چند متعذر باشد و خلل کردن و لیکن احوط خلل کردن است چنانچه احوط
قضا نمودن است هرگاه خلل نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هر چند طعم هم
رساند از مثل قندران یا مسطکی بشرط آنکه چیزی از اجزای آنها در آب دهن یافت نشود و وقت
نیست در آب دهن میان آنکه فرو بر و بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو بر و لیکن در
دوم ترک او ^{ست} است و هم چنین در فرو بردن تمامه و نخاع هر چند منقطع بودن آنها
خلاف ظاهر است ^{ست} و اگر پیرون آورد آب دهن یا نخاع یا نخاعه را و فرو بر و مبطل است
و هم چنین است آب دهن و مضر نیست بلیدن انگشت بجهت رفع غش و غیر آن و هم چنین خائیدن
طعام بحسب طفل و دانه و نان و حلق مرغ و کبوتر و خوان نمودن و رسیان دبال و چیدن
نمک آتش و اشال آن ما و اسیکه عدا چیزیه فرو بر و احوط و او لے ترک این امور است
بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع طلب
نمیشود روزه هر چند بحسب غرض میجی نبوده باشد و لیکن احوط ترک اخیر است و جائز
است مضمضه کردن از برای روزه و از هر چند بحسب خشک شدن باشد و لیکن افضل
ترک آنست در غیر وضو و کرده است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از وضو
سه مرتبه آب دهن بیند از دو هرگاه کسی مضمضه کند و آب بحلق او فرو رود و پس اگر عدا فرو
برود روزه باطل است و موجب قضا و كفاره است و اگر عدا نباشد پس اگر در وضو نمازد اجبی باشد
بر او چیزی لازم نیست و هم چنین است اگر بحسب عدا و یا از آله نجاست بکشد یا آنکه
بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر در وضو نافله باشد لازم است قضاء آن و هم چنین است

بلکه احوط است
بمشیت و فضیلت احوط
است از سایر چیزها
معتد به آنست

اگر مضمقه را بعنوان عیث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما
استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و در حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن
آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی چوب تر بلکه سنت است مطلقا و
لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک میکند و اگر بیرون آورد
آنرا قوی و غیره و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچوب برسد و مفسد نیست و
هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچوب برسد یا امر فایده ای را که چیزی را بیرون نهد مثل نمره
که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که
وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم حجام کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه
موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بعد و چه در فاعل و چه در مفعول چنانچه
مفعول مرد باشد چه انزال شود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم
شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و
نیت او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نیت بدی
و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره و احوط الحاق نمودن قاطعه
در سایر علیها السلام است باین معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب
بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیای
ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی
سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

اگر مضمقه را بعنوان عیث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و در حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی چوب تر بلکه سنت است مطلقا و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک میکند و اگر بیرون آورد آنرا قوی و غیره و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچوب برسد و مفسد نیست و هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچوب برسد یا امر فایده ای را که چیزی را بیرون نهد مثل نمره که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم حجام کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بعد و چه در فاعل و چه در مفعول چنانچه مفعول مرد باشد چه انزال شود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و نیت او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نیت بدی و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره و احوط الحاق نمودن قاطعه در سایر علیها السلام است باین معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیای ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

و نه در میان روزه واجب و مستحب و در فساد و نه در میان آنکه دفعه عوفیه سبب زیر آب کند
 یا نه مگر آنکه هر چه در وقت زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که این
 تقدیر حرام است و نه مضطر پس اگر سیر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل
 است اینها همه بر تقدیر محذور بودن ارتماس است و اما اگر سیر و ارتماس نماید باعث نشود
 روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سیر متذکر شود و مبادرت نماید به بیرون آوردن
 آنرا آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا و آب غصب صحیح
 است روزه آن و باطل است غسل آن ششم رسیدن غبار بجلای و حد آن خارج خاد
 نقطه در است و آن موجب قضا و كفاره است چه غبار هلال باشد مثل آرد یا
 حرام مثل خاک هرگاه خود پیرساند آنرا بجلای یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن
 باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار باشد و حفظ نماید از وجود بخلاف آنکه هرگاه
 حفظ نماید از خود بخوبی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار بجلای او داخل شده است
 ضرر ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
 آن و جمعی لحاق نموده اند بباردود و بخار است که غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه
 خالی از قوت نیست هفتمی کردن دان موجب قضا است اگر بعد از اختیار واقع شود
 و اگر به اختیاری نماید بر او چیز نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد
 و لکن مقصد روزه و است و در درستی کردن بصورت عرفی است پس نیست ازین
 با بیرون آمدن هسته و گرم و خواتنا و هم چنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بجلای و برگرد
 مضرت نیست و اگر در قضا بودن بیاید باید آنرا بیزد و اگر عذر و برود قضا و كفاره واجب
 است بر او ششم استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغير جماع و واجب میشود

در وقت سیر در زیر آب
 و اگر آب غصب صحیح
 است

بآن قضا و كفاره هم چنین است چنانکه سبب انزال بشود عاده هر چند قصد انزال بآن نشود و اگر
 قصد انزال داشته باشد بقتل و منی بیرون نیاید آن مفسد روز نیست باشد لیکن آن فعل حرام
 است و اگر نیت کردن در گاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه نیت او خروج
 منی باشد موجب قضا و كفاره میباشد چه بکمال باشد چه بجزء و الا لازم نیست قضا است و نه
 كفاره و هم چنین است حال گوش دادن بعد از زنی و سخن آن و تحمیل جماع و نحو آن اگر
 باعث خروج منی شود تمام حقیقتان بهایع است بدون ضرورت آن حرام و مفسد روزه و موجب
 قضا و كفاره است و بجا دیگر است لیکن احوط ترک است و تم بقا سے بر جنابت است
 عمد آنا بطاوع فخر چه جنابت بهم رسیده باشد باقتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه
 و موجب قضا و كفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضا سے آن ثابت است
 نه در جمیع اقسام روزه حتی در حدود مستحب و مثل بقا بر جنابت است بقا بر حیض و نفاس
 و استحاضه و لیکن ظاهر بیرون قضا است در اینها نه كفاره و مخصوص است حکم اینها
 بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضا سے شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا بر اینها است
 مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت واجب نیست
 و مثل بقا بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردید آن یا
 خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
 و اگر عازم باشد و بخواب رود تا بصبح كفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا بر او لازم است
 و این خوابی خواب سابق بر آن پیچ یک حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دوم
 است و اگر دفعه سوم بخوابد قضا و كفاره بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد
 و مثل نود تا نشت است نود و اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح

اگر نیت قضا باشد
 بجنابتی که از نیت قضا
 نیست

یا متردد باشد غسل نمودن و محصل نه نمودن و اما اگر غافل شود از حیثیت یا از غسل پیش از صبح یا از آنکه شب روزه است کفارہ بلکه قضا بر آن واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یک از جنب غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح است هر چند تعیین آن اشکال است باقی مانده در مقام چند بحث بحث اول آنکه آنچه مذکور شد که بطل روزه است در وقتی است که بعل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیاناً فعل مفسد بعل آورد و روزه او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لیکن فراموش کرده باشد که چیز باطل میکند روزه را و آنرا بعل آورد و فساد آن بخوبی جائز است و هم چنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد داراوه فعل منتهی می از او واقع شود مثل آنکه پیشه پرواز کند در حلق او داخل شود و داخل شود و غبار غلیظ در حلق او و محلی که احتراز از او ممکن نباشد و هم چنین هرگاه بیفشند در حلق او چیزی که یا این قدر بزرگند او را که به اختیار ربوبی قصد شود و بخورد و اگر آنرا برسانند بر ضرر بقسین یا عیال یا مال یا برادران دینی او بخوبی که لایق بحال آن نباشد تحمل آن و قرآن شهادت بدید که اگر غفلت نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است و قضا بر او واجب است مثل تقیة از مخالفین و اگر شک داشته باشد در آنکه چیز باطل روزه است یا نه مثل آنکه محمد است و ممکن میشود او را فهمیدن حکم آن یا مقلد است و دست آن مجتهد نیست یا جز نیست آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا اشکال است چنانچه عدم وجوب کفارہ ظاهراً است و لا باطل پس اگر مفسد است روزه او باطل است و قضا بر آن واجب است و کفارہ و اگر غیر مقصود است بر او کفارہ و قضا نیست بحث دوم در بیان مفسد است که حرام نیست از یکاب آنها و لیکن موجب قضا می شود و یا

چند چیز است از انجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آنکه جائز است تا یقین
بطلوع صبح ندرد ولیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او واجب است نه کفای
و اگر بلا غلطه تفحص نماید مطمئن شود بباتی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و تفحص اول است حکم بهت
بر تقدیر تفحص نمودن پیش از رمضان واجب معین و نیز از انجمله است اعتماد نمودن
بر قول یکیک خبر و دیگر که شب است و بآن مطمئن شود و منطقه بقول او هم رساند و مفطر
عمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند قضا
بر آن لازم نیست و از انجمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شومی میکند
یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا
نه کفاره بچش سوهم حرام است روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه
در بعضی آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و غیر معین و جائز است
افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضا شهر رمضان باشد چه غیر آن
و قضا چه از روزه باشد چه از غیر چه بر وجه تبرع باشد چه بر وجه لایب و چه بر وجه
استیجاره مکرره است افطار نمودن بعد از زوال و غیر قضا شهر رمضان و در آن حرام
هست و لازم است کفاره بنا بر ظاهر و اگر مضیق باشد وقت قضا معین است اتمام
آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال بکتر میشود و کفاره بکتر
موجب آن اگر واقع شود در ایام تعدده و اگر در آیه ماه رمضان افطار کند و بعد ثبات
شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مردی سخن خود را اگر نماید بر جمل و مرد
صائم باشد و واجب است و کفاره بر نزع و اگر در آن اطاعت شود بر نهموده شهر

۵۷
 حضرت قاضی است
 ۱۲ میرزا علی
 یوسف خان
 قاضی
 ۵۶
 حضرت قاضی است
 ۱۱ میرزا علی

واجب است بر هر یک یک غاره بحث چهارم در علامت دخول ماه رمضان و
 آن چند چیز است اول دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه گاه
 یقین داشته باشد و دیدن هر چند دیگر ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر
 شعبان که در آن صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و هم
 چنین هلال شوال معلوم میشود و گذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سوم شهادت
 عادلین هر گاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدین بدین و در وقت
 نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر چند حاکم شرع
 بر نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه رؤا و
 ایشان چهارم شایع است باینکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود و آن هلال
 با حصول علم باینکه با حصول ظن ستانم بعلم بحث پنجم آنکه شرط است در وجوب قضا
 باو غ و عقل و ایمان و اسلام سپر واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر
 مگر آنکه او را ک نمایند آنرا اول صبح صادق را باشد الطوائف و انفسا پس واجب است
 بر هر یک قضا و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که
 روزه را فراموش کرده باشد و کسی که ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم
 قیام غیر روزه مقام آن و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند
 روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه
 شب شب روزه است واجب نیست بر آن قضا و هم چنین واجب است قضا
 بر مرد و عیال باشد چه فطری و واجب نیست بر سخی و نر بر سر فرق اسلام که حکوم
 کفرند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا از اهل سلسله رسانند

در بیان این باب
 از کتاب

باشند بآن بنا بر مذکور خود بر چند بنا بر مذکور شیعه صحیح باشد و وجوب قضا فوری نیست و
 مستحب است تابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یک سال بگذرد یا بیشتر
 لیکن سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از کسی که روز قضا و روزه واجب باشد مگر آنکه
 قادر باشد بر واجب که جائز است بیان ذکر سجده سهواً اینست بِسْمِ اللَّهِ
 وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ طریقه نماز احتیاط
 باید آهسته بخواند و سوره هم ندارد و وقت تند خفیف بخواند و سلام و هر طریقه تشهد
 خفیف آشهد أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَحَمِّدْهُمُ
 بِنِكَاتِهِ كَأَمْثَلِ الرِّسَالَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الصلوة عماد الدين وحيثها معراج المؤمنين بالقول
 والسلام على افضل لقائهم والراعيين والساجدين محمد وعترته الطيبين
 الطاهرين واللعنة على اعدائهم ما دامت السموات والارضين و
 بعد انچه معلوم ميشود از فتاوى حجة الاسلام و قدوة الانام جناب حاجي ميرزا محمد حسن الشيرازي
 و امير طلبة العالي النجفي كه مكلف قبل از شروع در نماز مسائل ضرورية مهتمه عامه البلاى آنها را بداند تا
 در وقت عمل و ترنزل نبوده باشد و دانستن مسائل مهمه ضرورية از كتب مفصلة بعضى مشكل
 بودند اين اقل المساءات و الطلبة حاجي سيد مهدى اليزدى النجفي اين مسائل را از كتاب نجفة
 و مسئلة انتخاب نموده در خلال اين اوراق جمع نموده از براى آسان بودن ضبط آنها بر مومنين اين
 كه ارتفاع الشان باعث عفو معاصي اين عاصي شود و الله الموفق والعين مسئلة شخص مكلف بايد

احکام خدا را یا با جهاد یا بتقلید یا با احتیاط عمل کنند و صورتیکه احتیاط مستلزم تمکیر از باشد و الا
 معین است از برای او تقلید و در مسائل ضروری و اتفاقی علماء و اجماعی اصحاب و علماء تقلید
 ضرورت نیست و مجتهدی که باید مردم تقلید ایشان کنند اگر جمیع مساوی باشند در جمیع جهات
 شخص مکلف مخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان اعلام افضیه
 و ادب و دلقه و اولی و ثنوی باشد معتین است تقلید او و طریقۀ اخذ مسائل باید که شخص
 یا از خود مجتهد نشود یا از دو عادل بشود یا از یک عادل یک را وی باشد یعنی مسئله را خود از مجتهد نشیند
 باشد و نقل کند یا کتابی که خواطر جمیع باشد که این کتاب غلط نیست و صحیح است **مسئله**
 مقدمات نماز شش است اول طهارت و آن عبارت است از وضو و غسل یا تیمم بلان و آن دو
 دوم از اینجاست از بدن و لباس سوم سر و صورت چهارم وقت شناختن پنج قبله شناختن
 ششم جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی یک خسته چونکه دستن مقدمات
 موقوف است بر شناختن نجاسات و مطهرات پس بدان سطرات چند چیز است اول آب
 مطلق چه که باشد چه جاری و چه قلیل پاک میکند هر نجیسه را که قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور
 است در محل خودش و دوم آفتاب است و آن پاک میکند زمین را و هر چه غیر منقول باشد
 مثل درخت و گیاه و اشغال آن مثل دیوار و سقف و در و پنجره تا بیدن بر آن در حالتیکه
 تر باشد و آفتاب خشک شود سوم زمین و آن پاک میکند تمامه و چه چکه و فعلین را براه
 رفتن یا بمالیدن بر زمین همیشه که عین نجاست بر طرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر
 پا نزده ذراع است اگر بجز بر طرف شود چهارم استحاله به تبدیل شدن حقیقت نجس یا
 مانعین حقیقت چیز دیگر مثل سنگ که در خاک زار افتد و خاک شود و هر چیز نجیسی که بسوزد و پخته
 شود و در زغال محو احتیاج است پنجم اسلام و آن پاک میکند طرقات کافرا از آب و مانع

و دهن و اتصال آن در هم چنین آنچه متصل بدن او باشد از سوی و ناخن و دندان و هرگاه اسلام
 بیاورد پدر و مادر و فرزند و صغیر پاک و کبیر می شود و تبیقت ششم که شدن و آن در آب انگور جویده است
 که نجاست آن بسبب جوئیدن باشد پاک می شود و بی طرف شدن و ولایت آن بعد از غلبه آن
 شدن با تش و در آفتاب غیره احوط اجتناب است هفتم انتقال است مثل خون آدمی و غیر
 او که بجزیم شپه و یک و پنچش و کینه که منتقل شود و عرفا از خبر آنها محسوب شود و انقباب نیز مطهر
 است مثل سر که شدن شارب و اشال آن هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل باطن داغ
 و چشم گوش و دهن و کانی است در پاک شدن بدن حیوانات چرند و پرند زوال عین با تمام
 تطهیر علی الاحوط نهم استبرار حیوان جلال و تابع اوست استبرار انسان و آن حکم اجبارت
 و طوبت تشبیه بول و منی می شود و اگر استبرار نکرده باشد نجس است و استبرار و منی بول است
 و در بول مسجحات است بخوندن و در محل خود و هضم بیرون آمدن خون از محل و جگر کردن حیوان یا
 محل نحر ششتر بقدریکه متعارف است از آن خون رفته باشد آن حکم بظهارت خون باقی مانده شود
 و در سیم ز احوط اجتناب است یا ز دهم سنگ و کینه است نجاست آن که در محاش ذکر شده
 و بعد از آن غسل و آن پاک کننده است و طوبتی را که باقی می ماند بعد از نشستن در چیز یا یکو فشار
 و آتش است و از دهم غائب شدن مسلمان با علش نجاست و احتمال تطهیر از آن و
 استعمالش بجزیکه طهارت در آن شرط است شرعا یا عرفا بحسب حال غالبه مسلم در اینکه استعمال
 بعد از تطهیر است مسئله و نجاست اول و دوم بول و عاقل است از هر حیوانی که حلال گوشت
 نباشد و صاحب نفس سالک باشد یعنی خون جنده داشته باشد و فرق نیست در غیر ما کول اللحم
 آنکه انسان باشد یا حیوان حرمت آن اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان جلال سوم و چهارم
 خون یعنی است از هر حیوانی که صاحب نفس سالک باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام

گوشت باشد و خون کمتر از دهم نبلی مغفول است نه طایر پنجم و ششم سگ و توک صحرائی نه دریائی و
هم چنین اجزاء و طوایف و لطافات هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در آنها حاصل نکرده باشد
مانند موی ناخن آسانیم نجس است به قسم میته است از هر حیوانی که صاحب نفس سالک باشد گریسته
آدمی که نجاست آن پیدا از مرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از مرد شدن و بعد
از مردن نیز بنا بر احوط هشتم کافر است حتی اگر تدریس و نصاری مجوس و عجمین است حکم از آنجا
حیات و آنرا حاصل کرده یا نکرده باشد و اطلاق معرفت کافر آنست که انکار آئیت الهی یا رسالت
یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از او کفار است پیش از بلوغ
ششم شرب و هر مسکری که در اصل روانست هر چند نجشنگه و مشهور الحاق آب انگور است آن گره
غلیان بهم رساند و بعضی ملامت نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و احوط اجتناب است مطلقا
و هم فحشاء است و آن از جو بعیل می آید چنانچه بعضی ذکر نموده اند و معتبر در آن صدق اسم
است و در عرف عرب و هم چنین عرق شتر حلال بلکه مطلق حیوانات حلال است بنا بر احتیاط
یا از دهم عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول بیابت باشد یا بعد از آن خواه در زن
باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط و طی بهیمة باشد یا غیر آنها بلکه در وطی حایض و در زه
ماه رمضان و طهار قبل از کفاره اقوی اجتناب است و در آنچه معتبر است در غسل و
آن چند چیز است اول اینست باینکه بدانچه می کنند غسل بر دو قسم است ارتعاشی و آن یک دفعه
فرو رفتن بآب است بخوبی که جمیع بدن را آب فرا گیرد و موضعی از بدن نماند که آب پاو ترسد
حتی زیر مژه پا و ترقیه بخوبیست که در اینجا ذکر میشود و دوم شستن سر و گردنست و قدری
از شانه پا و سینه و پشت سر داخل کند و شستن سر و گردن تا یقین بقدر واجب بهم رساند و
آب را زیر موی سر و لیش برساند و هم چنین گوش و چشم و دماغ و دهن هر چه از آنها ظاهر باشد

سوم شستن جانب راست است و چیزیست از گردش و چیزیست از طرف چپ از
پیش رو و پشت سر داخل کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورت است بحد یقین
چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور که در شستن جانب راست مذکور شد و در این دفعه
نیز احوط شستن تمام عورت است بحد حصول یقین پنجم ترتیب یعنی اول سر و گردن بشوید
دوم شستن جانب راست سوم شستن جانب چپ است بنحو مذکور و ترتیب در غسل از تناسل
نیست چونما یک دفعه فرو رفتن در آب است ششم تحلیل آنچه در دست و پا بوده باشد از تناسل
و سوار و غیره تا هرگاه مانع وصول آب باشد مثل حرکت زیاد و چیزیست زیاد و بدین هفتم ظاهر بودن
جميع اعضا بدن است قبل از غسل از تناسل و ظاهر کردن بدن بعد از ازاله عین بدو مرتبه
از آب قلیل و فرو بردن در آب کثیر نیز دو مرتبه بنا بر احتیاط و بول در آب جاری یک مرتبه
کافی است هشتم سطلق بودن و ظاهر بودن آبست یعنی مضاف نباشد مثل گلاب و غیره و نجس
و شنبه نجس هم نباشد که غسل بهیچ یک از اینها صحیح نیست و بی حیایات باقیست نهم تمساح
بودن آب و مکانست یعنی آن دو غصبی و شنبه لغصبی نباشد که غسل در آن مکان و در آن
آب صحیح نیست و اعاده آن نماید که غسل او باطل است و هم باقیاندر بنیت غسل تا آخر
اگر تاسینه در آب باشد و بنیت غسل زیر آب رود کافیتست در غسل از تناسل و بیرون آمدن
از آب واجب نیست **مسئله** اگر کسی یک دفعه زیر آب رود بنیت سرگردن در دفعه دیگر بنیت
طرف راست و دفعه دیگر بنیت طرف چپ کفایت میکند در غسل ترتیبی و اما از تناسل مذکور شد
مسئله اگر کسی غسل کند و قصد دادن اجرت قاضی بطریق متعارف ندارد که بدین غسل باطل است
اگرچه بعد هم او را راضی کند باید غسل را اعاده نماید و اگر قصد دادن دارد و رفت و غسل کرد
و بیرون آمد و وجه با او نداد و غسلش صحیح است و شقوق ذمه است **مسئله** در واجبات و فرائض

نیت باینعتی که بدانند چه میکنند و نیت همان داعی بفعل است و بر انگیزاننده شغل است بجهت
عمل قریب الی الله و نیت شرط است در هر عملی و بدون آن صحیح نیست و قوم شستن روان
رستن گاه موی استرا از فرخ مجسب طول و مجسب خف فرو گرفتن انگشت ایام و وسط
از طرفین رو و قدری از اطراف بشوید بجهت حصول یقین شوم شستن درست است
است از مرفق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدری بالاتر از مرفق بشوید بجهت حصول
یقین چهارم شستن دست چپ است بخو یک در دست راست مذکور شد و آب که آرد
چپ زیاده آنده است بآن آب مسح سر و مسح پاست راست و پاست چپ را بکنند پنجم مسح
سر است از پیش روی سر بقدر مستی کافیست بمقدار سه انگشت افضل و بهتر میباشد و مسح
سر و پا از سر انگشتان تا بکعبین علی الاشرار الی المفصل علی الاحوط ششم ترتیب و موالات
باین نحو که اول رو را بشوید از اعلی فالاعلی بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ
مسح سر و پا و موالات از زمین رو یعنی پی در پی شسته باشد تفصیلی که هست بمقتضی تحلیلی و ظاهر
بدون اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در دست است از انگشت و زه گیر چه مانع حصول
آب باشد و اعضای و خطوط ظاهر باشد یعنی نجس یا متنجس نبوده باشد قبل از وضو و بدون آن
وضو صحیح نیست هتم نجس نبودن آب و مکان و مشبهه نجس هم نباشد و ظرف آب هم
اگر منجم است نجس نباشد و محل ریختن آب مطلقا نجس نباشد و هم چنین مضاف نبودن
آب مثل آب اندر و گلاب و غیره تا نهم از جمله اشراط وضو و وضو بی اثر است یعنی خود وضو خود
ساختن پس اگر معین بگیرد بدون محذور مضی و ضرورتی وضو او باطل و اعاده اولاً لازم است
ثانی که وضو از تمامی در رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتیکه این دو
تا سه آخر زیر آب کرده و بنیت وضو بیرون آورد از براسه درست شد باین وقت

فرو بردن زیر آب مسئله و اجابت تیمم اول نیت با نیت کبرانه چه میکنند و بداند که این تیمم بدل از غسل است یا وضوء بقصد تعیین احدی یا بحدیث مباح بودن نماز بجای آورد و قرینه الی الله دوم مسح کردن بر دو کف دست است از سمت نگاه موسی سر تا سر اعضاء یعنی داوود مسح جابین است و نیز باید مسح بر مسح کشیده شود نه عکس آن سوم مسح پشت است راست است بکف دست چپ از بند دست راست تا سر انگشتان چنانکه مسح نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست از بند دست چپ تا سر انگشتان پنجم ظاهر بودن اعضا است قبل از تیمم و با تمام اعضاء تیمم در حال اختیار تیمم هیچ نیست ششم تیمم با دست راستی اول مسح پیشانی کند و دوم مسح دستها و موالات باینکه فیما بین دو ضرب فاصله نشود و حقین در مسحات و پیوسته مانع نباشد فیما بین مسح و مسح سیم ظاهر بودن آنچه بر آن تیمم میکنند یعنی پنجس و ششصد پنجس نباشد و خالص باشد یعنی معاف باشد مثل آرد و غیره و فیما بین دست و آنچه بر آن تیمم میکنند مانع نباشد ششم مباح بودن مکان تیمم یعنی خیمه نباشد و مشتبه بقبسی نباشد و اما آن که ساینکه در حبس یا در مکان غصبی مانده اند و در وقت شکسته شدن چهره تیمم نمیتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ و غبار و گل اما باید گل را خشک کنند و اگر ممکن نشود خشکانیدن آن بر همان گل تیمم کنند اما تا خاک ممکن نشود بر خاک و بعد بر زمین و بعد بر برگ و بعد بر سنگ و بعد بر آرد و آخر همه گل است مسئله در نوافتن وضوء یعنی چنانکه شستن وضوء است اول بول چه با اختیار چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار دوم غلطی از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سوم جماع چه یا انزال باشد و چه بی انزال چهارم مستحاضا با خروج منی در بدن خروج سبطل نیست پنجم باو که از موضع معتاد خارج شود چه باسد باشد و چه بی عده چه با اختیار باشد و چه بی اختیار ششم خواب که غالب بشود

بر چشم و گوش بنوعیکه بچشم نم بیند و گوش نشنود و پوشیدن زانو خواست بر علی الاحوط هفتم
 مستی و بیهوشی بجهتیکه احوال خود را نفهمد هشتم منون یعنی دیوانگی بهر دو قسمش نهم حیض
 و نفاس و استسقاء مطلقا دهم مستیست پیش از غسل دادن او بنا بر احتیاط فصل
 در شرائط صحت مملو است مسئله اول غسل جنابت و غسل حیض و نفاس و استسقاء
 مطلقا دهم وضو بر سه محدث غیر جناب البیضاء صحت و شرعی بودن سوم تیمم بر سه فاقه
 آب یا ربغی که وضو و غسل ممکنش نیست چهارم سجده بر ایضه التَّسْجُودَ علیه یعنی ماکول و
 ملبوس و معدنی نباشد و در حال اختیار پنجم ستر عورت از براس مردان از ناف تا زانو
 علی الاحوط و از برای زنان همه بدن است الا وجه و کفین و قدین و احوط ستر باطن پیرین
 است ششم سیاح بودن لباس و فرش و مکان یعنی غصبی و شبهه لغصبی نباشد هفتم
 طاهر بودن بدن و لباس و موقع سجده تیر باید پاک باشد هشتم دخول وقت اگر نماز
 پیش از دخول وقت واقع شود باطل است نهم استقبال قبله اگر اختلاف بقسم مذکور
 در جنبه عمرا حاصل شود یا متدبار باطل است دهم نیت و بدون نیت بیح علی صحیح نیست
 بلکه شرط صحت است مسئله در لباس معصی که نماز در آن باطل است اول حریر و عن از برای
 مردان و لباس طلا بافی نیز برای ایشان و لباس زری طلائی از برای مردان و از برای
 زنان همه اینها جائز است دوم ستر عورت بنحویکه مذکور شد و شرط صحت مملو سوم
 لباس حاکی بدن و عورت از برای زنان و حاکی عورت از برای مردان نیز چهارم پوست
 حیوان غیر ماکول لکن بنیر از خز و سنجاب که مستثنی است پنجم حله ماکول لکن غیر مزی که بنزد
 اهل شریعت نجس است ششم شعور و برو سایر اجزا و غیر ماکول لکن مطلقا الا خز و سنجاب هفتم
 لباس غصبی و شبهه لغصبی بنحو مذکور در سابق هشتم لباس خون آلوده که زیاده از دهم

بغلی بخروا ملائحه و خون نجس لعین اگر چه کثیر باشد رتم محمول نجس غیر کلاه و بند زیر جامه و هر چه نماز بان تمام نشود احوط اجتناب است و غیر محل خود مسئله نماز های واجبی اول نماز یومیه پنجگانه که صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء دوم نماز جمعه شرطا آن سوم نماز عیدین باطل است آن چهارم نماز طواف اگر واجب شود پنجم نماز آیات که ماه گرفتگی و آفتاب گرفتگی و غیره ششم نماز میت و آن واجب کفایست هفتم نماز نذر و عهد و قسم هشتم نماز استیجار که اجبیه می شود نهم نماز والدین بر ولد اکبر مسئله واجبات نماز اول قیام و آن رکشت در تکبیر و الاحرام و تخطی بر کوع و دوم شیت و آن شرط است سوم تکبیر الاحرام و آن کنست چهارم قرات حمد و سوره و آن غیر رکن است پنجم رکوع است و آن رکب است ششم سجود و آن با هم رکب است هفتم تشهد و آن غیر رکب است هشتم سلام و آن غیر رکب است نهم ذکر رکع و سجود و تسبیحات اربع غیر رکب اند و هم ترتیب و آن غیر رکب است یازدهم دوالات و آن غیر رکب است و آن هم طایفه مسئله در منافیات نماز اول درائتای نماز چیزی خوردن و آشامیدن اگر چه اندک باشد مثل غذا ای پاست و ندان اگر صدق خوردن بر او بشود و اما خوردن آب و در نماز شب و تکبیر نبات تفصیل دارد و هم چهاردهم تکلم کردن که غیر قرآن و دعا و ذکر خدا بوده باشد و هم عین یک حرف که مانده معنی باشد مثل ق که بمعنی نگاه داشتن است و ی که بمعنی معده کردن و انسال آن سوم عهد اخذیدن یعنی خنده یا صدای صدا هم اگر نجس کند و دل که تعیین نماید احوط اتمام نماز و اعاده آنست و اما بستن کفایت صورت حصوله نبوده باشد عینی ندارد و چنانچه هم برای امور دنیا گریه کردن مثلا برای ضرر کتبی یا فوت کسی و از خوف و خشیه الهی و شوق بهشت جاودانی یا از خوف نارضایتی و دگر بر سیدالشهدا هم بے اختیار ضرر ندارد پنجم دوست بر روی دست انداختن و هم چنین آمین گفتن

بدون تقیة و در مقام تقیة ضرر ندارد و اگر نتواند و جای پنهان نماز کند و تقیة نکند احوط است
 ششم عذر کبری ای از واجبات نماز کردن و هم چنین زیاده کردن یا کم کردن از واجبات رکعی عذر کبری
 و مبطل مبطل است و در واجبات غیر رکعی عذر و جهلا اما سهوا مبطل نیست بقیة عذر انحراف از قبله
 رسیدن تقبال کند و استبدان اگر چه سهوا بوده باشد و هم چنین تمام در ابطرفین و بسیار گردانیدن
 را با گوشه چشم نظر کردن عیب ندارد و هشتم فعل کثیر و سکوت طویل که او را در عرف
 شریع از نماز گذار بیرون برد چه عذر و چه سهوا و چه جهلا مثل اینکه بارش و عمارت خود
 بازی کند مثلا که بگویند تخلف نماز نه میکند و در مکان و جای و فرش غصبی نماز
 بجای آوردن و هم چنین اگر شبهه لغصبی بود باشد که نماز در اینها هیچ یک صحیح نیست
 فصل بد آنکه شکایات بیست و یک قسم است پنج قسم از آن اعتبار ندارد و بیست قسم دیگر بعد از آن
 فکر باید باطلست و بیست قسم دیگر بعد از آن فکر صحیح است بتفصیل فکر اینست قسم آن پنج قسم اعتبار
 ندارد اول شک بعد از سلام یا بیتی که سلام نماز ظهر داده و شک میکند که آیا سه رکعت
 کرده ام یا چهار رکعت اعتبار چنین شک نکند و نمازش صحیح است و هم چنین در بسیار
 نماز های دیگر و دوم شک بعد از وقت یا این معنی که آفتاب در آمده یا مغرب شرعی شده
 شک میکند که آیا نماز صبح و ظهر و عصر را کرده ام یا نه این شک اعتبار ندارد و سوم شک
 بعد از محل است یا یعنی که چه را میخواند شک میکند که بکثرت الاحرام را گفته ام یا نه
 و هم چنین در اشکات سوره خواندن شک میکند که چه را خوانده ام یا نه و هم چنین
 است در هر فعلی که داخل در محل دیگر شده اعتبار ندارد و چهارم شک کثیر الشک است
 اعتبار شک است و نیست و مدار کثیر الشک نظر باین عرفت پنجم شک امام
 و مأموم با ضبط و حفظ نمودن و دیگر اعتبار ندارد و باین معنی که امام از سجده برداشت

و مشغول نشسته شده مأموم شک میکند آیا دو رکعت است یا سه اعتباری بشک مأموم نیست
 باید متابعت امام بکند و هم چنین شک امام با علم مأموم اعتبار ندارد و اما آن هشت قسمی که باطل
 است احوط آنست که باینقدر فکر کند که از صورت نماز گذار بیرون رود و هنوز بیرون نرفته
 اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند و الا باطل است اول شک در رکعات نماز و رکعتی و چوبی
 مثل نماز صبح یا ظهر و عصر و عشاء و سایر غیر از نماز مستحبی و نماز احتیاط مخصوص است بنا بر یک بگذارد
 یا دو و شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی شل نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح
 اربعه که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط این است که فکر کند از صورت نماز گذار
 بیرون رود و اگر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش بدورفت برگردد و سجده و سوره را بخواند
 و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علم یا مظنه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام
 نماز را بدو و اگر در شک باشد در صورتی که باشد خواه پیش از اكمال سجده تین و خواه بعد از
 اكمال سجده تین نمازش باطل است سوم شک در نمازهای چهار رکعتی که پاست یک در میان
 باشد و هر جا که شک اتفاق افتد در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در
 نمازهای چهار رکعتی که پاست دو در میان باشد پیش از اكمال سجده تین مثل اینکه قنوت می خواند
 شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی است بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی
 نرفته و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع
 خواه در سجده اول باشد خواه در سجده دوم تا حدیکه ذکر واجب تمام نکرده و اگر ذکر واجب را تمام کرده
 ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط اجرا حکم بعد از ربع را پس است و اعاده نماز پنج شک میان دو
 پنج خواه بعد از اكمال سجده تین و خواه پیش از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند پیش از نمازش باطل
 است ششم در میان سه شش است در هر حالت که در شک باقی ماند نمازش باطل است هفتم شک در میان

چهار و شش است در صورت طاعتش بطول نماز است چهل و پنج رکعت و شک در عدد آن مثل آنکه چهل و پنج
در شک دارد و لکن عدد رکعات را کم کرده نمیداند که یک است یا دو یا سه یا چهار یا دو
اینست که قدر کند اگر علم یا سنده اش بجائی قرار گرفت بآن عمل کند و اگر در حال شک
باقی ماند نمازش باطل است قسم سوم آن شک باینکه باطل کنند نماز نیست بخمس و آنها
صحیح است بر شش صورت است اول شک در میان دو و سه بعد از اكمال سجده پنجم بقدر
سعی تروی بکند هرگاه علم یا سنده بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی
ماند بنا بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بحد
بدون منافی بر خیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد نمازش صحیح است و دوم
شک میان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده پنجم بنا بر چهار بگذارد و سلام نماز را بحد
بعد و رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و سوم شک میان دو و چهار
است بعد از اكمال سجده پنجم بنا بر چهار میگذازد و سلام نماز را پسندد و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجامی آورد چه کم شک میان سه و چهار و هر جا که باشد بنا بر چهار
بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
می آورد و دو رکعت نشسته افضل است چه شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده پنجم
بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام میکند بعد و سجده سهو واجب بجامی آورد و آن شک
در حال قیام باید فرو نشیند پس در این هنگام شک او بر میگردد میان سه و چهار بنا
بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
بعد و سجده سهو احتیاطا از برای قیام بجا بعل آورد و ششم شک در میان سه و
پنج است در حال قیام زوی نشینی و بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام می کنی بعد

دو رکعت نماز احتیاط ابتدا به سجای آوردی و احتیاط در اینجا دو سجده سهو بجا آوردن است
 از برای قیام چهارم شک در میان سه و چهار پنچ است و رجال قیام باین نشینند بنا
 بر چهارگزار و تمام کنند و بعد دو رکعت ابتدا و در دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورده و دو
 رکعت ابتدا و مقدم بدار و بر دو رکعت نشسته و دو سجده سهو احتیاط براسه قیام بجا آورده
 ششم شک در میان پنچ و شش است و رجال قیام در شک مانند باین نشینند و نماز را تمام
 کنند و بعد دو سجده سهو واجب از برای شک بجا آورده و هم چنین دو سجده سهو احتیاط از
 برای قیام بجا آورده و هم چنین از برای یکل الله و ذکر هر یک دو سجده سهو اگر گفته باشند
 و مثل اینست شکها سابق که در حال قیام صحیح بودند فصل بدانکه مضطرب است و هم پیشتر
 است اول خوردن هر چیزی که خورده شود معتاد باشد مثل نان و غیره یا معتاد نباشد مثل
 سنگریزه و گل و برگ در همان از روی عمد که موجب قضا و کفاره است یا از روی اشتباه
 هر چیزی که آشنایده شود معتاد باشد مثل آب و غیره یا معتاد نباشد مثل آب گدازه و غیره
 در هتما که از روی عمد موجب قضا و کفاره است مطلقا ستوم جمیع مطلقا چه در دیر و
 چه در قبل چه فاعل و چه مفعول هر چند مفعول مرد باشد چه انزال شود و چه نشود که موجب
 قضا و کفاره است مطلقا چه در عمد است یعنی طلب منی کردن خواه مقبیل و ملاسه و
 ملاعبه بوده یا شریانی و دیگر هر چند بخیال و نظر باشد با انزال موجب قضا و کفاره است
 پنجم کذب بر خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط الحاق فاعله و غیره است
 و هم چنین انبیاء و صیاد ایشان از روی علم و عمد که موجب قضا و کفاره است ششم
 ارتعاس در آب یعنی فرو بردن سر و زیر آب خواه تمام بدن بیرون باشد یا نه چه آب معتدل
 صاف باشد و معتدل سر گرفته باشد یا نه موجب قضا و کفاره است هفتم غبار بجاتی رسانیدن

مطلقا چه حلال باشد و چه حرام مثل آرد و خاک حتی دو رتبا کو و غیره و بخیط آن بلا اشکال
 و در رقیق آن بنا بر احتیاط موجب قضا و کفاره است هشتم فی کون از روزه عمد اختیار
 که عرفا صدق نمی کند و آن موجب قضا است و اما اگر به اختیار بوزد باشد ضرر ندارد
 و بر او چیز نیست نهم چنانکه کون با طبع است اگر چه بجهت مرض یا ضرورتی باشد
 و عوط بر آن قضا است ولی شیان ضرر ندارد و عوط ترک نمودن است اما دهم باقی
 ماندن بر حیابت محمد اناطالع فجر روزه منعقد نمی شود و باقی ماندن بر حیض و نفاس
 و استخاضه بعد از پاک شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمیشود و موجب قضا و کفاره است
 مسئله در سجده سهواست پنج موضع واجب است اول سلام بجا و کلام بجا و تسبیح
 فراموش شده و تسبیح فراموش شده و شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده تین
 اما در نماز هر چه را می بیند و یا کم می بیند و خصوصا قیام موضع تعود و قعود موضع قیام بنا بر
 احتیاط و اما طریق سجده سهوا که سجده روزه مثل سجده نماز که سخت موضع خود را بر این
 قرار بدید و بدین طریق بگوید بسم الله و یا الله و صلی الله علی محمد و آله
 و در سجده و قیام همین را بگوید و تسبیحش مثل تسبیح نماز است بنا بر عوط و
 سلام بگوید مسئله نماز آیات که از نماز است واجب است و آن دو رکعت است بدو
 رکوع اول نیت میکند و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و ذکر رکوع را
 می خواند و بر می می دارد و ثانیاً حمد و سوره می خواند و قنوت میکند و میرود
 بر رکوع باز بر می سیدارد و حمد و سوره و قنوت می خواند و میرود بر رکوع باز
 بر می سیدارد و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و سجود میکند بعد
 بر می خیزد و حمد و سوره و قنوت میکند و پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند

در سجده میروند و نماز را تمام میکنند و باید گرفتن نماز آیات نیز بر هر تکلف واجب است و وقت هر یک از
آیات باید حکما بکشد با شرف اللفظ مسئله نماز نیست یعنی نماز چهار رکعت پنج تکبیر است و بدست
سین و تکبیر اول میگوید و بعد از آن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ
اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ و تکبیر دوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَ عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر سوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ
وَ الْمُؤْمِنَاتِ و تکبیر چهارم بگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و اگر
زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَيِّتَةِ پس تکبیر پنجم بگوید
و تمام کند و این نماز نیست واجب کفایست و بر هر کس واجب است که این را بدارد و بشمار
در بیابان شخصی مرده باشد بر او نماز نکند و اگر چنانچه بیک نفر بر او نماز کرد و دیگران ساقط
است و هم چنین تفصیل تکفین و دفن اموات هم واجب کفایست مسئله آنکه آن چیز
خسین بر آن واجب میشود و هفت چیز است اول مالی است که از کفار حربی در جلا و بدست
بیاید وقتی که جنگ باذن امام علیه السلام باشد و قوم معاد نیست مثل سعدن طلا و نقره
و غیره و زره و اشال آن حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و گل مهرشور
و سنگ آسیاب و آهن و کچ و اشال آن چیزهاییکه سعدنی باشد سوم گنج یعنی مالیکه در زیر زمین
آمده باشد بجهت ذخیره خواه نقدین باشد یا غیر نقدین بجهت تجرد و محافظت خواه در بلاد
کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زمین معهود باشد یا غیر معهود چهارم
چیزهاییکه از دریای لغو و رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون ضرر و
رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در غنیمت و احوال دارد و لغو رفتن در
آب و غیره و رفتن پنجم منافع تجارت و زراعت و صنعت و جمیع انواع اکتساب و زیاده

منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و همه کردن یا آوردن و فروختن
 و ستاقی کردن و اجیر شدن حتی عبادت و تعلیم اطفال و عملی قاصدی کردن و امثال
 آن با جمیع باید سال از برای خود قرار دهند بعد از مؤنه نفس آنرا باید بهر دست خیرین
 زراعتی است که آنرا کافوقی از مسلمان بخرد و اگر کسی یا مثل آن نمایند نفس هزار و نفس
 تعلق بهین بگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذوق و انقیاد این مسئله در مثل خود ذکر شده است
 بهنضم مال حلالی است که مخلوط با مال حرامی شده باشد مثل آنکه مالی از حرام از روی وقفا یا
 و امثال آنها داخل مال حلال خود کند و معلوم نباشد که چه قدر است و صاحبش را نشناسد
 جمیع آن مال حلال نمیشود و اگر آن نفس آن را بداند و مستطرد در قسم اقل که مال غصبی باشد
 و در دو سوم بیرون کردن آنچه خرج شده از برای تحصیل بعد از مثل خرج کردن و گفتن
 و امثال آن و در سوم بیرون کردن آنچه خرج کرده باشند و بیرون آوردن آن و رسیدن بقدر
 نصاب و آن نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب و دفع مؤنه بشرط است و نصاب
 آن سه ربع متقال میرفت است و در پنجم آنکه از خرج خود و عیال خود زیاد آورده باشد و خرج
 معتبر است میان روی بحسب حال شخص و در ششم معتبر است بمحول بودن قدر حرام
 و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید که روشود مالک آن مسئله
 نفس عبارت است از پنج یک مال که باید و او نصف آن بجهت جامع الشرائط یا وکیل
 او یا برسد یا باذن او یا بداد و نصف دیگر آنرا بقدر ایتام و این تسبیل است
 که از طرف پدری و مادری سید باشند یا از پدری نه از طرف مادری تنها مسئله اگر سید
 نفس باشد نفس یا و بهرند کفایت نمیکند و بری الذمه نخواهند بود مسئله سزاوار است
 هر مؤنه سال از برای خود قرار دهد بهین که هر سال او رسیدن اب بکشد و نفس مال

خود را بدید اگر چه شیخ وقتیکه باشد یا پنج دریم پنجیک آساید بزرگ باعث نمو ثمال او و تزکیه او
 میشود و در هم صد آن چهار کرده است بجهت او است حق ایشان بنقل اخبار و آیات و از جمله
 گنایان کبیره منع خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقره با صادق صلوات الله علیهما
 روایت نموده که شدید تر چیزیست که در روز قیامت در هم بآن گرفتارند آنست که مطالبه کند
 صاحب خمس حق خود را و شیخ صدوق از ابی بصیر روایت نموده که از حضرت باقره سؤال نمود که
 آسان تر چیزیست که بنده بسبب آن داخل جهنم میشود چیست آنحضرت فرمود که یکیک
 در هم از مال یتیم بخورد و یا یم آن یتیم و یا شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام خود روایت
 الله علیه و علی التدریج روایت نموده که فرموده اند آنست خدا و ملائکه مردمان بر کس یک
 در هم از مال با برادران خود و پس همانا که آتش خوریده و بنزد وی میچشد حرارت آتش افزونتر
 و جستم راه الله و التوفیق است که در آنچه ذکر کردیم آن تعلق میگیرد و واجب است بپذیر است
 ظلال فقره مسکوک بیکه معالیه و کاوه گوشتی و شتر که در تمام سال چریده باشند و علف صحرا
 عرفاء کارکن و بارکش نباشند و گندم و جو و میر و فرما باید که پیش از صدق اسم مالک باشند
 و بجهت نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار است بنگ شاد شایر و و نباتات
 اما پیش از خروج مؤنه آنها یعنی بیرون کردن اشرافات آن تعلق میگیرد و ذکره مجاب است
 اما نصاب اقل طلا یا نقره مثقال میر نیست و نصاب و توشش سه مثقال است اما نصاب
 اول فقره صد و پنج مثقال است و نصاب و توشش بیست و یک مثقال است و اینها مثقال
 سیرفی میباشد اما نصاب گوشتی پنج است اول چهل است و در آن یک گوشت بدینند
 دو قمر صد و بیست و یک است و در آن دو گوشت بدینند و بیست و یک است و در آن
 سه گوشت بدینند چهارم صد و یک است و در آن چهار گوشت بدینند پنجم چهار صد است

دوران و بعد هر چه زیاده شود هر صد عددی که بپند و در باین چیز نیست یعنی زکوة نذر
 آن طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و در اینها سال معتبر است تا عین هم باقیست هر سال
 باید به هفتاد و نه نصاب آن زکوة آنها آنچه میدید اگر زیاده باشد در سال سه باشد و اگر بیش
 باشد یکسان باشد احتیاطا و آن مستحقین زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقرو مسکین
 سوم کسانی که تقنین شده اند از جانب امام یا مجتهد از پراکندگی فقرو زکوة و بیس و احتیاطا
 چهارم کفار که تا یوسف شده است که قلوبشان از براسه جماد تا در زمان غیبت خالی است
 پنجم آسودگرو عیدی که تحت شتر است شتر و اوقایش با یک مطلقا یا شتر یا شتر
 او اردین کسی که عاجز باشد از او و او آنها با شتر الطش همقم مطلق خیرات مثل مسجد و مدرسه
 ساختن و غیر اینها هشتم کسی که در راه مانده اند بجز اگر چه در راه باشند و چیزوار باشند یا
 شتر الطش اما قدر بقینی زکوة طلا و نقره چهل یک پیش و اما گندم و جو و موی و غیره اگر آب
 جاری یا آب بارش خورده اند زکوة آنها ده یک است و اگر آب چاه و مثل آن خورده باشند
 بیست یک است و اگر بتبعیض خورده باشند بالنسبت باید و اما نصاب شتر و دوازده
 است پنج نصاب اولش هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند باید و ایتا بیست
 پنج شتر و نصاب ششم بیست و شش شتر است زکوة شتر یک شتری که داخل در سال
 زده شده باشد نصاب پنجم سی و شش شتر است زکوة شتر یک شتری است که داخل در
 سال زده شده باشد نصاب ششم چهل و شش شتر است زکوة شتر یک شتری که داخل در سال
 چهارم شده باشد نصاب هفتم شصت و یک است زکوة شتر یک شتر که داخل در سال پنج
 شده باشد نصاب هشتم هشتاد و شش شتر است زکوة شتر که داخل در سال سه
 شده باشد نصاب نهم نود و یک است زکوة شتر که داخل در سال چهار

شده باشد تصاب و از دهم سند و بیست و یک شتر است زکوتش غیر چاه شتر یک شتر است
 که داخل در سال چهار شده باشد و یا هر چهل شتر یک شتر بد که داخل در سال سه شده باشد و در
 مابین چوبه بر آن نیست و اما این شتر که سیدهند باید همه داده باشند تا تصاب گاو و گوسفند
 و دونه تصاب است اولش می گاو و دونه شش چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو و یک ساله برهند چنان
 باشد و چوبه هر چهل گاو یک گاو داده بدهند که داخل در سال سه شده باشد و دیگر تفصیل
 تمام را در کتاب نخبه رجوع کن به مسکله درج است شخصی که استطاعت بهم رسانید که خرج
 رفتن و برگشتن خود و عیال و اجبای نفقه خود را در بزرگی حال خود و برگشتن بهم بقسی باشد
 که امر ساشش بدلت نباشد باید برود و دیگر از فروغ امر معروف و نهی از منکر یعنی امر کردن مردم
 را بواجب نهی کردن مردم را از حرام واجب است باشد الطش و امر مستحبات کردن و نهی از
 مکروهات کردن مستحب است مسکله کیفیت طلیت زنان از براسه ردان یک از بیا چیز است
 اول عقد و ثم دوقم عقد انقطاع ستم ملک بین چهارم تحلیل طریقه عقد اگر زن و مرد و دو
 باقد باشند در عقد انقطاع زن بگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مَرَّةً وَاحِدَةً يَكُونُ قَبْلُكَ التَّكَاحُ لِنَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ بَايَكَةَ زَن بگوید زَوْجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مَرَّةً وَاحِدَةً يَكُونُ قَبْلُكَ التَّزْوِيجُ لِنَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ بَايَكَةَ زَن بگوید اَنْكَحْتُكَ وَ زَوْجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مَرَّةً وَاحِدَةً يَكُونُ قَبْلُكَ التَّكَاحُ وَ التَّزْوِيجُ لِنَفْسِي فِي
 الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر چنانچه هر سه طریق مذکور را جاری
 کنند خوب است اینها در وقت نیست که زنان و مردان و عاقد باشند اما اگر دور کیل و شتر باشند

پس وکیل زن بگوید آنکست نفس موكلتی موكلك في الدية المعلومه
 على المبلغ المعلوم پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلومه
 على المبلغ المعلوم ویا آنکه وکیل زن بگوید زوجت نفس موكلتی ليوكلك
 في الدية المعلومه على المبلغ المعلوم وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي
 في الدية المعلومه على المبلغ المعلوم ویا آنکه وکیل زن بگوید آنکست
 زوجت نفس موكلتی ليوكلك في الدية المعلومه على المبلغ المعلوم
 وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلومه
 على المبلغ المعلوم واینجا هم اگر سه لفظ گفته شود نیکو است و اگر مختلف باشد
 باین معنی که زن خود عاقد باشد با وکیل مرد یا بعکس پس اگر زن با وکیل مرد عاقد باشد
 پس زن بگوید آنکست نفس موكلتی موكلك في الدية المعلومه على المبلغ
 المعلوم پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلومه
 على المبلغ المعلوم و اگر زن وکیل داشته باشد پس وکیل زن بگوید یا آنکست
 نفس موكلتی في الدية المعلومه على المبلغ المعلوم پس مرد فوراً بگوید
 قبلت النكاح لنفسي في الدية المعلومه بالمبلغ المعلوم و در اینجا
 هم اگر سه لفظ را ایضا جاری نماید نیکو است یعنی بگوید آنکست بتنهائی و ثانیاً
 زوجت بتنهائی و ثانیاً آنکست زوجت با هم اما در عقد دائم بعینه همین طریقی
 مذکور است مگر آنکه لفظ مدته را از او بر سیدارند مثل آنکه زن بگوید آنکست نفسي
 على الصداق المعلوم و مرد فوراً بگوید قبلت النكاح لنفسي على الصداق
 المعلوم و هم چنین وکیل زن بگوید آنکست نفس موكلتی موكلك على الصداق

الْعُلُومِ وَوَكِيلِ رَدِّ فَوْرٍ سَيُكْوِدُ بِقِلَّتِ الْفِكَاحِ لَوْ كَلِمَتِي عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ
وهم چنین است قسمهاست دیگر و اما مالک بین عقد نمی خواهد و عقد او همین عقد بیع است
و اما تحلیل پس عبارتست از اینکه مالک بگوید أَخْلَيْتُ لَكَ وَطَيْتُكَ يَوْمَ مَآؤُ
أَسْبَوْنَا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً وَهَكَذَا أَوْ مَعْنَى ادبغاری چنین است که حلال کردم
از بر سر تو مقاربت با او را یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال و طرف مقابل می گوید
قَبِلْتُ کفایت میکند مسئله اگر مرد خواسته باشد پیش از تمام شدن مدت مدت زن را
بخشد بگوید وَهَبْتُ مَدَّتَهَا وَابْرَأْتُ مَا فِي ذِمَّتِهَا وَ اگر در حضور او
باشد بگوید وَهَبْتُ مَدَّتِكَ وَابْرَأْتُ مَا فِي ذِمَّتِكَ و قبول زن در این طریقه
شرط نیست و همین لفظ از زینت او خارج میشود و اگر پیشمان شد ثانیاً حاجت بقدر
جدید است و مثل طلاق در عقد دائم نیست که ثانیاً اگر رجوع نماید و حاجت بقدر جدید
نباشد و اما در طلاق عقد دائمی پس او حاجت دارد و بجنور عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن
دو عدلین زوج باشد کفایت نمیکند و اما در تحلیل طلاق و بیعت نیست و در اجراض کردن
کفایت میکند مسئله بعد از طلاق زن بایست سه ماه و ده روز رفته نگاه دارد یا سه هفته
بعد از طلاق حیض بیند و پاک شود اگر یا نسه نباشد و عدد وفات چهار ماه و ده روز است
و اگر چه یا نسه باشد و او عقد دائم باشد یا انقطاع و زن یا نسه و آن در غیر قرشی پنج ماه است
است و در مذهب فقهی و فقهی شخصت سال بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت در عقد انقطاع
مقدور و در فاصله اگر شخصه او را بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت عقد کند با مردی
دری شکل مسئله اگر شخص از طرف ایجاب و قبول متحد باشد یا بمعنی که خود از طرفین عقد
کند مثل اینکه بگوید أَنَا كُنْتُ نَفْسٌ مَوْكَلَتِي لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ

بِالْبَيْعِ الْمَعْلُومِ فَإِنْ خَوَّلَ بَيْعَ الْبَيْعِ فِي الدَّيْنِ الْمَعْلُومَةِ
بِالْبَيْعِ الْمَعْلُومِ وَالْكَرْمَانِ اسْتَعْدَ طَرَفَيْنِ أَحْوَطَ تَعْدَاةٍ وَالْأَبْيَكُ نَفَرَاتُهَا
مَيْشُودُ وَاحْوَطَ اسْتَعْدَ كَبْرَى هَمْ نَفْطَارِ يَادُ وَهَنْدَ كَرْ بَكْوِيْدَ وَهَنْشِشِ آيَنْ هَنْجَانَسْ
مَسْئَلَهْ اِيْنِ الْفَاطَارِ مَا هَمْ اَكْمَنْ بَايْدِ بَرْجِي جَارِي سَارُ وَوَقْعْدِ اَنْشَارِ هَمْ وَاسْتَعْدَ بَاشْدِ
اَلْفَاطَارِ هَمْ بَدَانْدُ وَهَنْشِشِ قَعْدِ اَنْشَارِ اسْتَعْدَ كَهْ اَلَاَنْ عَقْدِ سِيَكَمْ هَمْ اِيْنِ اَلْفَاطَارِ
مَيْشُودُ اِيْنَكِهْ خَبَرِ سِيَدِ هَمْ كَهْ اِيْنِ عَقْدِ پَشْتَرِ وَاقْعُ شُدِهْ اسْتَعْدَ مَسْئَلَهْ زَنْ صَغِيرِ هَمْ كَهْ
نَهْ سَالِ عَدَّةْ نَارُ وَوَلُودِ خَوْلَهْ بَاشْدِ هَمْ بَعْدِ دَانْدُ هَمْ بَعْدِ اَلْقَطَاعِ وَزَنْ خَيْرِ دَوْلَهْ هَمْ
عَدَّةْ نَارُ وَزَنْ زَانِيْمِ هَمْ عَدَّةْ نَارُ مَسْئَلَهْ خَيْرِ يَكِيْمِ بَيْعِ وَشَرِّ مَيْشُودُ يَكِيْلِ اسْتَعْدَ
بُوزَنْ اسْتَعْدَ يَنْبَرِجِ اسْتَعْدَ يَابَعْدِ دِيَا خَيْرِ هَمْ وَبَكْرِ كَهْ اَنْشَارِ عَيْنِ نِيَايْدِ نَشَلِ وَبَكْرِ
هَمْ وَبَكْرِ عِيَوَانِ وَبَاغَاتِ وَفَرَارِجِ وَخَيْرِ كَهْ اَنْشَارِ اَهْلِ خَبَرِ خَيْرِ نِيَايْدِ نَشَلِ
خَيْرِ يَكِيْمِ كِيْلِ اسْتَعْدَ كِيْلِ خَيْرِ يَكِيْمِ بُوزَنْ اسْتَعْدَ بُوزَنْ خَيْرِ يَكِيْمِ بَرْجِ اسْتَعْدَ
خَيْرِ يَكِيْمِ بَعْدِ اسْتَعْدَ دِيَا اَنْ خَيْرِ هَمْ وَبَكْرِ كَهْ اَنْشَارِ عَيْنِ نِيَايْدِ نَشَلِ
اِيْنَا فَرْوَنْدَهْ اَنْشَارِ عَيْنِ خَارِجِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَبَكْرِ يَكِيْمِ كَهْ اَنْشَارِ
بَاشْدِ كَهْ هَمْ اَلْقَطَاعِ رَافَعَهْ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ
وَخَيْرِ يَكِيْمِ بَكْوِيْدِ مَيْنِ اِيْنِ اَلْقَطَاعِ كَهْ اِيْنِ اَلْقَطَاعِ كَهْ اِيْنِ اَلْقَطَاعِ
طَرَفَيْنِ عَاقِلِ وَبَاغِ وَبَاغِ كَهْ اِيْنِ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ
اَكْرَا لَيْتِ نَبَاشْدِ مَحَلِّ اَشْكَالِ اسْتَعْدَ مَسْئَلَهْ دَرْ شَخْصِ عَادِلِ خَلَا فُسْتِ مِيَاَنْ بَعْضِ فَرْوَنْدَهْ
اَنْدَكِهْ حَسَنِ ظَا هَمْ كَهْ اِيْنِ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ
شَرْعِ بَرْوَقِ شَرْعِ بَاشْدِ نَشَلِ اَنْدَكِهْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ وَهَمْ اَلْقَطَاعِ مَيْشُودُ

و زود معصیت نه بیند و خلاف مروت هم بجای آورد مثل چیزے خوردن در بازار که تبیح است و امثال آن و بعضی گفته اند که حسن ظاهر یک کاشف بلکه یعنی آنکه کاشف از خیر باشد و باطن او قوه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره و اصرار بر صغیره اعتبار آن احوط است و شخص عادل که صاحب ملکه عدالت بوده باشد شناخته میشود و سبقر کردن با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادت بدهند در عدالت او یا یک نفر که باعث اطمینان قلب شود بعدالت او یا مشهور و معروف باشد بعدالت و زود عدالت و اهل بلدش باین شخص میتواند عبادت و حج و عمره یک نفر طرش عدالت است مثل وصیت و امانت و امثال آن و هم چنین اقتدا باید بشخص عادل باشد از برای نماز عبادت مسئله جماعت را افعالی است و اقوال آقا در جمیع افعال باید ماموم متابعت امام کنند یا یعنی که اول امام بر کوع برود و بعد ماموم اقل امام سر بردارد و بعد ماموم اقل امام سجده برود و بعد ماموم و اگر عده متابعت نکند نمازش باطل است و اگر سهوا پیش از امام بر کوع و سجود برود یا سر بردارد واجب است متابعت بکند اگر یک رکعت زیاده بشود و بیعت متابعت احوط اعاده نماز است و آقا در اقوال در وجوب است متابعت امام یک در تکبیر الاحرام و یک در سلام پس اگر عده پیش از تکبیر الاحرام بگویند یا سلام بگویند نمازش باطل است و اگر سهوا سلام پیش از امام بگویند برگردد متابعت کند و بعد از نماز و سجده سهوا بر سر سلام حیا بجا آورد اگر تکبیر الاحرام پیش از امام سهوا یا جاهلا یا عمدا بگویند جماعت منعقد نمی شود

بسم الله الرحمن الرحيم

چون آنکه الله که سب معیشت هر گاه مدار و معاشی نداشته باشد از او جب

واجبات و اقرب قریات و بهترین طاعات و عبادات است چه بی طاعت و عبادت
 عیش نشو و پروان آن و همه موقوف بر آنند هر چند روزی و مکنده خداست چنانچه فرموده قسم
 بر آن یا کرده و لیکن امر نموده ما را تحصیل آن بعنوان اجمال بعنوان حرام و حرام بلکه حرام
 و حرام و حرام را در تحصیل آخرت و عبادت که محبت با خداست و حقیق او تمام تمام نموده
 است و تحصیل اجمال در عیشت را که امر فرموده است بجهت مصالح چندت اول
 نظم و نیا و اعانت نمودن همدیگر را و دوم شکسته نفسی کردن و باین راه خدا
 را عبادت کردن و غیر ذلک و عمده در آن حلال را از حرام شناختن و از حرام گریختن است
 هر چند که حرام بسیار است که یا سهل و چه بهم میرسد و بیشتر حاصل میشود و حلال را
 بسیار بیشتر بهم میرسد و کمتر بهم میرسد و شبیه بین بین است پس عذر امتنان
 الهی و تحصیل معاش است و غالب مسالک که مردم را ملاک کرده از زمان حضرت
 آدم الی الآن ازین جهت است که برای عیشت اختیار سلطنت یا حکومت
 یا ریاست دیگر با انکار و فجور و اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از اسباب کفر و کلام
 و خلل در دین و شرع و فتنه و فساد او ازین جهت شد و الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه
 مخفی نیست بر شوخمنند بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیز است
 و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در ذریت و نسل یعنی تقیای حرام خود
 میشود و فرزندان از لقمه های حرام بهم میرسد که این یک قسم از حرام زاده گلی است
 دیگر آنکه گوشت بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمه حرام بهم رسیده غیر جنم جایی دیگر
 جای او نمیشود اندر بود و بیشتر طیب است و داخل نمیشود او را مگر طیب و غالب فتنه با و
 فساد که ازین بهم میرسد از قتل نفس و نیت عارت شدن اموال و بیست شدن عرضها

و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن شهر با همه از حقوق ناس تحصیل اسباب
ایشان بجزیره و جلال است چنانکه وارد شده در آیات و اخبار بلکه تجرب شده و شاید گویید
و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق خدا
تا به مثل نماز و روزه پس بآن تشدد نیست زیرا که خداوند کریم است و اگر هم
من کل حیم است اما حق الناس پس عدالت و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن آن است
غالباً پس باید اتمام تمام بشود و در شناختن حلال و حرام و سایر شرائط و احکام مراعات
نمودن بجزئیات از حرام با تمام و در حدیث از ائمه علیهم السلام وارد شده است که نشنیدند
در بازار البته کسیکه نداند خرید و فروش را و اوقاتا جریا است و فاحش در آتش
جهنم است مگر آن تاجری که حق بگیرد و حق بدهد و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را
یاد بگیرد و بعد از آن تجارت کند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کند و بعد از آن
تجارت کند بچند قسم که یا در این امت حرکتی است خفی تر از حرکت مورچه بر سنگ سخت
صاف و فرموده اند که یکدیگر هم را باید تراست از همتا و هم پنهان تر از آن که درون بیاورد و خواهر و عمت
و خاله و راندر و ن کعب و تهدید و تحریف از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده و تجریکه
حد ندارد و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را مشغول شدن
و نامقیدی نمودن و مراعات نکردن و امثال اینها فصل در کسبهای خوب و کسبهای
بد است بد آنکه تجارت کسبهای خوب است و را حادیش وارد شده که بیست و نهم در
تجارت است یعنی خرید و فروش کردن هر چه باشد شرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد
و یک عشر دیگر و سایر کسبهاست و وارد شده که تجارت عقل را زیاده میکند و ترک تجارت
عقل را بر طرف میکند و احیای زمین و درخت کاشتن نیز کسب خوب است چه

واروشده که در آن احوال ثواب است و هر چه از ثمرات آنها را که میخورند ثواب صدقه
 دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خجسته بسیار خوب و امر بآن واروشده است
 و مخصوص فلک احسان واروشده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد بود و در روز
 قیامت و موشی گرفتن و نگه داشتن نیز خوب است و همچنین عقار یعنی اماکن مستغلات
 نگه داشتن نیز خوب است چه واروشده که در اینها برکت است و فروختن عقار نیز موم است
 چه واروشده است که ثمن آنها تلف و بر طرف میشود البته و بکشتن میرود و در طرف میشود
 مگر آنکه همان ثمن را بدو و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که گفتیم خوب هستند و وجهی بآنها
 نیز هستند زیرا که نظام معاش و معاد بآنهاست خصوصاً تجارت و زراعت و غرس
 همچنین سایر صنعتها و پیشه ها که نظم دنیا و آخرت بآنها میشود و واجب کفائی میباشد مثل
 بنائی و تجاری و خیاطی و کفچه چرانی و کاه رانی و نویسنده و غیر اینها با آنکه اکثر اینها کسب
 و پیشه پیغمبر نیست و اغلب اینها از پیغمبرین سابق بوده است و با لحاظ جوی که در آنجا
 بدون آن دست بهم ندهد یا آنکه مشکوک باشد یا آنکه شرع و امر آخرت توقف بر آن داشته
 باشد یا آنکه بدون آن حرج باشد واجب کفائیست هر چند مثل جولانی باشد از جنس
 مکروه است شرعاً و ظاهراً نیست که اگر است آن رفع میشود و در صورت اضطرار بآنها
 تعین در عمل نمودن با آنکه اگر نکند البته فساد عباد میشود و یا عسر و حرج با آنکه عسر
 حرج در دین نیست و اما کسبهای حرام یکی کردن بندگی و قمار بازیست مگر در تیر
 اندازش و شمشیر و نیزه بازیست و دوانی و اسپ دوانی و ماهی آبی باشد
 قیل و استروالایع که کردن بندگی در همه اینها گفته اند حرام نیست و در غیر امور مذکور
 هر چه باشد کردن بندگی حرام است و هر چه برود باخت باشد قمار بازیست مثل شطرنج

و تحمیزی کردن و انشال آنها و حرام است البته هرگاه عوض بگیرد یعنی آنکه برود و اجبت
 برود چیزی بگیرد اما اگر عوض نباشد بلکه همین کرد و بستن و بازی کردن باشد بدون
 آنکه عوضی و چیزی ستانده شود و علما و حرمت آن خلاف نموده اند احوط احتیاط است
 و از حمله کسبای حرام از آنها ربا است که شنیدی حال در هم اثر در تهدیدات شدید
 و تشویشات بالغه در آن بسیار واروده است و از آنجمله واروده که در بلدیکه ربا
 در آن خورد و گیرند آن بلد خراب و ویران خواهد شد و اندامی بیستم شهر را و بلدیکه خراب
 و ویران شده و میشود و بیست بیست و یک ربا که بعضی از غافلین آنرا تجویز نموده اند و راه
 خوردن ربا را برای مردم مفتوح نموده اند و ستاده اند بآب قرض الحسنه را که حرمت
 باب ربا برای فتح باب آن بوده چنانکه در اخبار بسیار تصریح بآن نموده اند و آن حلیه
 حلیه نیست بلکه عین ربا است تو هم غلطی نموده اند چه بر نفی را که شرط نمایند و قرض دادن
 همان ربا قرضی است نهض اخبار صحیح بسیار علاوه بر اخبار دیگر دشوار خواهد بود و نموده
 است که از آنجمله اتفاق همه فقهاست بر آنکه نفع را هرگاه شرط نموند و قرض دادن
 حرام میشود و فاسد نیز داده نقل ملک نمیکند با تصریح باین عبارت نقل اجماع کل مسلمین
 نموده اند و مشاهده از حال ایشان در اعصار و امصار همین بوده و بعضی از ایشان تصریح
 نموده اند که نقل حرام شامل معامله محاباتی نیز نیست و دعوی اجماع بر این معنی نموده اند و از آنجمله
 علامه و در تحکف غیر آن و عبارت چهار تمام ادا را بر آنکه اجماع بر این معنی که دعوی نموده
 است و اخبار صحیح نیز واضح الدلائل اند بر اینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریت یا بیع تلف
 یا غیر آنها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود و قرض و اگر شرط نشود باک
 نیست همان شخص تو هم نموده که هرگاه نفع معامله محاباتی باشد با آنکه چیزی که قیمت کمی داشته

باینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریت یا بیع تلف یا غیر آنها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود و قرض و اگر شرط نشود باک نیست همان شخص تو هم نموده که هرگاه نفع معامله محاباتی باشد با آنکه چیزی که قیمت کمی داشته

باشد قرض ده بفرشد بقرض گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرض گیرنده بقیمت نازل
هم چنین اگر سه نماید نفع را بقرض یا عاریت دهند آن بیع ضرر ندارد و هر چند قرض را بشرط همان نفع
باشد و آنرا آتشش اخیله گذاشته و ندانسته که حیل آنست که تغییر و تبدیلی بشود و یا بخیل بیع تغییر و
تبدیلی نشده چه نفع جز نافع است لغت و عرفاً و شرعاً و شرط و ضمن قرض دادن شده پس
نه در نفع حیل شده و نه در شرط و ضمن القرض و نه در قرض همه تماماً بحال خود هستند و عوض
بدل نشده اند و کار بیع صحیح نموده الا آنکه نفع را دو قسم کرده یک قسم آن نه بیعت نه عاریت
و نه بیع محابات باشد و قسم دیگر آنکه یکی از اینها باشد و تو شتم نموده که نفع حرام همان قسم اول
است و لبس و نفهید و که هرگاه چنین باشد حیل نشده اصلاً چه حرام هرگاه مخصوص باشد
بقسم اول و قسم ثانی را حیل گرفتن و حیل گرفتن چه معنی دارد و مع ذلک دانستی که اجاب
و کلام فقهاء شامل هر دو قسم هستند یعنی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تخیل و نقص با
آنکه بیعت لغت و عرفاً و شرعاً نیست مگر دادن چیزی بکسی خواه بعبارت و بیعت و خواه بعبارت
اعطی است و خواه بعبارت بذالک و خواه بعبارت دیگر که او اسعین معنی نماید و کلاماً تصریح
نموده که چون هبت از لغت و جائزه است آنرا لفظ و عبارت معینی نیست و هم چنین است
کلام در عاریت الا آنکه عاریت در صنعت میباشد پس لازم متوجهیم که افتد که براء قرضی
تماماً حلال باشد و حرام ندانسته باشد و مع ذلک لازم متوجهیم که افتد نیز که با خوردن
یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض بعنوان شرط حرام نباشد بلکه حرام همین لفظ بشناخته
باشد که اگر گوید قرض سیدیم بشرط آنکه من زیاد تریده ام حرام باشد و اگر لفظ بی یا
آتش نماید به بخشی آنوقت حلال می شود یا آنکه فرق میان اعطی و میانه نفع است
و میانه لفظ کون فی حسب لغت و عرف نیست و بر فرض که فرق فربنی باشد

ع
اگر چه معانی
بعضی از این قریه
خاک است و بعضی
از اینها را

فوق نیست سیانه آنها در باب دادن منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد پس
معنی و شک در فساد این نیست و منع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که جماعت مخالفین بآیات
قرآنی و اخبار مصوبه همه اصرار و حق و چیز نفهم بوده اند که تفهیم ده اند که ربا همین قسم اول است
نه قسم ثانی پس آنچه محبت و قبیح که ربا بر ایشان حرام شد بر ایشان شاق بود بسیار که دست
از ربا بردارند تا آنکه نازل شد بر ایشان آیات متعدده و تحریم و تحذیف و منع ذلک
دست بر نمیدارسته تا آنکه نازل شد آیه فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله الا ان یس
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطی و امثال آن بوده اند و بسیار بر ایشان می آمده لفظ
هیبی و امثال آن تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و گویا نموده اند و
لفظ هیبی و امثال آن را راضی نشده اند با آنکه صحیح کلام شارع است که ربا کمال خفا و
افتن از دینیه بلکه بر صفا است پس باید اصرار نمود احوالات خفیه ربا را غایت خفا
و لنداج و احتمال زیاده معامله صحیح نیست و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال
مخالفیت و در نزد متوهم ربا مخفی است و چیزی که مثل آفتاب روشن باشد که ربا است
و بر طفل داند و بر چکیس مخفی نباشد که ربا است و غیر آن ربا نیست و طلال است چیزی
آن غیر ربا هیچ تفاوت نداشته باشد مایه که منفعت باشد جبر و اشتراط شده باشد و در
ضمن قرض دادن جز ما غیر آنکه آن منفعت اسم دیگر دارد که سبه یا عاریت یا معامله محابا
میگویند نیز یا آنکه آن منفعت شرط قرض دادن شده به عبارت و هبت بشرط القرض
او احرث بذلک الشرط او بعت محاباة و نفع بشرط القرض باشد چه در اینوقت البته
ربا نخواهد بود و هیچ تفاوتی ندارد و در پی آن باشد که یکی از مذمت های
آن بود که در هیچ آن بدتر است از نهفتن و زنا با مادر و دختر و خواهر خود و در اندر دین

بابت سلف
نهیست ربا
فلا اله الا الله

کسبه حلال نماید یعنی خیال واهی و عذر فاسد این کجا و آن کجا که از احتمالات بعیده و خفیه
 غایت حقارت آن احتراز نمایند البته تا آنکه در پی آن باشند که آنرا حلال نمایند هر چند به نحو
 نزد خود بیوجهی اصلا و در خطبه نهج البلاغه جز نامکلام پیغمبر است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در آنجا بتقریب نقل نموده مذمت شدیدی بعلایق شدت نموده جماعتی را
 که حیل نمایند در حلال نمودن حرام ها به الهی از آن جمله حیل نمایند و ربا و طلال نمایند بخیرید
 و زوختن و قریب بآن در تنبیه نیز وارد شده است با آنکه شارع با وجود اینها تغلیب
 جانب حرمت نموده ماحذیکه چون اصل آن یک وقتی گندم بوده الحال در معامله ربا یک
 حبش گفته است که بنا گذارند که کم و زیاد آن باعث حرمت میشود و بسیار جا با ربا
 نیست جز با مجروح با هتی بری مانع فرموده اند منع حرام یا کراهت و با جمله رساله طلال
 در فساد و توهم این متون هم نوشته و بنمای و ضوح بیان نموده پس چاره و خلاص شدن
 از حرام بودن منحط است در اینجا فقه ما فرموده اند که اگر تبرع نماید قرض گیر حلال میشود
 یعنی شرط نیاشد و قرض دادن چه مستحب است شرعاً که قرض گیر نفع بدین قرض
 ده و جزایه احسان او را نماید و شبهه و ران نیست و نزد شیعه هر چند
 که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد و اگر گرفته باشد مستحب است که بای قرض
 خود حساب نماید و معامله را با خدا فرو بکند که فرموده من قال لا اله الا الله قرضاً
 حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیراً الی غیر ذلک پس باید دندان طمع را از شرط نمودن
 بکند قرض ده تا از برای او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیر و دندان بیکر گذارد و
 نفع بقرض ده بدین گاه شرط نموده چه پیغمبر قرض میگرفتند و بعد از آن
 احسان بقرض میفرمودند و نفع میدادند و گاهی بعضی از ائمه بصیغه مبالغه میفرمودند

بر خود لازم مینمودند نفع دادن را که بهر صورت بدینند و چنین نیز تعلیم اصحاب شایسته
 و اگر دوست از شرط نمودن بر ندارد قرض ده و اکتفا بترتیب نمودن قرض گیر نکند باید پس
 قرض را با مال مره از میان بردارد و بنا بر این خرید و فروخت بجهت یا مثل آن گذارد تا بیک جنس
 را بلیت زیاده بفروشد تا مدت معین یا آنکه نسید بفروشد و آنکه خرید هر چه که خواهد بفروشد
 اگر چه بخود یا به بایع یا به پس بفروشد بلیت نازل و مانعی ندارد هرگاه واقعا فروخت و شرط
 نمود در فروختن که بخودش باز پس بفروشد بلکه بنای ایشان بر بیع واقعی باشد
 که مال جز ماستقل شد بشتتری و شستری اختیار در فروختن و فروختن بهمان بایع یا
 به دیگر کسی داشته باشد چنانکه بایع نیز اختیار داشته باشد که پس بخود یا به فروشت
 خلاصه آنکه شرط باز پس خریدن نه از بایع و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع
 باشد در این صورت صحیح است باز پس گرفتن بهر قیمتی که خواهد بود همچنین است
 اگر سلف نماید از قرض خود بهیچ قرض ندهد چه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن
 بقیه یا ناکند یا بقیه بگیرد و دیگر آن بجهت قرض و بشرط آن حرام خواهد بود اگر
 بقیه بگیرد یا نگیرد یا بشود یا نباشد و بعضی اشرفی میدهند و زرسفید میخرند بعنوان سلف
 یا نسید یا عکس میکنند همه از جهت آنکه نفع بخورند غلط است و فاسد بلکه حرام نیست
 بهر قبضی حرام مجلس در سیاه طلاء و لقه شرط است و اگر خواهند صحیحش از سیاه
 طلاء و لقه یا سرف یا عکس کنند که سفید یا سرف و بدهد و من سیاه چه در این
 صورت تا قبض مجلس شرط نیست و مثل پول سیاه است اجناس و دیگر غیر طلاء و لقه
 و بعضی آن را قهرا اعتقاد دارند که منفعت بهین مال قرض ده است بلکه مال حساب
 بهین است اگر بترتیب نماید حلال و الا حرام است و بعضی شرط اجاره دادن یا بخریدن

در این قرض
 است

بسیار کم یا صحیح میدانند مثل آنکه پنج تومان اجرت زمین است بعد دینا را بجا دهند و باقی را دست بردارند بوض و اذن این را حلال میدانند و اگر بگوید همه را دست بردار بوض قرض حرام میدانند و مخفی نیست که هر دو حرام است بیچ فرق نیست بحسب قواعد شرعی و گاه است که بگوید همه را دست بردار یک محمدی پیش نیست و بگوید شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است و شرط پنج تومان الا یک محمدی حلال است خدا هایت کند و هر گاه معلوم شد اینها پس بدان اینک الله تعالی که بر اے قرعی آنست که قرض و بشرط نفع و نفع هر چه که باشد حرام است هر چند صحیح بوض شکسته یا بهتر بوض غیر بهتر یا عمل یا نفع هر چند مثل قرات قرآن باشد از چیزهایی که مالی هستند و باز اے آنمال میباشند و بعضی گفته اند که هر منفعت شرطی حرام است حتی مثل آنکه قرض میدهم بشرط آنکه ترنم میری یا چیزی را بمن بفروشی بقیمت خودش و اشال آنرا و احوط ترک است هر چند درست چنین چیزها معلوم نیست و حرام آنست که نفع عاید قرض ده شود و اگر عاید قرض گیر تنها شود و بعضی آنرا نیز حرام میدانند و ترک اینهم نیز مثل سابق احوط است نه معلوم الحمت و اما قرض بشرط زمین از برای آن قرض یا ضامن یا کفیل بر اے همان قرض پس حلالست اتفاقاً و اما بر اے قرض و دیگر احوط اجتناب است و اما بار بار در معامله آن معامله و معاوضه نمودن حبس بجنس خود است باز یا دتی و زیادتی هر چیز که باشد از همان جنس یا جنس دیگر یا عمل یا غیر آن چنانکه گفتیم لکن شرطش آنست که مکمل یا موزون باشد یعنی معاکیل باشد ستارفا یا بوزن باشد و اگر یک طرف مکمل تخمین باشد احوط اجتناب است مثل خرمای پیده یا خرما اے بر درخت و گوشت با جوی آنکه همان گوشت داشته باشد و اما اگر جنسها مختلف باشند مثل گوشت گوسفند یا گوشت گاو یا درغن با اے ایشان

و سرکه های انگور یا سرکه اخرا و اشغال اینها پس بر گاه جنس مختلف حرام نیست
 زیاد و کم در عوضین هم نقد و هم نسبی هر چند در نسبی احتیاطی هست لکن ضرر ندارد و اگر
 جنس متغیر باشد معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر
 یا سلف باشد حرام است مطلقا هم بر اسر و هم متفاوت زیرا که اجل را قسط از ثمن است
 در معاملات نقد و اجل خبره پس مساوات بجل نمیتواند آید بهر صورت چه معتین نیست
 قسط از ثمن و دانستی که بجل در بانقض است و از این است که هر گاه معاوضه زلفه و زلفه
 نقد نماید در احد عوضین یا در هر دو غش باشد که نداند چه قدر است باید چنانچه غش
 نمایند از تفاوت یا غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند دقیقا که یک طرف البته بیشتر است پس گفتا
 سیمیه ان نموده بهر دو طرف ناقص و پس میانه پذیرد و پس وزن و شوی و اتفاقا و عظام
 یا کثیر یا بیانی یا لاشش یا کثیرش را با نیست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن میانه اینها
 که تقسیم اینها یا دیگران و اگر شکسته و درست با هم معاوضه شوند باید برابر باشند و زیاده
 و در طرف شکسته نباشد و هم چنین است معاوضه خوب و بد بجلان را با قرضی که قرض ده طرف
 صحیح و من شکسته اش و هم چنین خوب و من بدش نماید حرام و برابر است و بعضی مطلقا
 منع کرده اند چه زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند چنانکه لفظیم میانه این
 را با و با قرضی تفاوت بسیار است و اگر تا قلی نمایی میبای و التذیلع و طول داد و ده
 باب را بحجت کثرت حاجت و عموم ملجوی بآن و از جمله کسبه ای حرام است و اگر راست است
 اینست که جنس کنند از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشد تا اگر آن شود
 و کار تنگ شود و مردم بحجت آنکه غیر آن شخص دیگری نباشد که بفروشد یا آنکه اگر
 وفا نکنند فروختند او و مردم متعاجز باشند بفروخت هم چنین کسی ملعونست بلکه بجز و آرزو

در این باب
 در قرض و کسبه
 در قرض و کسبه
 در قرض و کسبه

در قرض و کسبه
 در قرض و کسبه
 در قرض و کسبه

داشتن گران‌ی باید و مست داشتن او آثم بلکه ملعون خواهد بود و بحسب ظاهر و آما اگر کسی
 نمون نه بسبب کران شدن باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگران
 باشند که بفروشند بقدریکه کفایت مردم شود بلکه سبب آن باشد که جنس را و رانیند
 یا اگر میزند بتغزل میزند و نقصان میدناید و متفر میشو و خرید و فروخت در اینصورت
 مانعی ندارد که رفع ضرر خرید و فروخت را از خود نماید هر چند ضرر آن بسیار خریدن باشد
 مانع ندارد که رفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیاده‌ای که رفع ضرر و حصول استغاث او باشد
 در صورتیکه گفته شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و آرزو و محبت غلا و گران‌ی
 نداشته باشند مع ذلک اصل گندم فروشی و جو فروشی و کد آبائی آنچه گفته شد و
 نیست که مکروه باشد بجهت آنکه درست کار کردن در آنها صعوبتی دارد و اینها گفتیم
 همه در صورتیست که مردم مضطر نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند بهر چه
 بآن بهر رسانیده باشند واجب است که البته بفروشد بهمان کس که مضطر است
 رسانیده و او را از اضطرابش بیرون آورد و این معنی اختصاص بمویر و گندم وجود
 خرمای و روغن ندارد بلکه جمیع ماکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر اینها هر چه باشند
 و مضطر باینها هر که باشد از کسائی که حرمت دارند بحسب شرع هر نحو اضطرابی که باشد
 باید رفع شود البته دین و خل باحتکار ندارد و از کسبهای حرام رشوة گرفتن است
 برای حکم کردن هر چند حکم را موافق شرع نماید و هر چند حکم را بر رشوة دهد نماید چه
 رضای صاحب رشوة در این بود که بگوید که حق با او است و حکم بر اوست او کند و حال
 راضی نیست بخوردن این مال با آنکه رشوة گرفتن مطلقاً حرام است و هم چنین رشوة
 ده نیز حرام میکنند و هم چنین کسانی که اعانت میدنند و واسطه میشوند در داد و ستد

رشوة و چیز بطالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از دیا از غیر او مانع ندارد چنانچه
 بر ظالم حرام است و از کسبها و حرام اعمال ظالمین شدن است که در قیامت در
 سراسر ده ها از آتش میباشد تا مردم از حساب فلان شوند پس با ظالمین ایشانرا
 در جهنم اندازند و اگر نتواند نامشروع بعمل نیاید و متکبران از امر معروف و نهی از
 نکر با شکر مانع ندارد قبول اعمالی ایشان نمودن باینکه خدمت ایشانرا بکنند چه کفاره
 خدمت سلطان قضای حوائج اخلاص است باید قضای حوائج اخوان مهاجرین
 نماید و هم چنین امر معروف و نهی از نکر مهاجرین نماید و اگر نتواند قضای حوائج
 اکتفا نماید و هم چنین اگر نتواند که قضای حوائج نماید با معروف و نهی از نکر
 مهاجرت اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها همیشه نباشد اگر سبب میشود اندک
 ظالم ظلم نماید باین خدمت که بگوید آن ظالم را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف
 ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها گفته
 شد که مانع ندارد ظالم را واجب است که خدمت او را بکنند بجهت تحصیل این
 امور و اجبه و اگر اعمالی ایشانرا نمودن خدمت ایشان نباشد بلکه امور دیوان
 باشد اگر دانند که خود هرگاه قبول نماید مهاجرین امور را موافق شرع و عدل است
 انجام میدهد و اگر دیگران بجای او متوجه شوند ظلم زیاد می شود و مومنان
 متضرر میشوند زیاده در این صورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه با
 باشد که واجب شود بر او چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و با معروف
 و نهی از نکر نیز بسیار باشد که قادر باشد و هم چنین ظالم را مهاجرین از ظلمش
 مانع شود و مجالش آورد چه هر یک از اینها که باشد باعث و حربه می شود چه

ملا محمد تقی
 عالم زین العابدین
 علیه السلام
 بابت خدمت
 گنجینه العارفین

شود قتل کند کسی که امید رفع کردن ظلم از او باشد و هم چنین هرگاه کسی مشورت نماید در
 باب مناکحه و وصلت نمودن یا معامله با او کردن یا قرض دادن و اشغال اینها پس مانع ندارد
 که هرگاه عیبی باشد که مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظهار نماید بر اے او
 بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد و هم چنین هرگاه کسی متجاوز بفسق باشد
 که آشکارا فسق بکند غیبت آن حلال است و هم چنین هرگاه کسی از اهل بدعت باشد یا
 اعتقاد فاسد بر داشته باشد و مخفی دارد که یکم گواه نمودن مردم از او باشد یا اینکه مطلع
 از حال او نباشد که آن بدعت یا آن اعتقاد بد است پس هرگاه کسی اطلاع بر حال او
 داشته باشد و معلومش نباشد بر اے آن بدعت و اعتقاد باید البته اظهار نماید یا نه
 فریب او را نخورد و از آن بجملا است آنکه هرگاه کسی اہمیت اجتناء و قابلیت متوسل و او را
 نداشته باشد و مردم نماید که اهل آن هستند آنکه مطلع بعدم اہمیت او باشد باید اظهار نماید
 و استنار غیر اینها نیز نموده اند که چند ان فائده و ذکر آنها نیست و مع ذلک بعضی از ائمه
 که گفتم فطرت دارد و بی بسیار است که شیطان یا نفس اماره در نظر انسان جلوه میدهد
 که غیبت حلال است و حال آنکه چنین است مثل آنکه شخصی معتقد بقابل متوسل است لکن
 صد خود او را امید آرد بر اینکه قابلیت ندارد پس به او نفس بخوابد و زرق گذارد و بیان
 حلال و حرام بنیاد و ارام است نیز اجرت گرفتن با زاری و اجبی که مامور و مخاطب شد و ایم
 که آنرا بعل آوری و آقا و اجباتی که در جوب شان محض از برای نظم معاش مردم است
 چنانچه اشاره آن شده در صدر رساله پس مانع ندارد اجرت گرفتن بر آن بلکه نظم معاش
 بجز اجرت گرفتن است و بعضی منع نموده اند از اجرت گرفتن بر آن مازور و زبرد است
 بیت نمودن بجهت آنکه قعده تربت و افلا مشروط است و گردن ناز و زور و اجبت

جواز غیبت کسی که
 مع عدم قابلیت

روغن باشد فرو نیست که آن نجس را دور اندازند بلکه اگر خواهند بسوزانند چنانکه گفته ایم و نمیه
 و پیچیلان مرده این حکم را ندارد بلکه ممنوع است تا شعله آن استقاع از آن مطلقا چه برای چران
 سوزانیدن و چه برای صابون و چه برای غیر اینها پس صحیح نیست خرید و فروخت آنها
 اصلا و بعضی فقها بگویند نموده اند پاک نمودن روغن نجس را باین که داغ نمایند و در کرا آب
 یا آب جاری بریزند و بعد از آن از روغن آب بردارند یا آنکه در آب قدری بخوشاوند و بشویند
 فقها و تجویز نمی نمایند پاک شدن او را مطلقا و حق باشد و راست چه یقین حاصل نمیشود که آن
 بجمیع اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض اینکه یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در
 حین نفوذ در اجزاء و اعماق آن آب مطلقا باشد و آب مضاف نشده باشد بلکه آب مضاف
 میشود ظاهرا بلکه البته و حرام است نیز کسب بجزئی که تحریم آن بحجت تحریم انچه مقصود است
 بآن مثل تشکلهای که میپرستند کافران مثل تها و خواجها که ارامنه دارند و امثال اینها
 باینکه خرید و فروخت شوند یا اجرت گیرند برای ساختن بلکه ساختن حرام است اگر
 اجرت گیرند و مثل ساختن است محافظت نمودن و حرمت نمودن و مثل فروختن
 است بخریدن و امثال اینها و ازین قبیل است آلات لهو و لعب مثل نقاره و سورا
 نا و سنج و کمانچه و امثال اینها از آن چیزهایی که انتفاع از آنها بوجوب حرام میباشد و شکسته
 آنها قیمت نداشته باشد و اگر شکسته آنها قیمت داشته باشد و خرید و فروخت شود
 شکستن و خواطر جمع باشد که شکسته میشود ظاهرا مانع نداشته باشد هر چند احتیاط
 آنست که شکسته شود و بعد از آن فروخته شود بلکه دست ازین احتیاط برندارند و مثل
 آلات لهو است آلات قمار و زرد و شطرنج و امثال اینها و مثل اینها است
 ساختن ظروف طلا و نقره مخصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند و حرام است

نیز مباحه چیزهایی که یکسانند بمباحات جراحی مثل فروختن یا بختیدن یا اجاره دادن
اسلحه به دشمنان دین و مثل دشمنان دین است قطاع الطريق و اشغال اینها در راه
نیست و در اسلام بیان آنکه شمشیر و نیزه و تیر باشد از آنچه با یکدیگر میکشند و زخم میزنند
یا آنکه از قبیل زره و کلاه خود و سپر و محافظت میکنند بگویم اگر جنگ میباید و در گروهی که
مسلمین اتفاق افتاد مانع نماند که باین دو گروه زره و سپر و اشغال اینها در راه
محافظت مینمایند بدینند بفروختن و غیره تا شمشیر و نیزه و اشغال اینها را در
نه بفروختن و نه بفروختن و اگر بدشمنان دین یا غیره فروشد مثل باران آنکه
آنها با کفار دیگر حرب دارند و دفع شتر آنها از مسلمانان میکنند و اصلاً با مسلمانان
جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمان نمیرسد مانع ندارد و حرام است تا نیزه و
توطیه نماید یا با ثانی که مشتری نیست اینک در صورتی باید و بگوید که من بکدام ششم
تا آنکه مشتری آن قیمت که بایع خواهد بخرد و همچنین اگر بایع حرام است و آن ششم
نیز حرام است و هم چنین است حال اگر مشتری توطیه نماید یا ثانی که بگوید آن
تأث مشتری که من بکدام بخرم و ششم بایع گول خورد و حرام است نیز اجاره
داون مسکن و کشتی یا و چهار پایان برای امر حرام مثل آنکه قمارخانه یا خمرخانه
یا خمر بچای و دیگری ببرند و اشغال آن و حرام است نیز فروختن انگور یا مویر یا
خرما و اشغال آنها که باینکه خمر و شراب مسکرا نمایند اعم از آنکه فروختن و اشغال
آن برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه برای آن بفروشند تا امید است
که خمر یا آنها را شرابی سازند و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثل آنست که جمیع
لباس ابریشمی را بفروشند از نامقیدی و می آیند و میخرند اگر بفروشند و ندانند

که میخورد که خود پوشند نفوذ شد با این تا ممکن باشد و اگر فید اندک که احتمال میدهد که از برای
 زنان خود میخوردند و نه دارند و هم چنین است حال چیزهای دیگر براسه زینت کردن پوشش
 و زینت کاران باشد و هم چنین هرگاه براسه آلت کار ایشان یا غیر ایشان از فاسقان و
 ظالمان باشد و حال آنکه هر چیز که در مالک آن اعانت برگناه باشد حرام است معاملة کردن
 یا پیشیدن آن و مثال آن هرگاه دانست که گناه است و اعانت برگناه است و اما اگر
 ندانند با کسی که نیست اما در مقام شکی که بلکه بشود و مصلحت باشد و احوط و او را اجتناب است
 بلکه بجز و احوط نیز اگر شرک نماید اولویت داشته باشد چه مراتب تقوی که متفاوت است
 و چه در وین نیست و گناه بودن و اعانت برگناه بودن ثابت باشد و او را فساد و فحاشی
 نیست و در تمام است نیز معاملة و شرکت الا این نمودن مثل پاره یا و مار و قورباغه و سوسک
 و آنال بنا بر آن نیز باید استقام چند است زیرا که نزدیک عقل صحیح باشد معاملة کردن با
 دشمن و عیبن ماله گرفتن یا شکار گرفتن از آنها بلکه در آنها سفاکت می شمارند و آن
 اگر نفع معتد به داشته باشد به حیثیتی که معاملة در آنها سفاکت نباشد هیچ مانع ندارد مثل
 زمین قبیل یا حیوان دیگر که براسه پوست میخورد که قابل قبیح و زکیه است و مثال
 آنها از منافع از قبیل آنکه استخوان آنها منقطع شوند یا روغن آنها مثل ماهی یا اسه
 حرام گوشت که روغن آنها براسه کتیا یا جوارح یا غیر آنها میخورند و خوردن مثل سب
 یا شادی و مثال آن براسه لهو و لعب یا سرنیست و ممنوع است مشرب و افروختن
 سباع و درندگان و اگر به مانع ندارد و شرعاً براسه پوست و موثر گرفتن و مثال
 آن از سفاکت مانعی ندارد و اما در پوست هر حیوان که گوشت او حلال نیست یا غایتی
 که شرعاً آنرا حرام است اما میتوان پوشید چه پاک هستند هرگاه فحش ایشان نباشد

فوج کوفته و گاو نماید فصل در بیان سنای در معامله بعضی بسبیل حریست و بعضی بسبیل
کراست خوب نیست که فروشنده مدح نماید آنچه را که فروشد و مشتری فزونی نماید و آنچه
نیست قهقرون در معامله چه راست و چه دروغ با آنکه در دنگو مانوست و دوار و شده است
که شعیان گمان میکنند و آقا دروغ میگویند یعنی بگوید بینید که کس دروغ میگوید بنید
که آن شیوه نیست چه شیوه دروغ میگوید اگر چه فسق و فجور دیگر میکنند شاید مراد این باشد
که کمال در تشیع چنین شیوه نیست و دیگر خوب نیست که کتمان عیب نماید و این حرام
است بلکه بد حرام است غش با مسلمانان کردن بلکه منع و ارد شده از فروختن با چه
و باس در جات تاریک دایند این غش است و حیانت با مسلمانان و آزار نمیدانند
نم کردن با چه یا چیز دیگر که نم کردن او را خوش قماش و خوب تر بنظری آورد و اگر آنکه
نم کردن بجهت دفع ناخوشی آن چیز باشد که اگر نم نماید بیهوده بنظری آید و حال آنکه بد
نیست یا آنکه تمام نماید کس او را نمیزد یا بسیار بد میخورد و اگر راست زیاده است آن سهم
حرام است و هم چنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اگر چه خوب است آن خوب
نمودن بد را بد نشان آنکه روس کا خوش قماش بنماید و تهمکار به را بعضی آن بد
مگر آنکه مشتری داند که چه کار چه خواست و اینکه از ته کار خواهد داد و راضی باشد باین
در چنین صورتی او را ترک است یعنی نماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری اطلاع
داشت باشد و ناخوش است سفر کردن که باعث نقصان دینی میشود مثل آن آب
براست و ضرر دست بهم ندید یا آنکه موجب نجات بدن یا ثواب شود که تطهیر دست بهم ندید
یا آنکه باز بد دست بهم ندید یا آنکه شر لطف و اجزا صحیح مثل ایستادن دست بهم ندید
یا آنکه بیم ملاک شدن نفس یا تشیع عوض و انشال اینها که اگر اندک جز آنکه اینها خواهد

حرام خواهد بود و در اکثر صورتها بلکه ممکن است در کل و اگر مطلقه دارد نشاید مکرره باشد و
 احوط اجتناب است و از آنجمله است کشتی سوار شدن بلکه مخصوص وارو شده است
 که است آن برای تجارت یا تحصیل معاش مگر آنکه منحصر شود تحصیل معاش و تجارت در سوار
 شدن آن و ناخوش است که کارها را در دو روز و پست را خود متوجه شود بلکه بدلیه که گذار
 شل غلام و نوکر و امثال آن مگر آنکه بیشتر نباشد بلیه کارها را همه شل خانه خرمن و یا
 ملک یا شتیرا اسب یا امثال اینها را خود متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید بهتر باشد
 و ناخوش است بیکار کشتن یا کار ظالم کردن کار که اعانت ظلم او نباشد بلکه احوط اجتناب
 است مطلقه و ناخوش است نیز تکب مشبهه شود یعنی چیزی که احتمال حرمت داشته باشد
 تحصیل نمائیکار در آن کند و اگر احتمالی خوب داشته باشد ناخوش است ترک کند پس
 از مال فایده درزدان و امثال اینها اجتناب نکرده ناخوش است و ناخوش است که
 شل شرا بخوار را امین و اندر که مال خود را دست او بدهد بنسبه یا سلف یا صفایه امثال
 اینها حاصل امین دانستن اینچاعت ناخوش است و هم چنین ناخوش است معامله
 نمودن باین طواع صبیح ماطلوع آفتاب و غروب نیست مطلقه با سفا که کردن و آلتا جاست
 هستند که پروا ندارند هر چه بگویند و پروا ندارند هر چه بایشان گویند و هم چنین مطلقه
 با پست فطرتان نمودن و هم چنین معامله نمایند الا با کسی که دیگر نشود و ناکرده باشد
 و معامله نمایند با نیکو کسی چه پست فطرت میباشد چنانکه مجرب است و نیز خوب نیست معامله
 نمودن با ذو عیال و آنها که انی هستند که آفتی بایشان رسیده شل آنکه کرایس
 یا خوره در ایشل و شیت یعنی زمین گیر و امثال اینها باشند و خوب نیست معامله با آنها
 و آن کسی است که دائما نقصان میکند یا آنکه هر کار که میکند نفعی نبیند پشت و کراست

این اجتناب است
 نشود در امین

از اهلان تناسل
 در غرض از این است که اگر کسی را شل
 از غرض از این است که اگر کسی را شل
 مجازا و از غرض از این است

نمی کند و او بارش زده است و ناخوش است معامله کردن با او اگر او هر کردی که باشد و بنا
 با ایشان کردن یعنی دختر از ایشان گرفتن و دختر با ایشان دادن چه دارد شده مذمت
 ایشان و اینکه طالع از جن میباشند که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است
 که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بایع که چیزی را از جن دست بردارد و خوب
 نیست که کسی که قوف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینک مستوفی وزن کردن
 هم چنین است حال در کیل کردن و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندادن
 و فرایند نمودن آنکه که میخورد باین قیمت در بیع من زاد که بیع بازار است آج نیز گویند بلکه وقتی
 که ندادن سکت شود آنوقت زیاد کردن مانعی ندارد و خوب نیست داخل شدن در سوّم
 مؤمن مگر آنکه مؤمن راضی شود و بر خصمت او باشد و خوب نیست که شهره و خوف بکند
 و کیل آن جاعتی شوند که از صحرا و کوستانها چیزی را آورند که در آن بلبه فروخته و بچین
 و با آن چیزی را آورده که بشهر بفرود شد و خوب نیست که بیرون روند بر آن فاصله
 که سر راه از ایشان بجزند هنوز نیاورده و در ناخوش بودن این تلقی تا چهار فرسخ است
 هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار دیگر
 مانعی ندارد و بعد بد آنکه آداب تجارت آنست که اولاً فقه تجارت و معرفت احکام آنرا
 بگیرد و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ان شاء الله تعالی سلام بسیار تحذیر نموده اند از آنکه فقه
 را تحصیل نکرده شروع بآن نماید چه بسیار باشد که در بارها و محلات دیگر افتد و باراشندی
 که چه قدر بد است و سزاوار است که تاجر تسویه نماید میان خریده با فروخته هانه آنکه
 کسی را که ماکسته نماید از آن تردید دلیلی که ماکسه نماید گران تر دهد بلکه تسویه میان
 همه مستحب است بفرمودن ماکسه نکن مایع از او بخورد و بهتر است چنانکه در خواطرم هست

احکام و فقه
 تجارت و فقه
 و انچه در این

که برین مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهت علم و صلاح و تقوی بای نیست
و دیگر کسی که بیشتری گفت بیا از من بخر که احسان بتو میکنم سخت بشدیدا است که بخری از او
بخورد و هم چنین معنی اگر چیزی را از او بخرد کسی که بخری از او بخورد و الا در حال فروخت
یا آنکه او نیز براس تجارت بخورد در این صورت نفی بگیرد تا آنکه بهتر است و هرگاه نفی
نگیرد بختی خود که فلان چیز را براس من بخر از دیگران براس او بخورد و از خود بخرد و نه صفا
هرگاه تاجری بخریز باشد و نزد آن گوینده معروف باشد بان که البته درین وقت
از خود ندیده مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضائقه ندارد که از خودش نیز برای شش بخرد
و مستحب است باستحاب سوگند آقا که نادم نمودن یعنی کسی که چیزی بخرد یا چیزی فروخت
بعد از آن پشیمان شد و التماس نمود که دست بردارد از معامله دست برداشتن
و پس دادن ثواب عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که چنین نمود و
دست برداشت خداوند عالم در قیامت دست از گناهان و لغزشهای او ببرد
و اگر تجربه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میفروشند یا بهتر میخرند و مستحب
است نیز در وقت دادن راجح و زیاد و ترک بدهند و در وقت گرفتن بعکس
یعنی کمتر بگیرد و سامح کردن در خرید و فروخت و آن چنان تنگ نگرفتن و سامح
نمودن نیز مستحب است چه خدای تعالی چنین کسی را دوست میدارد و همچنین
سامح نمودن در گرفتن دین که آن کسی طلب دارد و در پس گرفتن قرض نیز مستحب
است و خدا دوست بسیار و چنین کسی را هم چنین کسی را که سامح نماید در قرض
پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر و آسان تر بدو آید اما کسی که در بعضی
اوقات بهتر است مثل آنکه معامله اش با برادر دینی نباشد چه وارد شده که مغبون

شده نه محمود است و نه ماجر یعنی نه مردم او راستا کش میکنند و نه ثواب دارد و و چیزهای
 برای چه بیفزاید برای کفن مسامحه کردن در آنها ثوابش و استجابتش شدیدتر است
 و نافوش است تا جبراً که اول کسی باشد که داخل بازار شود و مستحب است که هرگاه داخل
 بازار شود و عایکه دارد شده بخواند و مستحب است نیز که هرگاه چیزی فریده مرتبه بگیر
 بگوید و شنای و تن نیز بگوید و مستحب است نیز که هرگاه نوشته از تجارتی بر او تعسر نماید که بیخ
 باو بدید اینک منتقل شود بدگیر و آنکه هرگاه از تجارتی بربح برای آن حاصل شود و برای
 بایستد و مستحب است که در اقل وقت نماز کند و بعد مشغول تجارت شود و مستحب است
 پنهان داشتن مال و خریدن املاک و البته العالم فاضل در عقاید مشهور میان
 علماء آنست که حصیة در بیع شرط است پس اگر بدون حصیة معامله با بطلان و در بیع
 بیع در بیع را بسته می و مشتری ثمن را بیا یح می باید بیع بیاید حقیقتاً اگر حصیة
 این داد و مستند از فریة و اماره ظاهر باشد که مراو طفرین مبادی است حقیقتاً بیع
 از فقها چنین داد و مستند را باطل میدانند لکن مشهور آنست که صحیح است بیع
 که نقل میشود مال هر یک بدگیر بیع بیع بیاید حقیقتاً لکن لزوم نیست یعنی بیع
 است آن نقل و میتوان هر یک بعین مال خود برگرداند مادامیکه عوض نشان برده
 حصیة باقی باشد پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد و مال شخص دیگری یا آنکه
 تصرف در آن نموده که حصیة باقی نمانده مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس
 بگیرد چه رنگ ملک از دیگری است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه حصیة
 شرع شده پس چگونه ملک دیگری را غصب میکنند اگرست و هم چنین نمیتواند
 آنکه رنگ کرده و پس بدید که ساده گرفته بود چگونه قمار رنگ کرده پس بدید

بیع بیع بیاید
 بیع بیع بیاید
 بیع بیع بیاید
 بیع بیع بیاید

او باشند یا حاکم شرع یا امین ما کم شرع باشند یا مونسان حسبه اگر حاکم شرع نباشد
آنها وکیل پس باید که وکیل صاحب مال بالغی و عاقلی و رشیدی باشد و وکیل خود
هم عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت را آن وکیل خودش بکند تقصیر
صحیح است مادام که موکل او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و آنها پدر و قید تصرف
شان تصرف عامضی است نسبت بفرزند چه پسر باشد و چه دختر باشد آن فرزند
مادامه که آن فرزند بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آنکه عاقل و بالغ و رشید
شد ولایت شان قطع میشود و اختیار شان بر طرف میشود و تصرف شان در
مال اختیار شان باید خلاف صلاحیت آن فرزند نباشد و هرگاه چنین نباشد برای
خود شان نیز نمیتواند بخرند و از خود موکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
و آنها وکیل پس براس خود بخرد و از خود موکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
جمع شود که راضی است و او را آنست که بزبان گوید که از خودم برای تو میخرم یا برای تو
میفروشم که بباد از روی و در اندر راضی شود که جبر روی بد است البته باید رضا ظاهر شود
علاوه آنکه بیان چیز باید گمانی و چه کینه دارد خوب نیست خود را چه کین نماید و ویتنا که قیم
تصرف شان بعد از موت پدر و جد منقضی است و صحیح است و تصرف حاکم شرع و امین
او وقتی صحیح است که بالغ نباشند یا دیوانه باشند یا حاضر نباشند یا آنکه حتی و احمی
که باید بدین نمیدهند و دادن او مستحوف باشد بر فروختن مال او ایستیده باشد
یعنی رشیدی نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط کند یا آنکه گول بخورد یا آنکه بسا
نداند و اقبال آنها و حاصل آنکه اصلاح مال خود نتواند نمود بسا باشد که صرف نماید آنها
در اغراض غیر صحیح و چیزیکه لائق بجالش نیست این بود که بسا آدمی و بعضی از شرطنه طبیعی است

بہمین قدر شد *

واللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلاً * انتم والحج والعمرة
لہ ومن حج البیت واعتمر فہ جنک علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی جعلنا من حجاج بیت الحرام و رزقنا ماء زمزم
و المقام فی المقام و الصلوٰۃ والسلام علی سید الانام و آلہ وصحبہ
البرکۃ الکرام و اللعنة علی عداہم ما دامت النور و الطلح
و تبدل انجہ معلوم میشود و از فرمودہ شکر شریعت مدار حجۃ الاسلام سرکار حاجی میرزا محمد حسن
النجفی شہید از می و ام خطہ انجہ بر شخص مکلف بحجۃ الاسلام واجب میشود و صورت آن اجابا
کہ مکلف قبل از شروع در آن باید اجزای آنرا اجمالا بداند چنانچہ اجزای نماز را تبیل از
شروع باید بداند آنستہ کہ اولاً احرام می بندد از براسے عمرہ تمتع بتقصیل کہ خواہد
آمد بعد از آنکہ داخل مکہ شد طواف عمرہ میکند یعنی ہفت بار میگردد بدو رخانہ کعبہ
کہ ہر دورہ را شوط گویند و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند و خلف مقام
ابراہیم علی نبیا و آلہ و علیہ السلام و بعد از آن سعی میکند یعنی راہ میرود میان صفا
و مروہ کدو سکاند ہفت بار رفتن از صفا ہر دورہ یک بار است و مراجعت از مروہ یک
صفا بار دیگر محسوب است بعد از آن تقصیر میکند یعنی اندکے از ناخن یا موی خود
میگیرد و چون ازین فارغ شود ہر چہ او بسبب احرام حرام شدہ بود از برای احوال
میشود مگر متر استیدن و صید کردن در حرم باین جبت آنرا عمرہ تمتع مینامند
و حج اورا حج تمتع میگویند کہ شخص مکلف بعد از ادا سے عمرہ میتواند تمتع شود یعنی تمتع

وستلذذ شود بچیز ناسیک بعد از احرام برا و حرام شده بود و چون نزدیک روز نهم شود
 با ثانیاً احرام می بندد از براسے حج تمتع از مکہ بتفصیل کہ خواهد آمد و میر و دلسبوی بحث
 کہ نام موضعی است در چهار فرسخی مکہ و از نظر روز نهم تا مغرب انجا میماند و شب را انجا
 کوچ میکند و بشعر الحرام می آید کہ در دو فرسخی مکہ است تخمیناً و در انجا میماند از طلوع
 فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و انجا می آید بسوسے منی کہ نام موضعی است
 قریب یکمکہ و در انجا سه عمل بجای می آورد اول رمی جمره یعنی انداختن سنگ ز جمره
 عقبه و دوم ذبح یا خریدی سوتم ترا شنیدن سر یا گرفتن از سویا ناخن و بعد از ان
 یکمکہ مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور سابق بعد از ان نماز طواف
 میکند بعد از ان سعی مابین صفا و مروہ می نماید بطور گذشتہ و بعد از ان طواف نثار
 میکند چہ زن باشد و چہ مرد و چہ طفل و بعد از ان دو رکعت نماز طواف میکند و بعد
 از ان مراجعت میکند بمنی از برای ماندن در انجا شب یازدہم و شب دوازدهم و در
 روز یازدهم و دوازدهم نیز رمی جمرات میکند و بعد از ان اعمال در منی فارغ میشود
 از تمام اعمال حجۃ الاسلام کہ در ذمتہ او بود و اگر شخص مکلف کج جاہل باین افعال
 باشد در ابتدا سے احرام لکن قصد کند کہ حج واجب بردتہ او را بجای آورد و بگویند
 بعد از اشتغال بعمل بر او شخص خواهد شد مثل اکثر عوام کہ قصد میکنند ایتان عمل را
 بر طبق رسالہ کہ در دست است یا بر طبق قول یا عمل مجتہدی کہ ہمراہ او هستند
 ظاہراً عمل و صحیح خواهد بود چنانچہ از بعض روایات متفاد میشود و اما سورت حج
 تمتع تفصیلاً پس اول افعال آن عمرہ است چنانکہ دانستی و چون واجبات
 عمرہ پنج بود و واجبات حج پانزودہ بود پس مجموع بیست واجب می شود فصلی

در احرام عمره و تمتع سه امر واجب است اول از آن نیت است باین نحو که محرم میشود با احرام
عمره تمتع از فرض حجة الاسلام بحجت اطاعت فرمان خداوند عالم دو قسم گفتن چهار تلبیه است
سوم پوشیدن دو جامه احرام است پیش از نیت و تلبیه و طریقه تلبیه بنا بر احوط بلکه استحباب
آن اینست **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّكَ**
الْمُحَمَّدَ وَالنَّبِيَّ لَكَ وَالْمَلِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و اگر بگوید **وَالْمَلِكُ لَكَ**
لَا شَرِيكَ لَكَ بد نیست و تصحیح این فقرات واجب است شل صحیح کردن
تلبیه الاحرام و قرات حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه حقیقت احرام باز داشتن
انفس است بر ترک امور چند پس ما چاراست از معرفت آن امور بلکه احوط بر آن
آنهاست پیش از نیت احرام قصد گفتن از آنها نماید بلی التفات بآنها تفصیلا
در وقت نیت احرام لازم نیست و آنها بیست و چهار چیز است در اینجا ذکر شده
است باجمال تا سهل باشد ضبط آنها اول شکار صحرائی نه دریائی و اعانت کردن بآن
اگر چه باشد بهر چه بنین خوردن و نگاه داشتن و قوم جماع با زنان بلکه مطلق
التذاذ از زنان هر چند بدست بازی و نگاه کردن بشهوات باشد سوّم عقد
کردن زمان و شاید بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت دادن بر عقد هر چند تحمل آن
شده باشد قبل از احرام چهارم ستمنا است مطلقا یعنی طلب منی کردن بدست
و غیره هر چند خیال یا بملا عبه با زن یا کثیر خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی
بوی خوش شل مشک و زعفران و غیره و احوط ترک استعمال ریاحین است ششم
پوشیدن لباس دوخته و شبیه پوشه شل کلیه و کلاه که از نمند می آید هفتم ستم
کشیدن بسیار کدران زینتی باشد هر چند قصد زینت نکند و احوط اجتناب از

مطلق مرد است بقصد زینت هشتم نگاه کردن در آینه است اما عینک و نظری
کردن در آب صاف اقوی جواز مرد است نهم پوشیدن موزه و چکمه و جراب و
هر چه تمام پشت پارا پوشانند پوشیدن تعلین بآشغال است دهم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام دادن و معاشرت کردن را ملحق کرده اند و شبده
تحریم اینها نیست یازدهم جدال است و آن گفتن کاذب و بلی والله است
و احوط الحاق مطلق عین است و در مقام ضرورت جایز است دوازدهم کشتن
جافوران ساکن در بدن است شل تپش و کیک و کشته و انداختن آنها بخیز از کشته
سیزدهم انگشت پرست کردن بحجت زینت نه بحجت استجماب و احوط ترک استعمال حنا
است بقصد زینت حتی قبل از احرام اگر اثر او باقی بماند تا زمان احرام چهاردهم
از پراستن پوشیدن زیور است بحجت زینت مگر آنچه را که عادت داشته است
پیش از احرام پانزدهم روغن مالیدن بدن هر چند خوشبو نباشد بکبر حجت ضرورت
شانزدهم از الکر کردن مو است از بدن خود یا غیر خود مطلقا هر چند یک مو باشد بکبر حجت
ضرورت هفدهم پوشانیدن مرد است سر خود را حتی بگل و حنا و آرماس مطلقا
و گوشه ها طاهر از سر محسوب است بیچدهم پوشانیدن زن است روی خود را
بنقاب و غیر آن و هم چنین بعضی آنرا مکرر القدریکه من باب المقدمات بحجت پوشانیدن
مساز بر سر نماز و بعد از نماز خوار بردارد و نوزدهم سایه قرار دادن مرد است بالا
سر خود در حال منزل طے کردن نه در منزل بیستم بیرون آوردن خلعت از بدن
خود نه غیر خند بخرائیدن بدن یا سواک کردن باشد ثبیت و کیم ناخن گرفتن
دست و پا است هر چند بعضی از آن باشد مگر در صورت اذیت پس فدیة سید

و فدية آن یک است بیست و دوم کردن و ندان است هر چند خون بیرون نیاید
و بعضی گفته اند کفاره او یک گو سفند است بیست و سوم کردن درخت و گیاهی
که در حرم روئیده شده است الا از خرد درخت میوه با و خرما که در ملک خودش باشد
بیست و چهارم سلاح برداشتن مثل شمشیر و نیزه و هر چه یراق و آلت حرب گویند
لکن بجز صورت **فصل** واجبات طواف و بعضی از احکام آنست بدانکه مکلف بعد از
تمتع بعد از دخول بکعبه عظمیه واجب است که ابتدا کند بطواف خانه کعبه و طواف ازار کا
عمره است و کسی که عمدا او را ترک کند یا قهقهه متمکن از آن نشود پیش از وقوف بر مقام
عمره او باطل است چه عالم بسبکه باشد و چه جاهل و ظاهر حج او حج افراد میشود و چنانچه
قصای حج بر او در سال آئینده قوی است اما واجبات طواف که سر او را است
پیش از طواف آنها را بداند که طواف او بر وجه صحیح و شرعی واقع شود و انشاء است
یری الذیقه بشود و آرزو امر است پنج آنان شرط خارج است بمنزله مقدمات سهفت
از آن واجب داخل در طواف است بمنزله مقدمات شرط اول طهارت از حدث
یعنی وضو و غسل یا تیمم بدل از آن و دو است بجهت اباحه طواف و جنب تیمم نایب میگردد
و هم چنین مایلین شرط دوم طهارت بدن و لباس است از نجاست هر چند نجاست
باشد که در نماز مغفوت است مثل خون کمتر از دو برهم و خون جروح و قروح بنا بر احوط
شرط سوم ختنه کردن است در باره مردان نه زنان هر چند طفل باشد بنا بر احوط
و بدون ختنه طواف نساء و از ایشان باطل خواهد بود شرط چهارم ستر عورت است
بنا بر احوط بلکه اقوی و معتبر است در آن اباحه بلکه احوط ملاحظه جمیع شرائط است
مصلی است در آن شرط پنجم بیت است و چنین کند که سهفت و در طواف خانه کعبه

میکنیم طواف عمره تمتع از فرض حجۃ الاسلام قریبه الی الله و آتاهفت واجب داخل پس
اول از آن ابتدا سجده الاسود است و قدری پیش از آن بایست بجهت یقین
من باب المقدّمه در وقت نیت کردن کافیست دو مضم نمودن هر دو رداس سجده الاسود
و قدری بیشتر بود من باب المقدّمه در شوط هفتم بجهت یقین کافیست سوم
آنکه در جمیع احوال طواف خانه کعبه را بطرف دست چپ قرار دهد پس اگر رو بخانه یا
بجهت یحانه بشود از طواف محسوب نیست چهارم داخل کردن حجر حضرت اسمعیل که
مدفن مادران بزرگوار و بسیار از انبیاء است در طواف خود پنجم بودن طواف است
در میان خانه کعبه مغطیه و مقام حضرت ابراهیم و جمیع جوانب طواف بحسب نیت
ششم خروج طواف کننده است از خانه و آنچه از خانه محسوب است مثل شافیه و آن
و آن صغیه کوچک است در اطراف خانه کعبه هفتم آنکه هفت شوط طواف کند یعنی
هفت دوره نه زیاد و نه کم پس اگر چیزی زیاد کند یا کم کند تفصیل دارد اما واجبات
بعد از طواف بد آنکه واجب است نماز طواف بعد از طواف بجا آورد و آن دو رکعت
است مثل نماز جمیع در واجبات و مقتضات و مقارنات و سایر امور متعلقه به نماز
بد آنکه شخص مکلف کج در همه اوقات باید سعی و اهتمام در محبت نماز خود داشته باشد خصوصا
وقتی که اراده حج داشته باشد اگر کسی واجبات نماز از قرات و غیره قضا کند عمره او باطل
است و هم چنین حج او پس بری الذمّه نخواهد شد و اگر ممکن شود نماز طواف را در
مقام ابراهیم بجای کند اگر از دو غرض قرات حمد و سوره فارغ خواهد بود اما ذکر رکوع
و سجود و نشسته و سلام باید درست کند و واجب است بر شخص مکلف که نماز طواف
را در مقام ابراهیم بجا آورد و احوط مبادرت با بیان آن است بعد از طواف و طواف

این
نماز طواف الکاف
کردن نماز طواف
مدرکین است
نمی توان کرد

آنست که در پشت مقام بجا آورد و با عدم تکلیف در یک اند و جانب مقام بجا آورد و بعد از نماز انچه بر او واجب است سعی مابین صفا و مروه است هفت مرتبه نه زیاد و نه کم و ابتدا از صفا و ختم نموده است و آن دو مکان معین است نزدیک مسجد الحرام و سعی مثل طواف رکن است و حکم ترک آن عمدّاً و سهواً مثل طواف است و واجب است ابتداء از جز اول صفا یا نکه یا شنبه یا رابح یا ندیم یا جز اول مسافت و اگر چهار درجه در صفا و مروه بالا رود احتیاج چسپانیدن پا و سر انگشت یا نیست و بعد از آن تقصیر است در عمره تمتع و آن قدر که از شارت یا ناخن گرفتن است و اما واجبات حج احرام از نکه معظمه است و افضل ما کن نکه مسجد الحرام است و افضل ما کن مسجد الحرام حج است یا مقام و وقوف بعرفات است و واجبات است بنا بر احوط بودن در اینجا از بعد از زوال روز نهم تا مغرب شرعی در حال اختیار و آنجا نوح میکند بسوی مشعر الحرام و احوط و وجوب بیست و نه شب عید است در مشعر الحرام و واجبات است وقوف بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید احوط و وجوب ماندن است تا طلوع آفتاب اما واجبات منی سه چیز است اول رمی جمره عقبه که نزدیک بمکه معظمه است و دوم ذبح یا خرمه ای است یعنی قربانی کردن سقوم تراشیدن سر یا تقصیر است و بر بعضی اختیار حلق است و اما کیفیت طواف حج تمتع مثل عمره تمتع است و طواف نسائش طواف حج است و سعی در حج تمتع مثل سعی در عمره تمتع است و نماز طواف حج و طواف نسائش طواف عمره تمتع است و اما طواف نسائش سعی ندارد و دیگر از واجبات بیست و نه شب یا نهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلاث در روز یازدهم است و دوازدهم و بعد از زوال روز دهم مستحباً از برای طواف و ادای عود و بمکه معظمه

می نماید فصل بد آنکه استحباب است در وقت شروع در غسل احرام کردن که این دعا را بخواند
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُورًا وَطَهْرًا وَحَرَمًا وَآمِنًا مِنْ
 كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ اللَّهُمَّ طَهِّرْ فِي وَطْئِي وَطْئِي
 قَلْبِي وَاشْرَحْ قَمْرِي وَأَجِدْ عَلَيَّ السَّالَةَ مَحَبَّتَكَ وَمِدْحَتَكَ
 وَالشَّانَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِي إِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِيَامَ دُعَائِي
 التَّسْلِيمَ لَا مَرَكَ وَالْإِسْبَاحَ بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسُحُبَاتِ وَرَفَّتْ بِرُشْدِنِ لباس احرام این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي
 مَا أُولِي بِي بِهِ عَوْرَتِي وَأُوْدِي فِيهِ فَرْصَتِي وَأَعْبُدُ فِيهِ رَجَاءً وَ
 انْتِهَى فِيهِ إِلَى مَا أَمَرَ بِي رَبِّي اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَدْتُهُ كَقَبْلَتِي
 وَارْذَلْتُكَ فَأَعَانَنِي وَقَبَّلَنِي وَلَمْ يَقْطَعْ بِي وَوَجَّهَهُ ارْذَلْتُ فَسَلَّيْتُ
 فَهُوَ حِضْنِي وَكَهْفِي وَحُرْزِي وَطَهْرِي وَمَلَكُ ذِي وَكَلَامِي وَمَنْجَايَ
 وَذُخْرِي وَعَدَّتِي فِي شِدَّتِي وَرَحْمَتِي وَبِعْدَانِ شَشْ رَكَعَتِ نَازِ احرام
 بعمل آورد و استحباب است که بعد از شش رکعت نماز احرام این دعا را بخواند اللَّهُمَّ
 إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ اسْتَجَابَ لَكَ وَأَمَّنْ يُوْعَدُكَ وَتَنْجِي
 أَمْرَكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ لَا أُوتِي إِلَّا مَا وَقَيْتَ وَلَا أَخْذُ
 إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَقَدْ ذَكَرْتَ الْحُجَّ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَعِزَّنِي لِي عَلَيْهِ عَلَى
 كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّمَنِي عَلَى مَا صُنِفَتْ
 وَتُسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكَ بِي فِي بَيْتِي مِنْكَ وَكَافِيَةً وَاجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ
 الَّذِينَ رَضِيتَ وَأَرْضِيتَ وَسَمِيتَ وَكُتِبَتْ أَللَّهُمَّ إِنِّي وَحْدَتُ

يَا بَدِيعَ مَنْ كُلِّ فَمَجْمُوعِ أَلَلِّمَ أَتَى أَرْجُوا أَنْ أَلُوْنَ مِمَّنْ أَجَابَ دَعْوَتَكَ
وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شَقَّةٍ بَعِيدَةٍ فَمَجْمُوعِ سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَصَبْرًا
لَكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ
فَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لِمَا بَغَيْتَ بِهِ إِلَيَّ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ
وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ وَالْمُنَازِلَةَ بَيْنَكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِي لَدُنِّي وَالشُّوْبَةَ
عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ أَلَلِّمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَيِّمْ بَدِيعَ عَلَى النَّارِ
وَالْهَيْمِ مِنْ عَذَابِكَ وَتَعَايِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سُبْحَانَ
وَعِظَمَكَ بِرُوحِ الْحَرَامِ سُبْحَانَ مَنْ تَوَقَّفَ نَمَاهُ مَا مِنْ دَعَا بِخَوَانِدِ السَّلَامِ مُعَلِّيكَ أَيُّهَا
النَّبِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِذْنِهِ وَمِنْ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَ
مَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَى رَأْسِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ
بِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَرَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَسَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ أَسَلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِاللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَسَلَامُ عَلَيْنَا
وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَلَلِّمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ
وَرَحِمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
أَلَلِّمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ
وَعَلَى أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَسَلَامٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِزَّنِي بِسُكْرَةِ
 طَاعَتِكَ وَمَنْعَةِ آثَابِكَ وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ أَبَدًا أَمَا بَعِثْتَنِي مِنْ نَسَاءِ
 وَدَهْلِكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَرُؤَايِهِ وَجَعَلَنِي مِنْ نَسَائِهِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَنَايُوكَ فِي بَيْتِكَ وَعَلَى كُلِّ مَقَامٍ حَقٌّ لِي أَنْ أَتَاكَ وَ
 نَارَكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا بَنِي وَأَكْرَمُ مَرْفُوعٍ فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا تَائِبُ
 أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَبِأَنَّاكَ وَحْدُ
 أَحَدٌ صَدَقَ لَمْ تَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْوًا أَحَدٌ وَأَنْتَ مُحْتَدًا
 عَبْدُكَ وَنَايُوكَ صَلَّاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ يَا حُجَّاءَ دُوبَا
 كَرِيمٍ يَا مَاجِدَ يَا حَبَّارَ يَا كَرِيمَ اسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ خُفَّتَكَ إِيَّايَ
 بَيْنَ يَدَيْ إِيَّاكَ أَوْ أَلَمْ تَجْعَلْ خُفَّتَكَ مَقْبَلَتِي مِنَ النَّارِ لِيُذْهِبَ
 سَمَرَتَهُ مِثْلُ اللَّهِ فَمَا لَكَ رَقِيبِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ
 الْحَمْدُ لِلطَّيِّبِ وَالدُّعَاءِ عَيْنِي شَرِّ شَيْءٍ طَيِّبٍ إِلَّا لِسَانِي وَالْجَنَّةُ وَشَسْوَةً
 فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ وَكَرْمَتِ سَاعِدَتِ تَمَازِينِ دَعَاكَ مَزْكُورَةً
 دَعَا نَجْوَانِدٍ وَحَالِيكَ السَّادَةِ بِأَشَدِّ دُوبَا حَرَامٍ كَوَيْدِ السَّادَةِ مَعْلِيكَ
 أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لَسْتُ بِإِلَهِ وَلَا بِإِلَهِ مِنْ اللَّهِ وَمَا
 شَاءَ اللَّهُ وَالسَّادَةِ مَعْلَى أَنْبِيََاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِمُ وَالسَّادَةِ مَعْلَى أَسْوَاقِ اللَّهِ
 وَالسَّادَةِ مَعْلَى الْأَوْرَاقِ هَيْمٍ وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَاسْتَحْبَبْتُ كَلْبَةً
 أَنْزَلَ دُوبَا بِسْمِ اللَّهِ وَدُوبَا بِسْمِ اللَّهِ وَدُوبَا بِسْمِ اللَّهِ وَدُوبَا بِسْمِ اللَّهِ وَدُوبَا بِسْمِ اللَّهِ
 اسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي أَوَّلِ مَسَائِلِي أَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ

سَجَّادٌ وَرَعَنَ خَطِيئَتِي وَتَضَمَّ عَنِّي وَزُرِي أَمْحَدُ لِلَّهِ الَّذِي بَاغَفَنِي بَيْنَهُ
 الْحَرَامَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ
 مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مَبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ
 عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بِلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ أَطْلُبُ حُجَّتَكَ
 وَأَوْفَ طَاعَتِكَ مُطِيعًا لَأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقُدْرِكَ أَسْأَلُكَ
 مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اللَّهُمَّ اقْسِمْ
 لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِظْ بِي طَاعَتِكَ وَفَرْمَانِكَ وَبِتِ
 اسْتَكَ دُرُوقَتِ نَظَرِ دُونَ كَيْفِهِ بَيْنَ دَعَاءِ ابْنِ خَوَانِدِ أَمْحَدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَ
 وَشَرَّفَكَ وَكَرَّمَكَ وَجَعَلَ لِي مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مَبَارَكًا
 وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ وَقَتِي كَهَ مَحَازِي حَجَرِ الْأَسْوَدِ شَدِيدِ بَارِزِ دُخُولِ دَرْجَةِ الْحَرَامِ
 بَايَسْتُ دَايِنَ دَعَاءِ ابْنِ خَوَانِدِ أَشْهَدُكَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
 لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَمِنْتُ بِاللهِ وَكَفَرْتُ
 بِالْمُجْبِتِ وَالطَّاعُوتِ بِوَالِدَاتِ وَالْعَزِيزِ وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ
 بِمَعَادَةِ كُلِّ نَبِيٍّ يَدْعِي إِلَى عَمَلٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ بِسِوَى حَجَرِ الْأَسْوَدِ سَدِّ بَابِ
 اللَّهُمَّ مَتِّعْنِي بِحِمَارِ رِزْقَتِي وَبَارِكْ لِي فِيهَا أَتَيْتَنِي وَابْنِ دَعَاءِ
 بِشِيشِ انْ طَوَافِ نَزْوِ حَجَرِ الْأَسْوَدِ وَابْنِ خَوَانِدِ وَحِينَ نَظَرْتُ بِحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَافْتَدَيْتُ بِرُوسِي
 أَوْ كُنْتُ وَبَاوَيْدِ أَمْحَدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا إِلَى هَذَا أَوْ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِي
 لَوْ لَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَأَمْحَدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِمَّا احْتَسَبُوا وَأَحَادِمُ

کتابت

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ الْمُبِينُ وَيُحْيِي وَيُمِيتُ وَ
 يُحْيِي وَيُمِيتُ لَا يَمُوتُ بَدِيدٌ خَيْرٌ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ
 بَارَكْتَ وَفَرَحْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
 وَسَلِّمْ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَامْحُذِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأَصِدِّقُ رُسْلَكَ وَأَتَّبِعُ كِتَابَكَ
 وَدُرُوتِ بوسیدن و دوست ماییدن بحر الاسو و مستحب است این دعا را بخواند
 اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِأَدْنِهَا وَمِثْلَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمَوَاقِفِ
 اللَّهُمَّ تَقَدَّرَ بِمَا بَلَّغْتُكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ
 وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ
 وَبِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَوَرَأَيْتُكَ وَسَمِعْتُكَ وَبُكْرِي
 اللَّهُمَّ إِلَهَكَ بَسَطْتُ يَدِي وَنَهَضْتُ رُغْبَتِي وَاقْبَلْ مِنْي
 وَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ
 الْخَيْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَمِّينِ مَحْتَبِ اسْتِ وَحَالِ طَرَفِ خَوَانِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُمْنِي بِهِ عَلَى كُلِّ الْمَاءِ كَمَا
 يُمْنِي بِهِ عَلَى جِدِّ الْأَرْضِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ مَرْتَبَتُهُ
 وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ وَأَسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ الَّذِي كَتَمَكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ

قل یا ایها الکافرون بخواند و چون از نماز فارغ شود حمد و ثناء الهی را بجا آورد و
صلوات بر محمد و آل محمد بنویسد و طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید اللهم تقبل
مینی و لا تجعله اخر المهدی منی الحمد لله بما یدیک کلنا علی انعام
کما حتی ینتهی الحمد الی ما یحب و یدری اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تقبل منی و طهر قلبی و سکن علی و در بعضی روایات است که بگوید
اللهم ارحم منی بطاعتی ایاک و طوعتی رسولک صلی الله علیه و آله
اللهم جیب منی ان اعد لی حدودک و اجعل لی یمن یمینک و یحبت
رسولک صلی الله علیه و آله و مکن بک و عبادک الصالحین
پس سجده رود و بگوید سجدت لک و جری تعبد اویر قال الله الا انت
حقا انا و ل قبل کل شیء و الاخر بعد کل شیء و هانا
ذابین یدیک ناصیتی یدیک فاعفر لی انک لا یغفر الذنب
العظیم غیرک فاعفر لی فانی مصفر ید تویدی علی نفسی و لا یدفع
الذنب العظیم غیرک چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزد حجر الاسود
و آنرا بوسه دهد و دستهای بدن را بهمالد یا اشاره کند پس بیاید بنزد چاه زمزم و خود
یک دلو یا دو دلو آب بکشد از دلوئی که مقابل حجر الاسود است و پرشد و پشت و شکم
پریزد و بخورد و فایده عار بخواند اللهم اجعله علما نافعاً و رزقاً واسعاً
و ان در سبب کل داعی و سقیم پس متوجه صفا شود از دریک محاذی حجر الاسود است
و آن در سبب که حضرت رسول از آن در بیرون رفت و بار آمد دل و تن بر دو بال
کوه صفا تا نظر کند بنجای کعبه در و بر کن عراقی کند و حمد و ثناء الهی را بجا آورد و از غنچه

وَتَوْفَّقْنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَأَعِزَّنِي مِنَ الْفِتْنَةِ بِسْمِ رَبِّكَ اللَّهُ الْكَبِيرُ
 دو مرتبه دعای سابق را بخواند پس یکبار تکبیر بگوید و دعای سابق را و اگر همه
 عمل گذشته را غلطی بجای آوری هر قدر که میتوانی بجا آور و مستحب است که این دعا را بخواند
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ خَبْرٍ أَخْبَرْتُهُ قَطًّا فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْتُ عَلَى الْغُفْرَةِ
 فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ
 إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ تَزِيحُنِي وَإِنْ تَعَذِّبُنِي فَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ
 عَذَابِي وَأَنَا مُخْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِكَ فَيَا مَنْ أَنَا مُخْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِهِ ارْحَمْنِي
 اللَّهُمَّ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تُعَذِّبُنِي
 وَأَنْتَ ظَلَمْتَنِي أَمْبَحُثْتُ أَتَيْتُكَ عَدْلًا وَلَا أَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ
 عَدْلٌ لَا يَجُورُ ارْحَمْنِي بِسْمِ رَبِّكَ لَا تَخْشَى سَائِلُهُ وَلَا يَنْفَدُ نَائِلُهُ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَوَرَعِيكَ
 اگر سیکه خواند مال او زیاد شود پس باید که طول دهد ایستادن در صفار و در پای چهارم
 رو کعبه این دعا را بخوان اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ
 وَغُرَبَائِهِ وَفَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضَيْقِهِ وَضَنْكِهِ اللَّهُمَّ أَظْلَمْتَنِي فِي ظِلِّ
 عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ پس زن یا پائین آید و پشت خود را برهنه
 کند و بگوید یا رَبِّ اغْفِرْ لِي يَا مَنْ أَمَرَ بِالْغَفْوِ يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْغَفْوِ يَا مَنْ
 يَتَذَرُ عَلَى الْغَفْوِ الْغَفْوُ الْغَفْوُ يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ يَا قَرِيبُ يَا بَعِيدُ
 اُورِدْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَاسْتَعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ وَمِنْ صَانِكَ بِرَأْسِكَ سُبْحَانَكَ
 که در حال سجده یا در ایستادن رود از صفات نامبارک و از انجاست و مثل شتر باران

عَلَىٰ جَمَامَتِكَ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ فَإِنَّمَا أَنْعَمْتَ عَلَيْكَ وَفِي قَبْضَتِكَ وَت
 است که شب عروزه در منی باشد و مشغول طاعت الهی باشد و بهتر نیست عبادتها
 را خصوصاً نماز باراد مسی ضعیف بجا آورد و چون نماز صبح کند تعقیب خواندن طلوع
 آفتاب و روانه عرفات شود و اگر نخواهد بعد از طلوع صبح روانه شود و لکن سنت است
 بلکه احوط آنست که از وادی محشر در نشو و تا آفتاب طلوع نشود و مکرره است که پیش از
 صبح روانه شود و از بعضی حرمت حکایت کرده اند مگر از جهت ضرورت مثل بیماری و کسیکه
 خوف از وحام خلق داشته باشد و چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِلَيْكَ
 صَمَدَاتٌ وَإِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ أَرَدْتُ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُبَارِكَ
 لِي فِي رَحْلَتِي وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَبَاهِي
 بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي وَتُبِّهَ كَوَيْتًا لِعَرَفَاتٍ رَسَدَ وَابْدَأْ زَوَالِ الْبُحْبُوحِ
 را قطع کند سحاب است که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و آنچه موجب تفرق
 سواست از خود دور کند تا دل متوجه جناب اقدس باری شود در این وقت نماز
 ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد بیک اذان و اقامت و وقوف کند در دست چپ
 کوه پشت کسی که از کوه آید و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار و با اصحاب خود
 مجتمع باشد به پهلوی یک دیگر و بعد از نماز بایستد و مشغول دعا بشود و مکرره است که
 بالای کوه رود و آنکه در حال وقوف سوار باشد یا نشسته اگر تواند ایستادن را اگر
 نه هر قدر را که میتواند و رو بقبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد
 و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و تجید و تهلیل بکند و بگوید صد نوبت بگوید وَاعْتَمَدْتُ
 إِلَيْهِ صَدَقْتُ وَتَسْمِيَانِ اللَّهُ صَدَقْتُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صد نوبت

و آیت الکرسی صد نوبت و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد صد نوبت و مسوره آنا از زند
صد نوبت و لا حول و لا قوة الا بالله صد نوبت و قل هو الله احد صد نوبت بخواند
و هر دعا یکی بخواند و سعی بکند و در دعا که این روز دعا و سئله است هیچ چیز نرود شایطین
خوشتر ازین نیست که تو را غافل سازند از جناب اقدس الهی و پناه گیرند خداوند عالم از شر شایطین
و زینار که بجانب مردمان نظر میدارند و متوجه خود باشند و استغفار بدین زبان بکن و گناهان
خود را بشمار و گریه کن و اگر توانی خود را بگیر به بار و دعا از جهت پدر و مادر و برادران من
و اقل آن چهل کس است و در حدیث است که ملکی موی است که آنچنان گیس که جهت برادر
مومن خود بطلبد آن ملک از حق تعالی از برای او صد نذر ارشال و در اطلبید و تمام این
زبان را صرف دعا و ذکر و استغفار کند که بعضی از علماء قایل شده اند بوجوب آن و دعاها
منقوله را بخواند و صا و دعای صحیفه کامله و دعای حضرت امام حسین و دعای حضرت
امام زین العابدین و مستحب است که در وقت سنگ انداختن پیاده باشد و سواره
نباشد و بار و شو باشد و بعضی از علماء بوجوب طهارت قایل شده اند و چون سنگ را
در دست داشته باشد این دعا بخواند **اللهم هذِهِ حَصْبَاتِي مَا حَصْبَتِي لِي**
وَاِنْ فَهَرْتُ فِي حَكْمِي وَبَسَّ كَبْرُهُ كَبِيرًا زِدْ بِنَا دِينًا دعا بخواند **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ**
عَنِّي الشَّيْطَانُ اللَّهُمَّ تَقْدِيرًا بَلَّغْنَاكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَحَجَّةً مَقْبُولَةً وَسَعْيًا مَشْكُورًا
و ذنباً مَقْشُورًا او میان او و حجره ده ذراع یا پانزده ذراع بیشتر فاصله نباشد و پشت
بقبله کند و روی بجزه و آنکه سنگیزه را بر انگشت بزرگ بگذارد و با نخن انگشت ششم
ببندازد و چون بجای خود آید و رسی سخت است که این دعا را بخواند **اللَّهُمَّ هَبْ لِي**

و در بعضی روایات همین است بزیاوتی آنکه عَمَلِی مَا أَجَلَدَ نَأْوِ اگر در روز
 دوازدهم کویج کرد از منتهی سنت است که بیست و یک سنگریزه را در منی دفن کند
 و سبب است که در این ایام غازی واجب است و در مسجد خیف بجای آورده و در جسد
 است که هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد و پیش از آنکه از آنجا بیرون رود و بر
 است با عبادت هفتاد و سال و هر که صد مرتبه **سُبْحَانَ اللَّهِ** بگوید بنویسد از برای
 او ثواب بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه **إِلَّا اللَّهُ** بگوید برابر است با ثواب
 زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگوید برابر است با خراج عاقبتن که در
 راه خداوند عالم تصدق کند خاتمۀ در طواف و دعای و سایر مستحبات است تا زمان
 خروج از مکۀ معظمه و در مدینه منوره به آنکه استیلاست مراجعت از منی عکبیت طواف
 و دعای هرگاه طواف واجب و سعی و طواف نسا و راپشتیته کرده و پیش از آنکه کویج نشستن کند
 نماز در مسجد خیف بکند و چون در مکۀ رود دست است که داخل خانه عکبیه شود مخصوصا
 کسی که تازه حج کرده است و در مدینه است که داخل شدن در خانه عکبیه داخل شدن است
 در رحمت خدا و بیرون رفتن او بیرون رفتن است از گناہان و خداوند عالم نگاه میدارد
 از گناہان و در بقیۀ عمر وی آمرزد گناہان گذشته را و سنت است که بجهت دخول
 غسل کند و پای بر نه داخل خانه شود و پیش از دخول سر و حلقه در را بگیرد و بگوید
اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ فَقَدْ قُلْتُ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ وَأَجِرْنِي مِنْ مَسْخِطِكَ پس داخل
 شود بگو **اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ**
عَنْ أَبِي الْبُقَّارِ پس دو رکعت نماز گذارد و در میان دو ستون بر سنگ مرخ و در

رکعت اولی حم السجده بخواند و در رکعت دوم بعد آیات آن از قرآن و در گوشه ای
 که بنیز نماز گذارد پس برکنه آید که در اینجا حجر الاسود است و شکم خود را بر او مالید پس
 دو دستون بگرد و شکم و پشت خود را بان ستون بگرد و چون خواهد بیرون آید دوبار
 را بر دست چپ خود گیرد و دعا کند در آنچه بخواند و نزدیک کعبه دو رکعت نماز کند بعد
 مستحب است طواف بسیار کردن و آن در باره حجاج از نماز نافله افضل است و طواف
 بنیابت مرئین بسیار ثواب دارد و بنیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و دوازده امام
 ثواب عظیم دارد و در غیر صحیح است که مستحب است که شخصی در مکه سی عدد و شصت طواف
 کند بعد و ایام سال و اگر نتواند سی عدد و شصت شود و آن پنجاه و یک طواف و شش و شصت
 میشود و آنرا بجهت تمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط و دیگر تا پنجاه و دو طواف
 شود و مستحب است ختم قرآن مجید در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند قرآن را
 در اینجا از دنیا بیرون نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را در بهشت و مستحب
 است در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول و در منزل خدیجه و زیارت قبر
 ابطالب و خدیجه و آمنه و عبد المطلب و رفتن بفاریکه در حجره حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در اوائل بعثت عبادت کرده در اینجا و بفاریکه در کوه ثور است که
 حضرت در اینجا مخفی شده و بدانکه مستحب است از برای کسی که در مکه میماند ایتیان یحیره
 مفوده و سنت است که چون خواهد از مکه بیرون رود غسل کند و طواف و دعای حجا
 آورد و در هر شوطی دست یا بدن بکجر الاسود در کن یا نی برسد و چون بمسجد رسید
 دعا های سابق را بخواند پس بنزد حجر الاسود بیاید و شکم خود را بخانه بساید و یک
 دست بکجر الاسود گذارد و دست دیگر بجانب خانه بکشد و محمد و شایقی را بخواند و

و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت است که از باب حنا طین بیرون رود
 که مقابل رکن شامی است و آنکه غم کند بر مراجعت و از خداوند طلب تعین و راجعت
 کند و در وقت بیرون رفتن یکدوم خرم بگوید و تصدق کند بر فقر و اجبت احوال
 صدور بعض محرمات و در حال احرام از او غفله مثل شیش و نخو آن و از جمله مستحبات
 مؤکداست مراجعت از راه مدینه طیبه برای ادراک زیارت حضرت فخر کائنات
 و حضرت تنفیعه عوصات و ائمه بقیع صلوات الله علیه هم اجمعین قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله من آتی مکه حاجا و لم یزرنی بالمدینه فقد جفوتهم
 یوم القيمة و قال من زارنی بعد مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی و من زارنی فی
 حیاتی کان فی جوار یوم القيمة و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هرگاه یکی از شما در راه عمر
 حج کند و زیارت نکند حسین بن علی را هر آینه خواهد بود تا که حتی از حقوق پیغمبر بزیارت
 که حق حسین فریضه نیست از جدا واجب بر هر مسلم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که برای
 راحه دلست در کردن دوستان خود و شیعیان خود بدینست که از تمام وفایان
 ایشان زیارت قبور ایشان است پس هر که زیارت کند ایشان را از روی غیبت
 و از راه تصدیق با آنچه گفته اند ائمه ایشان شفیعیان ایشان خواهند بود و در روز
 قیامت اخبار و رفیقت زیارت پیغمبر و ائمه معصومین خاصه زیارت سید الشهدا
 و امام رضا و افضل بودن زیارت ایشان از حج و عمره و جهاد و بیعت و نهایت است
 زرقنا الله زیارتهم فصل و ذکر مسائل متفرقه مهمه که از جناب حجت الاسلام کلمه
 میرزا و اتم طاهره عالی جناب سلاله الاطیاب و فخر العاکار الانجاب حاجی سید علی
 خراسانی بچستانی سؤال نموده اند سؤال چه میفرمایید در باب لباسهای ماهوت

و پشینه و درینکه از طرف لندن و فرنگستان و هندوستان می‌ورند که معلوم نیست که آخر
 خیر یا کول اللحم و آنها داخل بهت یا نه مذکی هستند یا غیر مذکی از برای پوشیدن و نماز
 و آنها چه صورت دارد و چه آب بنای خیر سابقا بر عدم حرام استعمال آنها بود و در نماز
 و آنها و الآن بر چه از است و در مطلق مشکوک شللی مایهوت و خوان و اما پوشیدن آنها
 و غیر نماز و غیر آن عیب نداشت مطلقا و معلوم است که حکم موقوف بر اختصاص مایهوت
 ندارد بلکه حکم بر شکیه است هر لقمه زاریت عاشورا بان کیفیت که سرکار محترمه الاسلام
 جناب میرزا دام ظلّه العالی بیان فرموده اند اینست بسم الله الرحمن الرحیم اگر بعد از
 زیارت ششم و نمازهای او یا زیارت دیگر اگر چه زیارت ششم بهتر است یک زیارتی
 ششبار برین و سلام بکنند و دو رکعت نماز و اگر خود متن عاشورا باشد شایسته تر باشد
 و بعد از نماز توبه کرده و صدقه بگیری بگوید زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و سو
 سلام و دعای اللهم بحق و سجده و دعای آنها بخواند بعد از آن دو رکعت نماز
 بجای آورده و دعا بکند و دعای علقمه را بخواند ان شاء الله تعالی امید هست که موافق
 باشد با آنچه ما تو را است بارعایت احتیاط مسکین و طلاق موقوف بر عدلین شرط است
 و عدالت عبارت از پرهیزگاری و عدم ارتکاب گناه است و عدم اصرار بر جفیفه و باید
 این صفت را نسخه باشد و کاشفش حسن ظاهر است که مورت طلق بکند و نپذیرد باشد
 مسکین عقد کردن بدون فحش و رموردیکه باید فحش کند بعد از کشف هرگاه مطابق واقع
 باشد عیب ندارد مثلاً اگر بگوید او عاری یا س یا فوت زوج خود کند و شهادت باشد یا منفر
 او عاری بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کند و بعد معلوم شود که بالغ بود و درین
 عقد بلکه هرگاه در حین عقد متعقد باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم شود که بالغ بود

عیب یار و بشر را تحقق قصد انشاء و حین عقد سؤال در بعضی از ائمه کلمن است
 که عادل یافت نمیشود و زنهار اسم طلاق میدهند و معلوم نیست که طلاق صحیح داده
 شد یا پیشود اینها را بکاح و راوردیانه جواب بلی جائز است نکاح کردن آنها را
 مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیر و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع داخل
 کرد علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بحیث آنکه استمتاع
 اعم است از دخول مسئله والد میتواند بذل بدت کند از جانب پدر و عقد انقطاع باینکه
 گوید بکن لک مدت تها بخلاف عقد دائم مسئله والد و جدائی میتوانند از برای
 و له مجنون زن عقد کنند چه بعد و اعم چه بعد از انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث
 شده باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئله والد و جدائی میتوانند بذل بدت کنند
 از جانب مجنون اشهر اصطلاح بخلاف طلاق که میتوانند طلاق بدین ترتیب که کسیکه وارث شود
 بر پدریکه و طعنش نباشد و میداند که در روز یا زیاده تر و را بنجایماند لکن بعد خروج از حد
 ترخص را قبل از ده روز دارد و باید غارنش را جمع کند احتیاطا بمقدور داشتن تمام را قصر
 و رضیت و وقت تمام را بنحو اندو قضا کردن قصر را بعد از آن لازم نیست مسئله هرگاه شخص
 مشغول نماز است و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم بداند که نکرده است
 و نمیداند که این نمازیکه مشغول است چه نیست کرده است این را ظهر ترا میبرد و تمام میکند
 و بعد عصر را میخواند و اگر بداند که ظهر را خوانده و لکن نمیداند این را که مشغول است نماز
 کرد یا عصر غارنش باطل است و اگر نداند که ظهر را کرده است یا نه و نمیداند که این نماز را چه
 نیست کرده است این را ظهر قرار میدهند و تمام میکنند و بعد عصر را میخواند و میداند که ظهر را
 نخوانده است و این را عصر نیست کرده است عدول بظهر میکند و بعد ظهر را میخواند مسئله

و حال سجد باید هر دو کف دست بر زمین باشد لکن بطریقیکه در عرف صدق کند که کف دست
 بر زمین است پس لازم نیست خواباندن کف دست را بدقت تمام بر زمین مسئله
 کسیکه تکلیفش اخفات خواندن است چه در قرائت و چه در تسبیحات پس هرگاه نیاید
 بخواند لازم نیست از سر گرفتن و هرگاه نتواند کلمه را اخفاتا ادا کند جبراً بگوید عیب ندارد
 و لازم نیست بر او ازین جهت مجاز جماعت حاضر شدن لکن اگر بتواند بتکرار اخفاتا ادا
 کند تکرار کند و هرگاه میخواهد اخفاتا بگوید لکن جبراً گفته شد بهمان اقتضا کند مگر لازم
 نیست مسئله نیت یا مسجد و امامی که صدق کند و حدت مجلس اذان و اقامت در آن قضا
 است مسئله اذان و اقامت و حرام و حلال ساقط نیست مسئله «او خال نجاست غیر
 مسریه در مسجد و امیکه تنگ حرمت نشود و عیب ندارد اگر چه احوط داخل نکردن است
 مسئله ترتیب در صلوٰه قضا و لازم نیست که بدانند که این نماز کدام وقت است بلکه
 همین قدر که بترتیب یومیه خوانده شود و کفایت میکند مگر آنکه بر اندک نماز فوت شده
 اش بخلاف ترتیب یومیه است مسئله مصطفی و رحمة الله و برکاته را گفتند و سنائی هم
 عمل آورد و بعد شک کرد که این رحمة الله و برکاته را اگر گفتیم یا صیدنا اقل سلام آورده یا صیدنا
 آخذ اعتنا را باین شک نکنند چون سنائی عمل آورده و اگر سنائی عمل نیاورده باشد سلام
 علینا را بگوید یا سلام علیکم یا هر دو را اگر بعد معلوم شود که سلام واجب را گفته اند
 هم عیب ندارد مسئله مأموم در بین فکر واجب یا بعد از فکر واجب شک کند که بگوید
 امام کرده یا نه اگر اول اعتقاد کرده بود که در رک کرده و بعد شک کرد اعتقاد بآنکه
 و اگر اول غافل بوده در رک جماعت نکرده و اگر حال خود را نمیداند از جهت غفلت است
 و التفات اعتنا و شک نکند مسئله ساقط میشود اذان و اقامت و در بابیکه

نماز جماعت شده باشد هرگاه چند نفر از اهل جماعت باقی باشند و بر چند امام جماعت امام
 رایت نباشد و این حکم مختص مسجودانست نه مطلقا مسئله کسیکه غسل نماید و بعد از
 وضو او باشد مثل جنابت و حیض و سن میت هرگاه در وقت غسل کردن چنین نیت کند
 که غسل میکنم جهت رفع جمیع اعدائی که بر من است یک غسل کفایت از جمیع می کند
 و همچنین یک غسل کفایت از غسل استحجه میکند هرگاه حصول عنا بین هر یک را در نظر
 بگیرد و مثل اینکه نیت کند که غسل زیارت و توبه و همه بجهت یک غسل که میکنم حاصل شود
 چه قصه حصول واجب هم کرده باشد یا نه سؤال امام تشدد میخواند و رکعت اول
 مأموم است و تکلیف مأموم چیست جواب مستحب است تجانی نمودن در تجانی است
 که دو سبب دارد از زمین بگذارد و رفع کند و در پشت پاسبان التین و در حال تجانی مستحب
 است تشدد خواندن و ذکر و گیریم جائز است و ساکت بودن هم جائز است سؤال
 مأموم در صلوة بهر چه صوت امام را نشنود یا شک در شنیدن داشته باشد آیا میتواند
 ترک کند خواندن قرات را یا نه جواب و ضرورت اول بخواند احتیاطا و در ثانی ترک
 کند مشؤال مأموم شک دارد که اگر سوره را بخواند آیا درک خواهد کرد امام را و اگر کوخ
 یانه آیا میتواند ترک کند خواندن سوره یا در بین سوره چنین شیوه قطع کند چو آ
 بی میتواند ترک کند و اقل و در ثانی قطع کند مسئله گفتند اینکه بر میان خواندن
 هر گاه نجس شود در وقت تطهیر چه در آب قلیل و چه کثیر و جاری اگر ممکن است
 نخیای آن را فی الجمله فشار دهند تا آب آن قدر می پیرون رود و اگر حکم و سخت شود
 باشد که فشار بر دار نباشد آب بر او جاری نمایند و دست بکشند و یا داخل آب
 نمایند و در دست بکشند بقدر امکان فی الجمله کفایت میکند مسئله تشبه غیر خطوبه است

که ابتداء بجمیع اطراف آن بعید الاحتمال باشد مثل اینکه یک طرف نجس در میان هزار ظرف نجس یا
قطعه زمین نجس در میان مسائل مطهره گردن هشت فرسخ فرق ندارد از برای پیاده و سوار
و تندر و کندر و داهل کشته و کار سه جهت است این که مدار حکم و اعتبار بر طه مکان است اگر چه
باز آنکه زمانی باشد مسئله شخص صائم در کار نیست و از جهت مسافت که مشت و افطار
بعل نیارده و بزودی بمنزل خود برگشته و زده اش باطل است مسئله مشروط است و در
فواج اسلام فقط و مشروط نیست بر ولایت و بلوغ و عقل سؤال در بین بارش و فرس
نجس یا لباس نجس بگذرانند که بارش بخورد و بختی که بخنسد و نجس نجاست و ران نباشد تمام آن
فرس و لباس زیر و رو ظاهر میشود و یا نه بر قرص که ظاهر شود حاجت بعضی است یا نه چوب
ظاهر نیست که هیچ چیز حاجت نداشته باشد هر جا از آن که باران رسیده ظاهر است سؤال
و ضرورت شخص میگرد بعد از آنکه قطع و یقین کرد که دست چپ تمام شسته شده و دیگر نمیتواند
که به جهت دست راست بر دست چپ مالده اگر چنین کند آیه که بهم میرسد به جهت مسح
خزرو دارد و یا نه جواب ضرر ندارد اگر قصد او استظهار بود و باشد یا بر وجهی باشد که با گذشت
عرفا یک باشد یعنی از همان غسل حساب شود سؤال در آب فزانه تمام در وسط آب
بدن شخص لنگ نجس یا دست نجس بر نخورد و چه باید بکند جواب اگر چنان شد که بدن
بملاقات نجس شد مثل اینکه عین بول پیدان بر خورد و یا اینکه او را کرد و عین بول پیدان
بر خورد حکم خارج آب دارد و بعد از آنکه همان بودن در آب یک غسل عسوی است
و اگر لنگ نجس به وسط آب گر بر خورد و ضرر ندارد سؤال رسیدن آب گر زین نجس
همین قدر که یک دفعه متصل شود ظاهر میشود و یا تمهید و میخورد مثل کف فزانه است که با
نجس و ران میگذازند و معلوم نیست که بعد از آنکه با بر داشته شد با نجس و ران که با

بگذارند جواب ظاهر اینست که گفت خزینه طاهر شود و بوصول کربان و محتاج بتعدد باشد
 سؤال این حکم مختص خزینه تمام است یا در تمام حوضها جاریست جواب ظاهر
 این است که فرق نیست سؤال اگر در میان فرش کرد خاک باشد مانع از طاهر شدن
 آن بباران است یا نه جواب مانع نیست سؤال اگر گل یا خمیر بر فرش باشد که بباران
 بخیزند هم گل و هم فرش آیا آن گل و فرش طاهر میشوند یا نه جواب در گل طاهر
 میشود و در غیر آن اشکال است سؤال ظروف و خشاب و حجار بجز در قراقرق
 آنها را باران آیا طاهر میشوند اگر چه ظرف ته کوب باشد یا نه جواب بلی هم طاهر
 میشوند سؤال چرک کف پا بجهت غسل ضرر دارد یا نه جواب هرگاه حایل باشد
 ضرر ندارد سؤال چرک لاسه ناخن دست و پا که لای ناخن باشد و کم باشد بجهت غسل
 و غسل ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد سؤال چربی که در بدن خصوصاً در سران
 عرق با هم میزد بجهت غسل و وضو ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد مسئله عسوت اجنبیه
 هرگاه در باریقه متعارف باشد عورت نیست سؤال اگر سفیدی که از عین غصب نشود و ناکرده گشت
 او بچگونه است جواب اگر گشت او حلال است و وقت نماز پیش غسل ببال غصب نیست
 مسئله در بین و ملوکه شخص مطاع شد که بدن محاذی او پلوده در بین نماز عیب ندارد و
 هر چه پیش از آنکه قبل از وضو و یقین داشته باشد که در بین نماز زن محاذی او خواهد شد میتواند
 غسل نماز شود سؤال کلاما بجز آن زرد که در یخه عیایا شال سر یا شال کمر یا پونج
 عیایا بوده باشد پوشیدن اینها از برای هر چه عورت دارد و عیایا لاکه اگر اینها
 را بلبودن آنها از وضو و غسل آن یک مشتال یا دو مشتال طلا بیرون می آید
 جواب اگر طلا در آن مستساک باشد یعنی نیست و نابود عیایا نمایند

اترا عیب ندارد و نیست که در و مد مثقال یک مثقال یا دو مثقال اگر داشته باشد
 مستلک باشد مسائل و بیات بیعت مناسبت حال مردم بفرموده علماء و مروجین
 شریعت عزاکر کرم نابندگان خداستگار شوند مسئله هرگاه کسی زن نکند با یکی از همسرهای
 نسبی خود العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر یا دختر یا سه خواهر و برادر یا همه یا حاله قتلش
 واجب است مسئله هرگاه کافر یا زن مسلمان زن نکند یا مسلمان سده دفعه زنا
 خورده باشد و دفعه چهارم زن نکند و اگر عید باشد تا دفعه هشتم که زن نکند حدشان قتل است
 و بعضی از علماء اذعای اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخص را بیهوش کند یا زنا
 میکند و امین باشد از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه امین نباشد از ضرر زن بر
 او حرام نمیشود مسئله مرد پیر و زن پیر هرگاه زن نکند ایشان را باید اول صد تا زیاده
 زود بعد سنگسار کرد مسئله مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زن نکند اول باید
 صد تا زیاده بر او زد و بعد او را سنگسار کرد مسئله هرگاه محلوک بالغ یا بالغه زن نکند
 حدشان پنجاه تا زیاده است حد رجیم نیست بقول علماء مسئله در کتاب نجم الهدایه از
 جناب رسول خدام مروی است که هر که با پسر لواط کند خداوند عالم او را جنب محسوس کند
 و قیامت و آب دنیا و آباک نمیکند و قتی که کسی با کسی لواط میکند عرش خدا بلند شود و
 خدا او را جبر جبریم میکند تا از حساب خلایق فارغ شود و بعد از آن حکم میکند که او را
 در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت
 امیر المومنین مرویست که جماع کردن بد بر پسر کفر است و مردیست که هرگاه کسی بگوید
 پسر را بشوید خداوند عالم لجام میکند او را بلجام آتشی و لعنت میکند بر او ملائکه آسمانی
 و زمین و ملائکه رحمت و غضب مینمایند و از برای او جهنم اگر توبه نکند توباش قبول نمیشود مسئله

هرگاه لواط کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما
مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده با کتش سوزاندن یا از مالای
بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و پای بسته انداختن یا دیوار بر روی او انداختن اختیار
با حاکم جامع الشرائط است مسئله اما اگر شخص عورت خود را ببدن پسر یا باله مرد
ببچه کشتن قابل تعد مسئله اما اگر دو نفر در یک خت خواب مجتمع شوند غیر محرم با شرايط
حاکم شرع باید از سی تا نود و نه تا زیاده هر قدر که صلاح بدانند بر ایشان بزند مسئله
هرگاه شخص پسر را بشموت بپوشد هم چنین است اگر چه پدر و برادر هم باشند
مسئله اما مساحقه در کتاب بخم المدايه مرویست از جناب رسول خدا که مساحقه
بمنزله لواط کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر عاقله باید
صد تا زیاده زوایش را اگر محصنه باشند و اگر محصنه باشند باید سنگسارشان کرد مسئله
اگر پیش از نبوت توبه کنند حدشان ساقط میشود بقول بعضی و هرگاه بعد از حد جاری
شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده گاه
شخص جمع کند میان مرد و زن از برای صیانه مرد و پسر از برای لواط حد ایشان
بقول بعضی علما سر او را بهتر استند و در کوبه و بان را بگیرد و اتند و بعد بپوش کند مسئله
اما قذف هرگاه کسی نسبت به پدر بزرگ یا مردی بزنایا لواط که مسلمان بالغ عاقل و آزاد
باشند حدشان تفریر است و اگر بگویند یکسره ولد الزنا حدشان همین است مسئله
اما قذف را که حد میزنند نباید مثل زانی برهنه باشد باید لباس باشد مسئله اما تازی
خورند در ادفعه اول حد میزنند و دفعه دوم همچنین و دفعه سوم او را باید کشت یا دفعه
چهارم مسئله اما شارب الخمر کیان عاقل متحرک باشد حد او شتا و تازیانه است باید برهنه

ستور عورت باشد مسئلہ مالی کہ دزدی کردن آن موجب پیریدن دست و مانند آن
 است بربع دینار است و دینار عبارت است از سحره نخود طلای مسکو که یا چیزی از قیمت
 آن بیزد مسئلہ اما ہر گاہ طفل ممیز دزدی بکند دفعہ اول عفو کنند و دفعہ دوم و سوم
 طرف انگشت او را بترانند کہ خون سیاید و دفعہ چہارم باید برید و دفعہ پنجم حکم گیر
 و بنا بر خلاف مسئلہ حد دزدی با شراط باید چہار انگشت دست او را از پنج
 برید و کف دست و انگشت بہام را بچاکند است بقول علماء و اگر دفعہ دوم دزدی
 کند یا بے چپ او را تا مفصل باید برید و اگر دفعہ سوم باز دزدی بکند و زندان باید
 او را حبس کرد تا بمیرد اگر مال ندارد اخراجش را از بیت المال بدہند و اگر دزدان
 دزدی بکند باید او را کشت بقول علماء مسئلہ اما محارب کسی است کہ شمشیر یا شل آن
 برہنہ در دست گیرد یا عصا و سنگ و در بیابان و آبادی بگردد کہ مسلمانان را بترساند
 یا مال ایشان را ببرد یا خوشان را ببرد مسئلہ اما حد محارب کشتن یا زندہ او بکشتن
 تا بمیرد یا آنکہ دست راست او را با پا بے چپ او قطع کنند یا او را از بلید بیرون کنند
 ازان بلید ببلید دیگر تا توبہ کند یا بمیرد بقول علماء و اختیار با حاکم شدہ است و جاک
 ساختن ہر یک مسئلہ اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال را بیاورد
 آنرا از او گرفت و دست راست و پا بے چپ او را برید و بعد او را کشت و آویختہ
 باید کرد بقول علماء مسئلہ اگر بفریاد کردن و زدن دفع محارب نتواند کرد و جائز است
 کشتن او بقول علماء مسئلہ ہر گاہ شخص امر کند بکے را بغیر حق کہ بکشد فلان را و ہر
 بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت و امر کنندہ را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علماء
 مسئلہ پدر عدا فرزند خود را بکشد پدر را بکشتن تفریر میکنند کفار و دیہ باید بحد

اما اگر اولاد و عمارت را يا مادر را بکشد قصاص ميکنند مسئله و قتل عمد که تعيين بهم رسانند
 بيکه از شش چيز است يا حد شتر يا دوليت گاؤ که اسم گاؤ و بر او صادق باشد يا دوليت حله
 که هر حله دو پرچه پشمي است يا شتر انتقال شترى طلائي خالص يا شتر اگر گوسفند که اسم گوسفند بر او
 صادق باشد يا ده برادر و هم که هر دو همي دوازده نخود و نيم ديك عشر نخود نقره است مسئله
 و ديده بود و مجوسي که چيز يه ميدهند شتر حدود هم است مسئله اما کسي هرگاه شتر را
 بمهماني بطلبد و بعد او را از خانه بيرون کند يا شتر را بکش تا آن شخص منزل خود نرسيد
 تلف شود ضامن است ميزبان بقول علماء مسئله هرگاه افسار را بکشد و
 ميرود هرگاه آن مال از دست او برفت کسي کند و يا با آنکس است بقول علماء مسئله
 هرگاه شخص سوار باشد و مال را بيازارد و آن مال غير او افتد کند سوار ضامن است و اگر
 غير مال را بيازارد که غير اضر کند يا سواره را ببندازد غير ضامن است مسئله
 هرگاه شخص کار کند که موی سوارش مرد بريزد و ديگر نرود و يا کامل بايد بپرد
 مسئله هرگاه موی سر زن را چنين کند که نرود و يا زن که نصف و يا مرد سست
 بدهد مسئله هرگاه شخص وضعي کند که موی دو ابرو و شصت بريزد و نرود يا نصف
 شتر طلا بايد بپرد يا ديده قتل سب با بر قول شيخ طوسي در مسبوط و در خلاف هرگاه بر
 ارش بايد بدهد مسئله هرگاه شخص دو چشم کسي را کور کند و يا قتل بايد بدهد
 و اگر يك چشم را کور کند و يا نصف قتل بايد بدهد مسئله اگر کسي چهار پايک دو
 چشم را معيوب کند و يا قتل بايد بدهد و تمام بيني قطع کردن هم چنين است مسئله
 قطع کردن دو گوش و يا قتل است و و يا يك گوش نصف آن و و يا نرود گوش شست
 آن است مسئله و يا قطع کردن زبان از پنج و يا قتل است و بعضي آن بالنسبه

اما دیه تمام بمبیت و هشت دندان دیه قتل است و دیه هر یک از چهار دندان پیش بخانه قتل
 شرعی طلا است مسئله اما دیه دو دست و دیه قتل است و یک دست نصف قتل است
 و حدش تا بند دست میباشد و دیه هر یک از انگشتها دیه عشر قتل است و دیه انگشت
 ابهام دست ثلث دیه یک دست است و چهار انگشت دیگر دیه دو ثلث یک دست است
 و دیه هر بند انگشتی ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام که دیه هر بند انگشت
 دیه ابهام است و انگشت زاید دیه اش ثلث دیه انگشت اصلی است و دیه شکل کردن
 انگشت اصلی دیه ثلث انگشت است مسئله اما اگر شخص وضعی کند که ناخن بیکه
 بقیه و نر وید یا بر وید سیاه دیه آن ده مثقال شرعی طلا است مسئله اما دیه شکستن
 پشت که جبران نتواند کرد و ممکن نشود دیه قتل است مسئله و قطع کردن هر دو
 پستان زن دیه قتل و دست و دیه یک پستان خم و هر دو رابع دیه یا از ثلث است
 مسئله دیه بیضتین دیه قتل است مسئله دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است
 و دیه انگشت های پا در حکم انگشتها دست است مگر انگشت بزرگ یا بقدر عشر و چ است
 مسئله هرگاه کسی اذیت کند یک را که عقل و زائل شود باید دیه قتل او را بدد و هرگاه با
 کسی هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدد و کرمی یک گوش دیه نصف قتل بدد و هرگاه
 باعث کوری هر دو چشم او بشود دیه قتل بدد و یک چشم دیه نصف قتل بدد و اگر کوری
 خوب و بد از بینی اصلا درک نکند دیه قتل باید بدد و اگر آن اذیت باعث شود که انزال
 منی از آن شخص نشود دیه قتل باید بدد مسئله جراحتی که بروی یا سر مروج شود
 که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر یا بر تولی مسئله دیه زدن
 پیش از آنکه تا ثلث دیه برسد یا دیه مر و مسا و است بعد ازین بقدر نصف دیه مر و است

اما دیکه بنده و کینه نسبت بقیت ایشان است مسئله جرمه است که بر سر یار و بر سر
از پوست که شسته قدری از گوشت را هم قطع نماید و به اش و دوشتر است و اگر بسیار
از گوشت را بپزد نماید شتر است و اگر بپزد و نازک که متصل با استخوان است بر سر
چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شده پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جای بجای برد یا توده شتر است یا بیست شتر و اگر
بپزد و منفرس بر سر سی و بیست شتر است یا ثلث دویست و جالفه که بخوف برسد مثل
بچین است مسئله هرگاه شخصی بخوبی یا تیر و مانند آن زخم مایه بکشد که فرو رود
و یکزد و صدمه شغال شرعی طلا بدید و اگر یکف برسد و فاسد نکند هم چنین اگر برود
باز و برسد پنجاه شغال شرعی طلا بدید و اگر بقدم واقع شود و بهم نیاید و در شغال
شرعی طلا باید دید مسئله هرگاه شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند بقسمی که
روی او سرخ شود یک شغال و نیم شرعی طلا بدید و اگر زرد شود سه شغال اگر
سیاه شود و شش شغال شرعی طلا لازم است بدید مسئله اگر این اثر در بدن
ظاهر شود نصف مقدار نیکو را بدید بدید مسئله و بی غلام و کینه نسبت ایشان است
اگر تاج و زار دیکند و اگر تاج و زار دیکند بر گشت آن بدیت است مسئله
حمل که سقط کند و به از براسه نطفه بیست شغال شرعی طلا است و از براسه
علقه چهل شغال و از براسه منصفه بیست شغال و اگر استخوان شده باشد ششستار
شغال است و اگر روج و میده باشد و آن هزار شغال است اگر بر سر باشد و اگر
دختر باشد یا نعل شغال است مسئله هرگاه کسی زن حامله را بکشد و بی زن
و طفلش هر چه هست باید بدید و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید بدید و بی زن

و بد بخودش چیزی نمیبرد و اگر غریب باعث شود بهتر رسیدن یا قسمی دیگر غیر مسئله
هرگاه شخص در حال مجامعت با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن و
شغال شرعی طلا بد مسئله هرگاه کسی سریت را حیدر کند صد شغال شرعی طلا بد
مسئله هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند یا بد قیمت زن را
و حال تلف بد مسئله هرگاه کسی اجزا و حیوان را کولانیم را قطع کند یا جراحی
برساند تفاوت صحیح و معیوب را باید بدید و اگر حرام گوشت قابل تنگی باشد و ذبح نکند
بی اذن باید ارش بد مسئله هرگاه سگ شکاری را تلف کند پهل و رحم نقتله
بدید هرگاه سگ پاسبان گرفتار باشد یک گوسفند یا بدیدیت و بدید و اگر سگ
پاسبان زراعت باشد یک قنبر گندم که هفت من و نیم بریزد و در ده شغال شرعی نیست
بدید مسئله هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش تلفش
کرده و در حفظ آن باید غرامت باشد مسئله هرگاه کسی یکی را عمد اکشت او را
عضو کند یا بدید مصالحه کند علاوه بر غرامت باید قاتل هر سه کفاره روز ماه و سال
رومان را بدید مسئله اگر کسی قتل خطایا شب نفا کند علاوه بر دیه باید یکی از سه
کفاره بترتیب که اول بده آزاد کردن و آخر شصت مسکین طعام و اذن است بدید
مسئله اما هرگاه کسی سومی را بکشد بجان کافر حربی دیه لازم نیست اما کفاره
لازم است این چهار مسئله آخر از فتوی جناب شیخ مرتضی ره است مسئله
شیخی حشرات زمین مثل مورچه یا گس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر ندارد مسئله
هرگاه گربه جزئی برساند یا زن نیست کشتن آن برساند او را یا بیرونش بریزد مسئله
زندان حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرت است و باز زیاده آن

قوت حیوانات را بار کردن و حیوان را در زیر بار بازداشتن و حیوانات را گرسنه
و تشنه داشتن یا از سر و گردن با قدرت حفظ نکردن ظلم است بنا بر این که آنها
مشتراک دارند مکافاتش عذاب است تا تشنگی قلب آنها شود مسئله
تقصیر کنند و ترکیب بعضی از گناهان کبیره شود ولی یا معلوم بحیثیت تا و ب و تربیت بقدر
ترک بدی کشند و اطاعت کنند نیز نداشتن رانه بقسمیکه لازم دیده شود مسئله
هرگاه بزور اطفال دیده لازم آید باید بچند دین است برایشان اگر چه پدر و مادر
هم باشند و دیده مال طفل است و اگر فوت هم شده آن طفل باید پورته و هندی بخورد
ضارب غیر سرچیز از آن دین

چونکه مسئله دیات و حدود از مسائل مهمه بود لهذا در این مختصرند که روشد بحیثیت
انتفاع موسنین و مومنات اسید و ارستهم از موسنین و مقدر سین که این حقیر را
تقصیر را در حال حیات و مائات از عا خیر فراموش نمایند تا باعث سعادت و این همگی شود

خاتمة الطبع

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى ما تابعد پس میگوید احقر العباد و تصدق
الکاملی النیشاپوری حق الله آله و جعل الی کل خیر آله که این رساله نخبه و مجموعه چند مسائل
مختصره مستفیده احکام فقهیه است موافق فتاوی جناب سرکار شریعت مدار حجة الاسلام
الانام جناب میرزا محمد حسن صاحب شیرازی دام ظلہ العالی که بذریعہ بعض اکابر دین بد
این پیچیدگان رسیده و چون این مجموعه و نخبه چپا به بلا و عجم بود و تیترا آن درین دیار
نخبه مسیری و هم از زبان ثقات و معتدین و اهل خبره متواتر شنیده شد که اکثر مردمان در
عراق و محکم تعلیم جناب سرکار میرزا دام ظلہ مینمایند و الحق که مسائل جناب ممدوح

بنی بر غایت احتیاط است لهذا بنابر اقا و ده تامم واستفاده عام در مطیع فیض منبع
 اوده اخبار مقام کهنه چاپ شد امید از عنایات ربانیه اینکه مردم اعمال خود موافق این فتاوی
 خواهند نمود و از عهده تعلیه مجتهد می جامع الشرطه که لازم و واجب است بدراجه
 رسیده نگار خواهند شد و الله علی ما نقول وکیل و این افتخار الیه را از دعای خیر و رحمت
 و بعد دعای فراموش نخواهند فرمود ان الله لا یضیع اجر المحسنین و کان الفراخ سن
 ذاک فی الثامن والعشرين من شوال المکرم سنة تسع وتسعين والفت
 مائتین من هجرة سيد البشر عليه وعلى آله الصلوة والسلام من الله الاکبر

حالات شہداء کے گریبا و شہادت سید الشہداء
جناب امام حسین علیہ السلام نہایت عمدہ
اور مستند ہو مجالس میں جو وقت اس
کتاب کے مضامین ذکر پڑھتا ہو سب مباحین
کو سنیہ کوئی سے غش آتا ہو بغرض یہ کتاب
نہایت عمدہ ہو۔

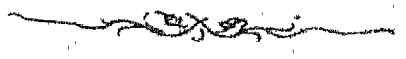
حلیۃ العرائس۔ یہ کتاب بزبان اردو
فقہ میں اسم باسملی ہو اسمین عورات کے
مسائل فقہ جو روضہ کے کارآہ ہیں صاف
صاف اور مشعر لکھے ہیں اگرچہ یہ رسالہ
مختصر ہی مگر فوائد عظیم مترتب ہیں جامع مباحی
تذکرۃ الصلوٰۃ وغیرہ کن جن اکثر عورات کو
پڑھانی جاتی ہیں لیکن بعض بعض باتیں
اسمین اُس سے زیادہ ہیں اور عبارت
عام فہم نہایت سلیس ہو اور مسائل بہت
عمدہ عمدہ باسائید صحیح اسمین موجود ہیں اسکا
پڑھنا عورات کے لیے اکیسر عظم ہو مصنف
اسکے مولوی اور اذ علی صاحب کھنوی ہیں
بعد حمد ہندی۔ یہ کتاب مختصر روضہ
کی بول چال سابق روش کی نظم ہو اکثر
اطفال خرد سال اور عورات کے لیے بہت
میں رہتی ہو انسان کا غلبہ اور قہر میں تنگ
و تکیہ کا سوال وہ لایا قیامت کا اثبات

جہاد الاسلام فی احکام الصیام۔ یہ کتاب
فیض انتساب بزبان فارسی تصنیفات
عالم علوم حلی و خلی حقہ الاسلام مجتہد العصر
والزمان جناب مفتی مولوی سید محمد عباس
صاحب کھنوی سے ہو۔ اس کتاب لاجر
میں روضہ داروں کے مراتب اور ثواب
اور روزے کے آداب نہایت مبسوط
اور مفصل تحریر فرمائے ہیں اور روضہ
خورون کی شقاوت اور خجائت کو کس
خود بد رتی سے بیان فرمایا ہو جسکے پڑھنے
سے ماہ رمضان المبارک کی عظمت و جلالت
اور رونہ داروں کی قدر و منزلت
صاف صاف معلوم ہو جاتی ہو احادیث
صحیحہ سے جناب مصنف نے ہر فقرہ کا
ثبوت دیا ہو اور دلائل عقلی و نقلی قویوں
قرآنی سے صوم اور سائیم کی عظمت و طاہر
فرمائی ہو بغرض یہ کتاب سراپا فوائد و ثمرات
طرح المعانی ہیں۔ تصنیف جناب مولوی
سید نسیم صاحب المعروف پنجا سید
سیرن صاحب مشہور یہ کتاب نہایت امانیہ کی
نہایت عمدہ ہو۔

عین البکا۔ معروف بہ وہ مجلس۔ یہ
کتاب مستطاب نہایت امانیہ کی در بیان

عہدہ اور رتبہ سے پہلے چھوٹے چھوٹے لوگوں کے
اور ان کے ان کے ان کے ان کے ان کے ان کے ان کے ان کے
سب کے سب میں بھی واقفیت ہو جاتی ہے اور
روشنہ و نماز جو کہ اصول مذہب ہے اس میں
صلاحیت کامل پیدا ہو جاتی ہے اور عقائد
بھی درست ہو جاتے ہیں اسی سبب سے
یہ نظام پر مروج ہے اور ہر شخص اس کو
ترتیب اطفال کے لیے خرید کرتا ہے۔
خلاصۃ المصابیح۔ یہ کتاب مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مشہور و معروف ہے
تا لقیات سے محدث مقبول و اکرا آل عبا
میں لوسی میزاج محمدی صاحب صاحب
مرحوم کی ہے۔ دو مرتبہ پہلے بھی اس
مطبع میں طبع ہوئی تھی اور کئی مطابع
میں بھی چھپ چکی ہے اس مرتبہ نہایت
احتیاط سے کمال صحت طبع ہوئی ہے
مصائب سید الشہداء امام حسین علیہ التحیۃ
والتشا کو حجاب مولف مرحوم نے اس
عہدگی اور ربط معقول سے ترتیب دیا ہے
اور ایسا نام اور خلاصہ نہ دیا ہے اور ایسے
ایسے مضامین جگر خراش مصائب امام
ہمام اور اہل بیت علیہم السلام کے کہیں
کو جبکہ سننے سے سامعین کو غش آتا ہے

ایک دریا آندون کا انگور سے ہم
جاتا ہے الغرض یہ کتاب فیض انتساب
اس مرتبہ کاغذ عمدہ پر صاف و شفاف
چھپائی گئی ہے اسلئے درجہ کے خوشنویس سے
لکھوائی گئی ہے اور قیمت بھی بغرض زکاۃ
نہایت ارزان ہے۔
مسدس باوج۔ تالیف مرزا محمد جعفر صاحب
مخلص باوج خلف الصدق قباب خزا
دیر صاحب مرحوم اس مسدس میں خیاب
امیر المؤمنین علی مرتضیٰ علیہ السلام کی نہایت
عہدگی سے مدح کی ہے قابل بلا شکر و ثناء ہے
جموعہ حرثہ میر سولس۔ یہ مجموعہ نادور
و گوہر ہے یہ بہار دلق مہر خراو سیکہ نو حہ
و بکا ذخیرہ شیون و شین جامع مصائب
ابی عبد اللہ اکھین علیہ السلام پر مضمون
جگر خراش جس سے دل انس و جان
پاش پاش ہو سو فغان آتش غم کشکان
خجتر الم فکر حالات اصحاب و اولاد امام
ہمام ہے سلطان الذاکرین ملاذ الشاعریں
میر نواب صاحب مرحوم المخلص بہ سولس
برادر میر نیش کا یہ کلام بلاغت نظام ہے
اسکی تین جلیہ ہیں۔



ف
 ۳۴۰۵۵۹ (R)
 CALL No. { ۱۹۵ ACC. No. ۲۷۴۲
 AUTHOR محمد حسن
 TITLE مخبر

۱۹۵ (R) ۲۴۰۵۵۹
 ۲۷۴۲
 کتاب

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

